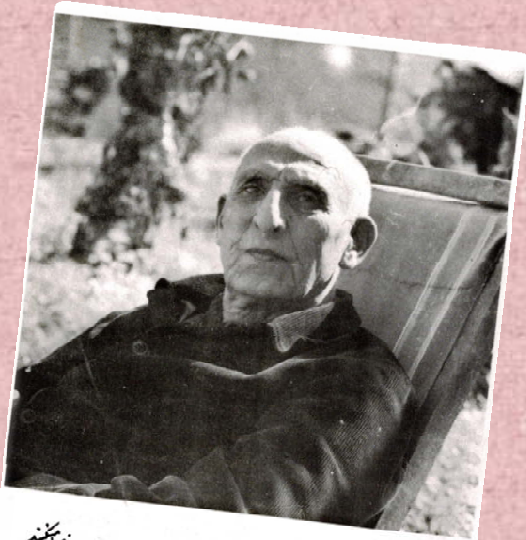


مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش



کما اینکه آقای ابراهیم محمدیان آید از صالح حضرتی نظایات شخصی کشیده
کما اینکه در سبب است حکمت الهی از حق نشسته و آنجا از برق نور زرد در برابر کشید
دیک درنگ گوییم حد نهد و یکسانه در با داناری در اول اولان سرز
از پیشتره بگنیزند این سنان بر این ر میزد احمد آد آبی ۱۳۴۱
دکتر هزیر

محمد جعفری

مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش

محمد جعفری ماریینی

حق چاپ و نشر محفوظ!
انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

ارتباط از طریق پست الکترونیک:
mbarzavand@yahoo.com

آدرس پستی:
Enghelabe Eslami Zeitung
Postfach 101922
D – 60046 Frankfurt – Germany

چاپ اول ۱۳۹۳
چاپ دوم ۱۳۹۹

انتشارات برزاوند

تقدیم به:

کسانی که در راه شناخت حق و درستی کوشا هستند و پس

از شناخت برحق و درستی ایستادگی می کنند و از نادستی

و جدل دوری میگزینند.

مقدمه:

رساله پیشا روی شما مقایسه ای است از روش و منش مصدق و بختیار، در جهت شناخت نسبی نظر و عمل بختیار با توجه به روشهای راهبردی نظری و عملی مصدق به عنوان میزانی در خط آزادی و استقلال ایران از دخالت‌های بیگانگان و عوامل داخلی آن‌ها. سعی شد که آنچه در این مورد بیان می‌شود بر: ۱- کتاب یکرنگی، ۲- کتاب ۳۷ روز پس از ۳۷ سال و ۳- مصاحبه بختیار با هاروارد، سه منبع اصلی که مستقیم از بختیار در دست است استوار باشد. البته از اسناد دیگری که به نوعی مکمل و مؤید سه منبع فوق بوده نیز استفاده شده است. رساله یاد شده، قبلاً در هشت قسمت در سایت انقلاب اسلامی در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است.

در این وجیزه علاوه بر رساله «مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش»، سه مصاحبه ای که اخیراً از غیب رسید و گواه گویای بخشی از عملکرد بختیار در مورد تحریک صدام و برافروختن وی به جنگ با ایران به منظور دستیابی به قدرت در ایران است بدان افزوده شد همچنین متن سخنرانی اینجانب به کنفرانس «ارزیابی نتایج سیاسی، اجتماعی و تاریخی دولت بختیار» در دانشگاه ایلینوی شیکاگو در ۲۴ اسفند ۱۳۸۷، تحت عنوان «عوامل مؤثر در استقرار ولایت فقیه در ایران: بازخوانی تازه ای از تجربه و میراث مشروطیت» که از جهتی در ارتباط با رساله فوق است، جهت اطلاع بیشتر خوانندگان محترم بدان منضم گردید. امید می‌رود، برای کسانی که در جستجوی شناخت حق و درستی هستند، نکاتی در بر داشته باشد و موجب اتلاف وقت آنها نگردیده باشد.

محمد جعفری لندن ۲۸ مهر ۱۳۹۲

مقدمه بر چاپ دوم این رساله

چاپ اول این رساله در مهر ماه ۱۳۹۲ انتشار پیدا کرد و مورد استقبال علاقه مندان به مسائل تاریخی واقع گردید و با وجودی که این رساله در سایت اینجانب قابل دسترسی است، اما بسیاری از علاقه مندان اظهار علاقه کرده اند که در اختیار داشتن طبع شده و کاغذی آن را برای مطالعه ترجیح می دهند. لذا مجوز چاپ دوم این رساله- تا یک سال- در آمریکا به سهراب پابلیکیشن (Sohrab Publications) واگذار گشت که آن را به چاپ مجدد برساند تا در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

نظر به اینکه مصدق مظهر استقلال طلبی و آزادیخواهی است و سیاست موازنه منفی (علمی) او معیار و میزان سنجش سیاست استقلال طلبی و آزادیخواهی است، چه بسا سیاستمدارانی که پیرو نظریه مثبت هستند برای جلب حمایت مردم در حرف و به ظاهر خود را پیرو صدیق مصدق قلمداد می کنند ولی در عمل خلاف سیاست استقلال و آزادی آن راد مرد زرگ ایران عمل می کنند.

آنهاهی که بیهوده کوشش می کنند که بختیار را پیرو صدیق مصدق قلمداد کنند، با اسناد رابطه مستقیم بختیار با سازمان سیا و کمک خواستن از آن سازمان برای تغییر رژیم جدید و برانگیختن صدام در حمله به ایران و استقرار وی در خوزستان چه خواهند کرد؟ از زمان انتشار چاپ اول این رساله (کتاب) تا کنون، اسناد و مدارک تازه تر و بیشتری در مورد شاپور بختیار منتشر گردیده که به نظر من بیش از آنچه من در این رساله ذکر کرده ام، نشان می دهد که روش و منش بختیار با مصدق زمین تا آسمان با هم فاصله و در تضاد با یک دیگر قرار دارد که از جمله می توان به مهمترین آن ها اشاره کرد:

اسناد آزاد شده وزارت خارجه بریتانیا (آرشیو ملی بریتانیا) حکایت از برانگیختن صدام در حمله به ایران و از استقرار او در خوزستان دارد. همچنین اسناد آزاد شده وزارت خارجه آمریکا به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۹ برابر با ۲۰ آذر ۱۳۵۸، رابطه مستقیم سازمان سیا با شاپور بختیار جهت جلب کمک آمریکا برای سرنگونی رژیم انقلابی جدید را آشکار می سازد:

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1977-80v11p1/d93>

بحث و بررسی اسنادی که آزاد و منتشر شده، به تاریخ پژوهان واگذار می شود و اگر در آتیه بدان ها پرداخته نشده بود و گذر عمر یار بود، پس از تفحص و بررسی متن اسناد منتشره موجود، برای ثبت و ضبط در تاریخ به دان ها پرداخته خواهد شد و در اختیار علاقه مندان قرار خواهد گرفت. اما قضاوت در مورد این رساله و آن مدارک به خوانندگان واگذار می شود و برای تجربه گیرندگان به مسائل تاریخی، این ضرب المثل مهم را یادآوری می کنم که گفته اند: «در خانه اگر کس است یک حرف بس است»

فهرست

۵ فهرست
۷ مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش
۷ مقدمه اجمالی
۱۰ ۱- بختیار و شناخت از خمینی
۱۱ الف - مصاحبه ها
۱۲ ب- سه نامه بختیار به خمینی
۱۹ مصدق، نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و خمینی
۲۰ ۲- مصدق خدمتگزار مردم
۲۶ ۳- مصدق و حرکت با جمع
۲۶ یکم : فرصت بدست آمده
۲۶ میتینگ جبهه ملی
۳۰ دوم: پذیرش نخست وزیری شاه
۳۲ چگونگی گرفتن فرمان نخست وزیری از شاه
۳۳ بختیار نخست وزیر کدام زمان
۳۴ الف - در جستجوی نخست وزیری به هر قیمت
۳۵ ۱- اسناد قبل از انقلاب
۳۶ ۲- اسناد بعد از انقلاب
۳۹ ب- از دیگران برای نخست وزیری تواناتر و محق تر
۴۰ ۴- بختیار و انجام مقایسه ای صوری و جبر تاریخ
۴۴ مبرا کردن خود از عمل
۴۵ بختیار و شاه و مجلس همه با هم بازی می کرده اند
۴۸ بختیار و مجلس
۵۱ ۵- مصدق، بختیار و قدرتهای خارجی
۵۳ دستور بمباران
۵۷ ۶- مصدق و بختیار و فرصت بدست آمده
۵۷ هایزر و بختیار
۵۸ مأموریت هایزر در تهران

- ۶۵..... لغو قرارداد اسلحه
- ۶۷..... ۷- مصدق و بختیار و کودتا
- ۶۹..... الف- کودتای نوژه
- ۶۹..... زمینه های کودتای نوژه
- ۷۸..... ب- همدستی و تشویق صدام به جنگ علیه ایران
- ۷۹..... گفته های خود بختیار
- ۸۲..... ۸- بختیار و استفاده ابزاری از مصدق
- ۸۳..... الف- اسناد سفارت
- ۸۸..... ب- دکتر بختیار از نگاه کتاب «یک‌رنگی»، «۳۷ روز...» و مصاحبه با ضیاء صدقی
- ۸۹..... نتیجه گیری
- ۹۲..... نامه و پاسخ
- ۹۹..... عوامل مؤثر در استقرار ولایت فقیه در ایران و تجربه مشروطیت
- ۹۹..... مقدمه
- ۱۰۳..... ۱- میراث فراموش شده مشروطیت
- ۱۰۷..... ۲. ریشه های ظهور خمینی و ولایت فقیه در استبداد سلطنتی
- ۱۱۱..... ۳. سانسور روابط واقعی میان مصدق و کاشانی
- ۱۱۳..... ۴. بی توجهی به لوازم طرح حکومت اسلامی
- ۱۱۴..... ۵. فشار همه جانبه نیروهای چپ بر نیروهای مسلمان مترقی
- ۱۱۵..... ۶. ضعف سنت بازنگری و انتقاد از اعمال خود
- ۱۲۲..... ۷. فقدان سازمان یاتشکیلات کافی و یک فکر راهنمای منسجم و حق مدار
- ۱۲۴..... ۸. سخن آخر
- ۱۲۹..... یادداشت و نمایه:

مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش

مقدمه اجمالی

بدواً نکته ای را خاطرنشان اهل خرد کنم: این سلسله مقاله ها که خود رساله ای است در هشت قسمت تنظیم شده که به ترتیب منتشر خواهد شد. اما به زعم نگارنده مقاله ها نقد راه و نظر است معهداً ممکن است که مقاله ها خوشآیند کسانی که از واقعیت و حقیقت می‌گریزند نباشد. ناگفته نماند، آنچه که گفته و نوشته شده بر گرفته از گفته ها و عملکرد دکتر بختیار و روشنائی انداختن به آنها است. در جاهائی که قضاوتی شده، قضاوت نسبت به گفته ها و اعمالی است که انجام گرفته و نه شخص. قضاوت نهائی هم با خوانندگان است و نه من. قاضی اصلی هم خداوند است. والعلم عند الله.

نظر به اینکه موافقین و مخالفین دکتر بختیار نظرات بسیار متفاوتی را در مورد ایشان گفته و می‌گویند و موافقینش او را پیرو صدیق دکتر محمد مصدق قلمداد می‌کنند، بر آن شدم تا با تحقیق از تاریخ و گفته ها و نوشته های بختیار، این مسئله برای خودم و برای دیگران روشن شود که آیا دکتر بختیار در منش و روش و بینش راهنما از مصدق پیروی می‌کرده و پیرو سیاست آن مرد بزرگ در عمل و نظر بوده و یا با استفاده ابزاری از مصدق، سیاست رسیدن به قدرت و پست نخست وزیری را تعقیب می‌کرده است؟ در پاسخ به نتیجه کلی این تحقیق که همه متکی بر اسناد و مدارک انکار ناپذیر است را با هم در ذیل مطالعه می‌کنیم.

بسیار دیده می‌شود که کسانی می‌گویند:

۱- دکتر بختیار آقای خمینی و روحانیت را خوب می‌شناخته و به همین دلیل ایستادگی کرد، و پاره ای حتی پا را فراتر نهاده و آقای بختیار را تنها کسی می‌دانند که در آن شرایط نابسامان می‌خواسته مشروطیت اصیل را احیا کند. در اینجا از مسائلی که خود شخصاً در رابطه با دکتر بختیار و آقای خمینی در

جریان آن قرار گرفته و مطالبی که دیگران بیان کرده اند می گذرم. فقط به یک گزارش درباره وی که نشان دهنده میزان شناخت وی از خمینی و طرحکومتی وی و وی است اشاره می کنم: « رئیس دولت ایران تأکید کرد که به امام خمینی احترام می گذارد و حضور معظم له در یک دولت دموکراتیک آرزوی همگان است و همانگونه که در قانون اساسی ایران پیش بینی شده هیچ قانونی که با شریعت (فقه) اسلامی مغایرت داشته باشد ارزشی نخواهد داشت و معتبر نخواهد بود.» (۱)

در پایان سخن و با توجه به اینکه آقای بختیار در نگاه برخی از ملیون به عنوان دوست و پیروخط و بینش دکتر محمد مصدق پیشوای به حق ملت ایران قلمداد شده است، اجازه دهید به منظور رسیدن به حقیقت فهرستی مختصر از مشخصه روش و منش مصدق ارائه شود تا شاید مقایسه این دو تسهیل گردد؛

۲- مصدق خود را خدمتگزار مردم می دانست و از طریق مردم عمل می کرد و هیچ حرکتی را بدون موافقت اکثریت مردم انجام نمی داد. در حالی که بختیار قائل به ولایت نخبه ها بود و حاکمیت نخبه ها را روش مدیریت جامعه می دانست: «دنيا را همیشه عده معدودی به جلو رانده اند نه توده های وسیع. من همیشه به نخبگان اعتقاد داشته ام و وظیفه آنها را هدایت مردم به سوی هدفی که یافته اند می دانم.» (۲)

۳- مصدق با جمع حرکت می کرد و از فرصتها به نفع کشور بهترین بهره برداری را می کرد. در حالی که بختیار بر خلاف جمع عمل می کرد و فرصتهای بدست آمده را می سوزاند. به دو نمونه از این فرصتها اشاره می کنم: یکم فرصت بدست آمده در سال ۱۳۴۰ بود که با سخنرانی خود در میتینگ میدان جلالیه، بر خلاف نظر جمع، آن را بر باد داد. (۳) دوم پذیرش نخست وزیری شاه در سال ۵۷ هنگامی که دکتر سنجابی و دکتر غلامحسین صدیقی شرایط شاه را نپذیرفتند، او پذیرفت و بلافاصله از جبهه ملی اخراج گردید (۴). مصدق برای خرد جمعی ارزش قائل بود. او در رابطه با اختلافات میان اعضای جبهه ملی به الهیار صالح نوشت: «... نظریات خود را که چند روز قبل عرض شد باز تکرار می کنم و این است اگر به اتفاق نتوانید به وطن عزیز خدمتی بکنید با اختلاف حتی تصور آن هم مقدور نیست امیدوارم موقع را از دست

ندهید و با کمال صمیمیت همکاری فرمائید و نتایج خوبی برای خیر خواهان مملکت بدست آورید...» (۵)

۴- بختیار و انجام مقایسه ای صوری. بختیار بعد از شکست و رفتن به خارج، با انجام مقایسه ای صوری و برای کاستن از فشارهای عصبی و پاسخ به تاریخ و طرفدارانش شاه زمان مصدق و زمان خود و نیز شرایط زمان نخست وزیری خود و مصدق را یکی فرض کرده است. در صورتی که به شرحی که خواهید خواند، تفاوت اساسی بین این دو وجود دارد و یکی نیستند.

۵- مصدق همیشه و در تمام طول عمر مستقل و با تکیه بر مردم خویش عمل کرد. در حالی که بختیار با تکیه بر قدرتهای خارجی و ضد ایرانی کوشش بیهوده ای کرد که حکومت خود را نگهدارد. هم در انقلاب و هم بعد از انقلاب (۶). مصدق ضد هر کودتایی به منظور بدست آوردن حکومت بود و به عکس بختیار با کمک خارجی و کشتار قبل از انقلاب کوشش کرد بر سر قدرت بماند و بعد از پیروزی انقلاب از طریق صدام ضد ایرانی و با پول اجنبی دست به کودتا زد تا آب از جوی رفته را به جوی باز گرداند. (۷)

۶- مصدق از هر فرصتی که بدست می آمد به نفع ملت ایران آن را بکار گرفت. متأسفانه بختیار در زمان نخست وزیری خویش، از طریق امضای یادداشت تفاهم قراردادهای نظامی که پول آن پرداخت شده بود را لغو کرد و در حقیقت به آمریکایی ها بخشید. (۸)

۷- مصدق و بختیار و کودتا با کمک و پول خارجی برای ماندن در قدرت. برای مصدق، اجنبی اجنبی بود! و بدست آوردن حکومت را با کمک اجنبی مهلکترین سم برای آزادی و استقلال کشور می دانست. اما بختیار با پول خارجی و نیروی نظامی صدام حسین کوشش کرد حکومت موقت در خوزستان تشکیل دهد. (۹). مصدق برای شکست رقیب خود، شاه، هرگز حاضر نبود با کمک اجنبی حکومت را حفظ یا بدست آورد. ولی بختیار وقتی همکاری با صدام نتیجه منفی داد برای پاک کردن لکه ننگ، اعلان کرد که: «من برای شکست رقیب، خمینی، حاضرم با حکومت عراق همکاری کنم. اما حاضر به قبول اشغال کشورم توسط هیچ کشوری نیستم.» (۱۰)

۸- بختیار و استفاده ابزاری از مصدق. مصدق استعداد، تجربه و توانایی خود را در خدمت کشورش قرار می داد و از دیگران برای پیشبرد مقاصد خود استفاده ابزاری نمی کرد. اما به شرحی که در اسناد سفارت آمریکا و این تحقیق خواهید خواند، بختیار از مصدق و استفاده ابزاری می کرد. فعلاً از میزان شناخت بختیار از خمینی که خود ناظر بخشی از آن بوده ام صحبت به میان نمی آورم و علاقه مندان را به کتاب پاریس ارجاع می دهم (۱۱) و اکنون تفصیل نکات ذکر شده:

۱- بختیار و شناخت از خمینی

قبل از هر چیز باید روشن شود که شناخت بختیار از خمینی چگونه بوده است؟ بسیار دیده می شود که کسانی می گویند دکتر بختیار آقای خمینی و روحانیت را خوب می شناخته و به همین دلیل ایستادگی کرد، و پاره ای حتی پا را فراتر نهاده و آقای بختیار را تنها کسی می دانند که در آن شرایط نابسامان می خواسته مشروطیت اصیل را احیا کند. اگر چه گزارش زیر: «رئیس دولت ایران تأکید کرد که به امام خمینی احترام می گذارد و حضور معظم له در یک دولت دموکراتیک آرزوی همگان است و همانگونه که در قانون اساسی ایران پیش بینی شده هیچ قانونی که با شریعت (فقه) اسلامی مغایرت داشته باشد ارزشی نخواهد داشت و معتبر نخواهد بود.» (۱۲)

خود به تنهایی، نشان دهنده میزان شناخت بختیار از خمینی و پذیرش قانون شریعت و معتبر نبودن «هیچ قانونی که با شریعت (فقه) اسلامی مغایرت داشته باشد ارزشی نخواهد داشت»، کفایت می کند. اما لازم می دانم که مشروحتر به این مسئله پرداخته شود، تا اگر کسانی شک و شبهه ای داشته باشند زدوده گردد.

بعضی از افراد ناآگاه به تاریخ و رویدادهای تاریخی و یا به خاطر عداوت نسبت به جنایات جمهوری اسلامی، و یا بیگانه پرستان و سلطنت طلبانی که خود با جنایت و کودتای ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی دکتر محمد مصدق، عامل اصلی بوجود آمدن انقلاب شدند، گاه و بیگاه می گویند که بختیار خمینی را خوب می شناخت و لذا برایش پیشیزی ارزش، قائل نبود. و به نقل قولی بسنده

می کنند، که ۴ سال بعد از وقوع، دکتر بختیار در مورد خمینی، آن هم وقتی می خواهد خود را بالا ببرد و سنجابی را بگوید، در مصاحبه با ضیاءصدقی، می گوید: «نه خودش جرأت این کار را داشت که بیاید و مشت بزند روی میز و بگوید خمینی غلط می کند به ایران بیاید، چنانکه یک لری بنام بختیار اینکار را کرد.» (۱۳).

حتی در کتاب "یکرنگی" چنان وانمود می کند که او از پیش خمینی را به درستی می شناخته است: «شما این ابلیس را قبلاً ندیده بودید، با دانستن نحوه استدلال و هدف های او، ما می توانستیم تصمیم مناسب را اتخاذ کنیم.» (۱۴) برای تجربه گرفتن از تاریخ، به چند مصاحبه بختیار در مورد خمینی و روحانیت و سپس به سه نامه وی به آقای خمینی کم و کیف مطلب را روشن خواهد کرد، توجه کنید:

الف - مصاحبه ها

- ۱- بختیار در مصاحبه مطبوعاتی خود در مورد آقای خمینی چنین گفت: «من برای همه آیات عظام حضرت آیت الله خمینی و شریعتمداری احترام فوق العاده قائلم و این از ایمان قلبی من نسبت به دین مترقی اسلام سرچشمه می گیرد و گمان نمی کنم هیچکس بتواند در این ایمان اندکی تردید کند» (۱۵)
- ۲- «من در صدد مذاکره و جلب حمایت آیات عظام و روحانیون عالیقدری که رهبری انقلاب ملت را عهده دار بودند، هستم.» یا «من کوشش می کنم خواسته های حقه آنها [روحانیون ن.] را عمل کنم و اصول مترقی اسلام را با کمک آنها برقرار سازم. روحانیت مترقی ما که در نهضت مشروطیت پیشگام بود و امروز در صدر انقلاب جای دارد و منکه آمده ام تا این انقلاب را با کمک ملت ایران به ثمر برسانم بدیهی است چشم امیدم به روحانیت خواهد بود.» (۱۶)
- ۳- آقای بختیار شب پنجشنبه و به هنگام ورود آقای خمینی به کشور، پیامی به ملت ایران فرستاد که قسمتی از آن به شرح زیر است: «... در این ساعات که حضرت آیت الله العظمی امام خمینی پس از سالیان دراز وارد خاک کشور می شود دولت ضمن تبریک و تهنیت به کلیه مسلمانان ایران لازم می داند نکات زیر را به اطلاع عموم برساند: دولت کلیه نظرات و راهنمایی های معظم له و آیات عظام را

مغتنم خواهد شمرد و همانطوریکه بارها یاد آور شدم تعالیم عالیه اسلام را همواره در مد نظر دارد...» (۱۷)

۴- آقای بختیار علاوه بر اینکه در مصاحبه هائی که از آقای خمینی و روحانیت نام برده که ملاحظه شد، به روشنی حکایت از پذیرش رهبری آقای خمینی و روحانیون و پیروی از همخوانی شریعت اسلامی را دارد. سه نامه دیگر وی در این رابطه مطلب را روشنتر خواهد کرد.

ب- سه نامه بختیار به خمینی

آقای دکتر بختیار، سه نامه برای آقای خمینی نوشته است: اولی نامه ایست به تاریخ هفتم شهریور ۱۳۵۶، در بخشی از آن نامه خطاب به آقای خمینی آمده است: «خواستم استدعا نمایم که به منظور وسعت بخشیدن به مبارزات و ایجاد هماهنگی بیشتر بین افراد ملت مسلمان در صورتی که مقتضی بدانید به هر نحو که صلاح باشد ما را در این راه خیر، هدایت و حمایت فرمایند.» (۱۸)

دومی، نامه ایست که توسط مهندس مرزبان به آقای خمینی رسانده است موقعی که سید جلال تهرانی از طرف شورای سلطنت به پاریس رفت و آنجا استعفا داد. آقای دکتر بختیار خود، خبر از نوشتن این نامه داده است:

«مرحوم مهندس مرزبان آمد پاریس و با پسر آقای خمینی تماس گرفت و این نامه را داد و دو سه روزی هم معطل شد و نتیجه ای گرفته نشد.» (۱۹)

هدف از این نامه، درخواست به تأخیر انداختن عزیمت آقای خمینی به ایران است. این نامه که با جستجوی زیاد آنرا در کیهان یافتیم، قسمتهای مهمی از آن که نشان می دهد بختیار چگونه خمینی را می شناخته در زیر خواهد آمد:

«پس از عرض سلام و تقدیم احترام به حضور مقدس آن پیشوای بزرگ روحانی که به الطاف الهی به فضیلت مجاهدت در راه حق آراسته است اجازه می خواهد به اختصار چند نکته قابل توجه آن رهبر عالیقدر اسلامی را به استحضار خاطر شریف برساند... این کار البته در گرو توفیق الهی است. امیدوارم در این راه از برکت انفاس قدسیه آن حضرت و دعای خیر همه نیک خواهان این مرز و بوم برخوردار شدم... لذا تمنا دارد استدعای ارادتمند را در تأخیر عزیمت به ایران بسمع قبول تلقی فرمایند...»

حضرت آیت الله، از خدا دان خلاف دشمن و دوست-- که دل هردو در تصرف اوست...

من بحکم همین ایمان عمیق، آرزومندم که آن پیشوای بزرگ در این لحظه خطیر نیز با الهامات ربّانی ملهم شوند تا علیرغم احوال فعلی، صمیمیت و اخلاص من در راه حق و آزادی برای آن وجود مقدس آشکار گردد» (۲۰)

سوم، نامه ای ایست که آقای بختیار برای آقای خمینی نوشته که پس از کسب اجازه به پاریس و به دیدار آقای خمینی برود. خود در کتاب ۳۷ روز پس از ۳۷ سال بدون اینکه متن کامل آن را بیاورد، می گوید: «چند روز قبل خدمت حضرت آیت الله خمینی که ایشان را یکی از عوامل به حرکت درآوردن انقلاب با شکوه ملتزمان می دانم، نامه ای نوشتم. در این نامه جزء و کل وضع موجود کشور را بیان کردم» (۲۱)

بختیار در مورد این سنوآل صدقی: «آقای دکتر فکر نمی کنید که همین رفتن شما پیش آقای خمینی بعنوان نخست وزیر ایران خودش یک وزنه ای به آقای خمینی می داد و نشان می داد که آقای خمینی یک نیروی قابل ملاحظه ای در صحنه سیاسی ایران است؟

ج- مطلقاً قربان. بنده به این عنوان نیامدم. متن را می توانید پیدا کنید. در توی رادیو خوانده شده است.

س- نفس رفتن شما را می گویم.

ج- نه. من نوشته بودم آیت الله عظمای خمینی. امام هم توی آن ندارد. من به عنوان شاپور بختیار یک ایرانی. خوب، این نخست وزیری نیست... «...چهل میلیون آدم را خر کرده بود که هنوز یک عده ای از آنها خر هستند چه می توانستم بکنم این را نکرده بودم ولی واقعیت را وقتی آدم می بیند باید قبول بکند. این آدم، از سنجابی خر کرده بود تا جاروکش محله. شاید واقعا دویست سیصد نفر آدم بودند که می فهمیدند و آن ها هم جرأت حرف زدن نداشتند.» (۲۲)

آقای بختیار در مورد نامه ای که نوشته که به دیدار خمینی برود، می نویسد: «با کلمات " من شاپور بختیار... " شروع می شد و بعد شرح خلاصه ای از کارهای من تا زمان نخست وزیری ام آمده بود و سپس با کمال احترام پیشنهاد کرده بودم که به پاریس بروم تا با او در باره مسائل بسیار حیاتی آینده کشور و حتی دنیای اسلام، دو به دو به گفتگو بنشینیم. مقصود از دو به دو این بود که نه من به عنوان رئیس دولت با او حرف خواهم زد و نه او به عنوان رهبر مذهبی با من طرف خواهد شد.» (۲۳)

نمی دانم چه می شود گفت: آقای بختیار گمان می کند که نخست وزیری و رهبر مذهبی اتیکت است که گاهی می شود آن را به یقه کت چسباند و گاهی هم آن را کند؟ آقای بختیار وقتی نخست وزیر است چه با یک فرد و چه با جمعی و چه با خبرنگاری صحبت بکند، این نخست وزیر است که صحبت می کند. همچنین آقای خمینی مرجع تقلید و رهبر مذهبی در هر حال و هر شرایطی مرجع تقلید و رهبر مذهبی است. چه با امام و چه بی امام با کسی صحبت بکند. وقتی بختیار این مسئله به این سادگی، وارونه اش را می خواهد به خورد دیگران بدهد، از پیش معلوم است که بعدش چه خواهد شد. آیا تا به حال در جهان دیده اید که رئیس جمهوری، نخست وزیری، با جمعی و یا دو به دو با کسی گفتگو کرده باشد و بگویند که دو فرد عادی با هم صحبت کردند؟ می گویند: که رئیس جمهور و یا نخست وزیر با فلانی دو بدو صحبت کردند و حق هم همین است. علاوه بر این متن نامه هم آنطور که بختیار، بعد از وقوع آن را شرح داده نیست. نباید از آقای بختیار پرسید وقتی می خواهید به پاریس بروید، به بانک مرکزی می گویند که ۵۰ هزار فرانک در اختیار بگذارید، نخست وزیر هستید ولی وقتی با خمینی می خواهید صحبت کنید، بختیار بدون اتیکت؟ «از بانک مرکزی خواستم که ۵۰ هزار فرانک در اختیار من بگذارد تا نخست وزیر ایران در خیابان های پاریس بدون پول سرگردان نماند.» (۲۴)

نامه بختیار به آقای خمینی که در رادیو خوانده شده و در اطلاعات و کیهان نیز منتشر گردیده، چنین شروع می شود:

«من به عنوان یک ایرانی وطن دوست که خود را جزء کوچکی از این نهضت و قیام ملی اسلامی می دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و رأی ایشان می تواند راهگشای مشکلات امروز ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفتم که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصا به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم له نائل آیم و با گزارشی از اوضاع کشور و اقدامات خود ضمن درک فیض در باره آینده کشور کسب نظر نمایم» (۲۵) تازه به فرض محال - و به علت چند سال بعد از وقوع، که فکر و نظر بختیار عوض شده - حق را به بختیار بدهیم که او در مورد خمینی لفظ «امام» را به کار نبرده است، همان «رهبری و زعامت حضرت آیت الله العظمی»، کفایت می کند و با نگفتن امام چیزی عوض نمی شود و از مقام و موقعیت و رهبری آقای خمینی نمی کاهد.

مصاحبه های بختیار و نامه هایش، فاش می گوید که بختیار در آن برهه، خمینی را رهبر حرکت بر ضد استبداد شاه می دانسته است، وگرنه نامه نوشتن، و او را اینگونه مورد خطاب قرار دادن کاملاً بی وجه بود. دیگر اینکه آقای بختیار از آقای خمینی تقاضای «هدایت راهنمایی و حمایت» می کند و به رهبری انقلاب و زعامت وی معترف است و رأی و نظر آقای خمینی را « راهگشای مشکلات امروز ما و ضامن ثبات و امنیت کشور » می داند.

بختیار همچنانکه به اعتراف صریح خود به شاه و قولهایش اعتماد و اطمینان نداشته، و هر دو با هم بازی می کرده اند، فکر کرده که با خمینی و انقلاب هم همین رویه کارساز خواهد بود. تمام کوشش خود را به کار برد تا به قول خودش با به تعویق انداختن آمدن خمینی به ایران از طرفداران او بکاهد. سلیوان می نویسد:

بختیار « با هیجان در مورد نقشه اش که دزدیدن انقلاب از دست آیت الله بود سخن می گفت. او بر این نظر بود که با خروج شاه می تواند رهبری ایرانیان را در تسخیر خود در آورد... من به سخنان او در نهایت ناپاوری گوش دادم، به سفارت برگشته و بعد از گزارش عصاره گفتگویم، مشاهدات و نظر خود را راجع به بختیار گزارش کرده و گفتم که بختیار دارای شخصیتی دون کیشوت گونه است و به نظر می آید که اصلاً نمی فهمد که با ورود آیت الله و همراهانش، دولت ایشان با موج انقلاب از جا کنده خواهد شد.» (۲۶)

بختیار در مصاحبه با صدقی، می گوید: « اما برای روشن شدن بیشتر شما این را اضافه می کنم که مسئله خمینی در اینجا را پس از رفتن شاه من می خواستم خودم روی همان سیاستی که عرض کردم این را مشغول بکنم تا مردم همین طور که شروع شده بود آرام آرام البته می آمدند به طرف من و اگر این سم پاشی این پست فطرتان فروهر و سنجابی و این کثافت ها نبود باور کنید کار من خیلی آسان تر می شد.» (۲۷)

در حقیقت وقتی بختیار بدانگونه در رابطه با آقای خمینی مصاحبه می کند و نامه می نویسد، بدانها اعتقاد نداشته و برای اغفال آقای خمینی و مردم بوده تا همانگونه که خود نزد سلیوان فاش کرده انقلاب را مصادره به مطلوب خود کند و همانطوریکه بعدها گفت، « می خواستم خودم روی همان سیاستی که عرض کردم این را مشغول بکنم » تا آرام آرام مردم را پراکنده و در نتیجه مانع پیروزی انقلاب بشود.

همچنانکه کمی قبل آمد سفیر آمریکا این نقشه و فکر بختیار را بیهوده و باطل میدانند و می گوید: «اصلاً نمی فهمد که با ورود آیت الله و همراهانش، دولت ایشان با موج انقلاب از جا کنده» و سر جان گراهام سفیر انگلیس در پایان این دیدارش، با بختیار گفت: «او مردی تاثیر گذار، شجاع، باهوش و دوست داشتنی است، اگرچه من از این می ترسم که او بیشتر فرانسوی است و کمتر ایرانی و قابلیت انعطاف کمی برای یافتن راهی برای خروج از تنگنا دارد. اگر بختیار درست فکر کرده باشد که مردم کم کم از دست خمینی خسته خواهند شد، ممکن است نجات پیدا کند، ولی من می ترسم که نظر بختیار در این مورد درست نباشد.» (۲۸)

وقتی صدقی از او می پرسد:

«آقای دکتر دستور بستن فرودگاه مهرآباد را چه کسی داد و دستور باز کردن آن را چه کسی؟»

جواب می دهد: هر دو را خود من.» (۲۹)

و در جا به ناتوانی خود از بستن فرودگاه و بی رویه عمل کردن خود اعتراف می کند و می گوید:

«یک جوری بود که دل شیر می خواست که آدم بتواند تحمل بکند و اعصابش را از دست ندهد و کارهای بی رویه نکند... مردی که چهل میلیون آدم بد بخت و بیچاره و دور از سیاست و بدون تجربه را خر کرده بود. چکار می شود کرد؟» (۳۰)

چنانکه بختیار خود معترف است، تمامی ملت به حرکت در آمده، حال به زعم ایشان «چهل میلیون آدم بد بخت و بیچاره» بپاخاسته بودند، و لابد شما می خواستید با کشتار جلو آنها را سد کنید. البته به کشتار هم دست زده شد ولی بیش از این امکان پیدا نشد و به قول خود بختیار فرماندهان نظامی فرمان او را در بمباران کردن اجرا نکردند.

طرفه اینکه: بختیار خودش توان نداشت که از آمدن خمینی به ایران جلوگیری کند، دست به دامن ژیسکاردستن - رئیس جمهور کشوری که نسبتاً همه چیز آن بر اساس قانون و آزادی است - شده است که آمدن خمینی را به ایران سد کند، به صدقی می گوید: «من سعی کردم آمدنشان را به تعویق بیندازم. یک روز سفیر فرانسه را هم خواستم غافل از آن بکلی جریانی که شاه و ژیسکاردستن با هم داشتند به او گفتم شما می توانید این Massage مرا به پرزیدنت ژیسکاردستن همین امروز برسانید. گمان می کنم روز یکشنبه هم بود. یک روزی بود که خیلی مشکل بود این کار. گفتم لازم نیست که من به شما یک نامه بنویسم و یا تلکس بزنم

ولی به هر وضعیتی است شما شخصاً باید با کاخ الیزه تماس بگیرید و متأسفانه فرانسه یک وزیر خارجه ای داشت که بسیار طرفدار خمینی بود و از این جهت گفتیم بله، آقای فرانسوا پونسه، و مستقیماً شما به او بگویند که بختیار از شما خواهش می کند که به هر تقدیر و وسیله ای که می توانید آمدن آقای خمینی را به ایران به تعویق بیندازید. دیگر چگونگی را من از اینجا نمی توانم بگویم، می دانم شما در یک مملکتی هستید که قانونی نمی توانید او را حبس کنید، و چه بکنید، ولی اگر بتوانید من خیلی خوشحال می شوم. من می دانم که این سفیر این اقدام را کرد و فردای آن روز آمد و به من گفت که ما اقدام کردیم.» (۳۱)

بختیار که دچار دوگانگی شده و با خود در جنگ و گریز است، از یکطرف نمی تواند از مقام نخست وزیری صرفنظر کند و از طرف دیگر مشاهده می کند که نمی تواند جلو پیشرفت انقلاب را سد کند، اعتراف می کند، قبل از اینکه نخست وزیر شود، انقلاب جا افتاده بود: « طی دو ماهی که نظامیان قدرت را به دست داشتند انقلاب جا افتاد... پادشاه اولین تماس را با من پس از نافرجام ماندن مأموریت صدیقی گرفت.» (۳۲) و به بی یابوری خود که در اثر تک روی و گریز از جوانان و مردم، حاصل شده بود نیز واقف است و آن را اینگونه بیان می کند:

« اوضاع سیاسی از دو ماه پیش به این طرف دستخوش تحولات مهمی شده بود. من حمایت کلی جبهه ملی را از دست داده بودم، فشار عمومی از حد و مرز قابل تحمل گذشته بود.» (۳۳) و برای مبرا کردن خود از عمل تک روانه ای که به آن دست زده بود، زیر اصل وجود اپوزیسیون زده، «ولی اپوزیسیونی به این معنی دیگر در آن زمان وجود نداشت» و خواسته و انمود کند که جبهه ای وجود نداشته در نتیجه رسیدن اپوزیسیون به قدرت مطرح نیست چونکه اپوزیسیونی در کار نیست: « اگر غائله به پیروزی اپوزیسیونی که پس از مبارزات طولانی به قدرت رسیده بود ختم می شد، قضیه سهل بود. ولی اپوزیسیونی به این معنی دیگر در آن زمان وجود نداشت. اپوزیسیون به دسته هایی ناموزون تقسیم شده بود که هر گروه، بی نظم و حریص، فقط به دنبال یافتن راهی بود که خود را به قدرت جدید نزدیک کند.» (۳۴) در اینجا مکنونات قلبی خود را که در جستجوی یافتن راهی برای قدرت است، ظاهر می سازد.

بختیار حتی به تعداد وزراء کابینه یار و همکار ندارد و با وجود اینکه مخالف تصمیمات جبهه عمل کرده است، فکر می کرده که بعداً با او همکاری خواهند کرد، غافل از اینکه اینها وسیله جلو گیری پیروزی انقلاب را ندارند، می گوید:

« سعی کردم که اقلاً دو سوم وزراء را تعیین و انتخاب بعضی از وزراء را بگذارم برای بعد سر فرصت. و همین کار را کردم. ولی اولاً باید عرض کنم که همه دوستان من، همه آشنایان من و همه افرادی که به آنها امید بسته بودم حاضر به شرکت در کابینه نبودند. دوست من بودند ولی شهامت این کار را نداشتند» (۳۵)

در حقیقت این تصور غلط که هم اکنون که اپوزیسیونی در کار نیست و زمینه خالی است و هر کسی در پی قدرت خویش است، پس حالا که به خیال خود فرصت در اختیارش قرار گرفته، چرا به قدرت نجسید، غافل از اینکه نه رهبری انقلاب در دست اوست و نه مردم به او اعتماد داشته و به حرفش اعتناء می کنند و نه دوست و یآوری دارد. خود نیز بدانها معترف است. در مورد، نداشتن یار و یاور باز هم می گوید: « دکتر صدیقی هم یک مقداری تمجمج کرد و یک مقدار هم بیچاره گرفتار بود، می دانید آدمهای خوبی بودند ولی جرأت جلو آمدن نداشتند خیلی از آنها و این یکی از آن پرابلم های ما بود که خود من هم دچار این پرابلم بودم» (۳۶) مختصر اینکه:

«بختیار می گوید، لری بنام بختیارگفت خمینی غلط می کند به ایران بیاید». (۳۷) یا « این ابلیس را قبلاً ندیده بودید» (۳۸) و یا امثالهم، اینها همه حرفهای چند سال بعد از وقوع است و به لحاظ آن دوره تاریخی نمی تواند ارزشی داشته باشد. البته به عنوان نظر جدیدی که تازه به آن رسیده نظیر تمام کسان دیگر قابل قبول است.

بختیار هم در جریان رفتن به پاریس و تماس با شورای انقلاب و بازرگان و نیز مصاحبه با رادیو لندن می گوید: « وی حاضر به همکاری با طرفداران آیت الله خمینی است. وی نه تنها وزرای طرفدار خمینی را در یک دولت ملی خواهد پذیرفت، بلکه نقش آیت الله خمینی را در رابطه با حل و فصل مسائل اجتماعی و مذهبی نیز می پذیرد.» (۳۹). به منظور احتراز از تکرار مکررات، در مورد جریان رفتن بختیار به پاریس و تماس با شورای انقلاب و مهندس بازرگان و قول و قرارها، به «کتاب پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد»، فصل هفتم، صص ۳۵۳-۳۶۰، مشروح آن آمده است، به آنجا مراجعه کنید.

مصدق، نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و خمینی

اگرچه وضعیت و شرایط زمان نهضت ۱۵ خرداد سال ۴۲، با شرایط و وضعیت زمان انقلاب به رهبری آقای خمینی یکی نیست ولی نظر مصدق در آن زمان نسبت به آن رویداد و رهبری آن، نشانگر عمق بینش و شناخت مصدق از روحانیت می تواند باشد.

بنا به نقل قول آقای بنی صدر « وقتی بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جریان واقعه را به مصدق گزارش کرده بودند و وی نوار سخنرانی آقای خمینی را گوش کرده بود، شجاعت او را ستوده بود و گفته بود "تجربه طولانی ما این است که آقایان روحانیون تا به آخر نمی آیند و اگر هم بیایند در آخر سر خراب می کنند.» (۴۰) و یا در نامه‌ای که آقای مصطفی شجاعیان بعد از ۱۵ خرداد به مصدق نوشته و به وی پیشنهاد کرده بود که رهبری مشترکی از روحانیون و ایشان بوجود آید، پاسخ می دهد «که این مطلب آغاز روشنی دارد و پایان تاریکی» (۴۱).

آقای سید جلال الدین مدنی که از سیاق دو جلد تاریخ معاصرش، استنباط می شود که از طرفداران بقائی بوده است، در کتاب خود در انتقاد به مصدق آورده که مصدق « در آن تاریخ نه محبوس بود و نه در نهضت شرکت داشت و اساساً با شکلی که نهضت اسلامی پیدا می کرد نمی توانست موافق آن باشد و حتی اعتراضاتی هم به او می شد که چرا در قضایای ۱۵ خرداد سکوت کرده است. بقایی از این سکوت و رفتار فرصت طلبی هواخواهان مصدق، استفاده کرده و در یکی از اعلامیه‌های حزب زحمتکشان ملت ایران نوشت «... ایشان (منظور مصدق) که برای مجلس ترحیم مرحوم شمشیری اعلامیه صادر می کنند و شما (هواخواهان و یاران صدیق مصدق در بازار) عین آن را گراور می کنید و هزاران نسخه منتشر می نمایند، ایشان که به افتخار جناب آقای خسرو قشقایی دستخط صادر می کند که عیناً در روزنامه باختر امروز (ارگان جبهه ملی اروپا) گراور می شود، ایشان که برای دانشجویان و غیره دستخط صادر می فرمایند و عیناً منتشر می شود چطور است که برای کشته شدن صدها نفر ابدأ به روی مبارک نمی آورند.» مصدق با وجود چنین اعتراضاتی بی تفاوت باقی ماند.» (۴۲)

اگرچه آقای مدنی خواسته به خوانندگان خود و نسلهای آینده چنان القاء کند، که در سال ۴۲ که نهضت ۱۵ خرداد بوقوع پیوست دکتر محمد مصدق با وجودی

که آزاد بوده و در زندان به سر نمی برده است، نه تنها در آن شرکت نداشته بلکه با آن موافق هم نبوده است که در مورد شق اول آن گویا از دید آقای مدنی کسی که رابطه اش جز با خانواده درجه یک قطع است و در خانه خود در ده احمد آباد تحت نظر است، زندانی محسوب نمی شود. اما شق دوم آن بنا به نقل قولهای بالا درست است و مصدق با نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، به رهبری آقای خمینی موافق نبوده و دلیل مخالفت خود را بدون اینکه بخواهد به کسی امریه صادر کند و یا فرمان بدهد، گفته است که «تجربه طولانی ما این است که آقایان روحانیون تا به آخر نمی آیند و اگر هم بیایند در آخر سر خراب می کنند». و زمان هم نشان داد که نظر مصدق صائب بوده است. و بعید نیست که کینه ای که آقای خمینی از مصدق و ملیون به دل داشت و بعد از پیروزی انقلاب - و روحانیت حاکم خط وی - تا توانست علیه او عمل کرد، ناشی از این است که مصدق رهبری او را به چیزی نگرفته و از او و نهضت ۱۵ خرداد نه تنها حمایت نکرده بلکه به هیچ نوعی از او نام نبرده است. و این هم از تجربه و شناخت مصدق از آیت الله کاشانی، فلسفی، بهبهانی و سایر روحانیان دروغگو و زورمدار بر می آمده است.

۲- مصدق خدمتگزار مردم

مصدق خود را خدمتگزار مردم می دانست و از طریق مردم عمل می کرد و هیچ حرکتی را بدون موافقت اکثریت مردم انجام نمی داد. در حالی که بختیار قائل به ولایت نخبه ها بود و حاکمیت نخبه ها را روش مدیریت جامعه می دانست و نقشی برای مردم جز اینکه با رأی خود، این ها را به قدرت برسانند، قائل نیست، و حتی بالاتر از این معتقد بود که مردم حق ندارند به دولت بگویند کدام راه را بروند و یا نروند:

«همچنین این نقش یک دولت جبهه ملی خواهد بود که مردم را هدایت کند نه اینکه بوسیله مردم هدایت شود. مردم ما تماماً به اندازه کافی پیشرفته یا تحصیل کرده نیستند که به دولت بگویند کدام راه را بروند.» (۴۳) حتی بختیار با توجه به آنچه که مارتین اف. هرز، کنسول امور سیاسی سفارت آمریکا در ۱۳/۱۳/۱۳۴۳، گفته حکایت از این دارد که «درجاتی از آزادی سیاسی» را می خواهد و آن را هم از آمریکائی ها خواستارش می شود.

«... بختیار سپس شروع به تحلیل منافع آمریکا در ایران نمود، و گفت که او فکر می کند منافع دراز مدت ایالات متحده در اینجا بوسیله ایجاد یک دولت جوابگو به آرزوهای مردم که درجاتی از آزادی سیاسی را مجاز خواهد نمود، به بهترین نحو فراهم خواهد شد.» (۴۴)

گفته های فوق در انطباق با همان اعتقادی است که در «بیکرنگی»، آشکارا بیان داشته است:

« دنیا را همیشه عده معدودی به جلو رانده اند نه توده های وسیع. من همیشه به نخبگان اعتقاد داشته ام و وظیفه آنها را هدایت مردم به سوی هدفی که یافته اند می دانم.» (۴۵)

بختیار هیچگاه به مردم اعتقاد نداشت و همچنانکه در فوق آمد به دنبال الیت و نخبگان بود و چون بی اعتقاد به نیروی راسخ مردم بود، نمی دانم پاسخ این سؤال را چگونه می دهد: اگر مردم کاره ای نیستند، پس دموکراسی که بر حق انتخاب یک فرد، یک رأی استوار است، چه معنی می تواند داشته باشد؟ وی مردم را گله گوسفندی می شمرد که نخبه ها باید او را بچرخانند و فقط وظیفه اشان رأی دادن به نخبگان است و بس. مردمی را که برای احقاق حقوق خویش قیام کرده و دست به انقلاب زده اند «تبهکاران و دزدان در ۱۵ سال اخیر» و بدتر از آن قلمداد کرده و چون راه پیمانی عظیم «اربعین» مردم در سراسر کشور، ضربه کاری بر پیکر رژیم سلطنتی زد و بختیار احساس کرده که پایان کارش منجر به شکست است، در پیام شدیدالحنی که یکشنبه شب، ۱/بهمن / ۵۷، علیه مردم و مطبوعات فرستاد، گفت، سنگر نخست وزیری را خالی نمی کنم:

« وجود سوء استفاده مسلم از آزادی، بعضی از روزنامه ها که ۲۵ سال مزدور دولت های فاسد بودند، با انتشار اکاذیب و تحریک احساسات و به منظور ازدیاد تیراژ شروع به مسموم نمودن اذهان عموم می کنند. آنچه را نسبت به شخص من بگویند و یا بنویسند، در زیر سطح نفرت و بی تفاوتی من باقی خواهد ماند. ولی ادامه اهانت و اتهام به ارتش یا افراد دیگر کشور بدون پاسخ نخواهد ماند و من برای آخرین بار تقاضا می کنم که پیش از درج مطلب با عقل سلیم به صحت و سقم آنها توجه شود. تمام اراجیف و شایعات استعفای من و خالی کردن سنگر مقدس قانون اساسی و حرکت به سوی مجهول مطلق بی اساس است. خسارت و زیان هائی که طی شش ماه اخیر در اثر اعتصابات و کم کاری ها به اقتصاد کشور وارد شده

است، از آنچه تبهکاران و دزدان در ۱۵ سال اخیر بر پیکر این کشور وارد آوردند بیشتر است. این اغتشاشات برای برانداختن کشور است.» (۴۶)

نظر به اینکه داغ شکست سختی را که به منظور دستیابی به نخست وزیری نتوانسته هضم کند، مردم را خر و بیچاره محسوب کرده و از فرط عصبانیت از خمینی به مردم توهین کرده و می گوید: «مردی که [یعنی خمینی ن] چهل میلیون آدم بدخت و بیچاره و دور از سیاست را خر کرده بود، چکار می شود کرد؟» (۴۷) و متوجه نیست که، خوب اگر تمامی ملت خر شده بود، شما هم یا خرسوار بودید و یا می خواستید نخست وزیر خران بشوید و یا اینکه شما می خواستید خودکشی کنید که کردید؟

توهین به ملت را حد نمی شناسد، می گوید: «...چهل میلیون آدم را خر کرده بود که هنوز یک عده ای از آنها خر هستند چه می توانستم بکنم این را نکرده بودم ولی واقعیت را وقتی آدم می بیند باید قبول بکند. این آدم از سنجابی خر کرده بود تا جاروکش محله. شاید واقعا دویست سیصد نفر آدم بودند که می فهمیدند و آن ها هم جرأت حرف زدن نداشتند.» (۴۸)

و باز در گفتگو با صدقی که از بختیار می پرسد: «آقای دکتر دستور بستن فرودگاه مهرآباد را چه کسی داد و دستور باز کردن آن را چه کسی؟ ج- هر دو را خود من.

س- چرا؟

ج- اعتصابی بود در هواپیمائی. شما آنوقت در ایران بودید یا نبودید؟ نخیر من نبودم.. خب من متأسفم. حالا بعضی از سنوالات اصلا مطرح نمی شد.

یک جوری بود که دل شیر می خواست که آدم بتواند تحمل بکند و اعصابش را از دست نهد و کارهای بی رویه نکند ... مردی که چهل میلیون آدم بد بخت و بیچاره و دور از سیاست و بدون تجربه را خر کرده بود. چکار می شود کرد؟» (۴۹)

در فراز فوق هم به ناتوانی خود و هم اینکه دست به اعمال بی رویه زده، اعتراف کرده است و تمامی ملت ایران را هم خر و بدبختی که نمی توانسته است جلو آنها را بگیرد، به حساب آورده است. و در ضمن انقلاب را هم به سرطان تشبیه کرده: «بطوریکه وقتی مرا خواستند سرطان خمینی سرتاسر پیکر ملت ایران را گرفته بود.» (۵۰)

غافل از این نکته عبرت آموز که علت اینکه شاه او را برای نخست وزیری برگزیده، استیصال شاه و روی برگردانیدن دیگران از همکاری با شاه که در اثر همین انقلاب یا به تعبیر او "سرطان خمینی"، حاصل شده است، به بختیار

روی آورده، چیزی غیر از همین عامل انقلاب نبوده است. وقتی که بختیار کاخ شاه را ترک می کند، به خود می گوید: «آه، اگر اوضاع آرام بود و چرخها می گردید کسی از من نمی خواست که کابینه تشکیل دهم.» (۵۱) و باز به صراحت عنوان می کند که شاه تا روزهای آخر حاضر نبود که با پیروان دکتر مصدق کنار آید: «تا آخرین روزها پادشاه آماده بود که با هر کسی کنار آید جز با پیروان مصدق. در شهریور ۱۳۵۷، یعنی چند ماهی قبل از انقلاب، به یک روزنامه نگار آمریکائی گفته بود که افراد آن گروه از مخالفین که نامشان جبهه ملی است همه عوامل دول غرب هستند و مصممند که کشور را به کمونیستها تحویل دهند!» (۵۲) آیا این وضعیت جدید که شاه به پیروان مصدق به زعم بختیار روی آورده است، در اثر همین انقلاب نیست؟ و اگر این انقلاب نبود، شاه هیچگاه به پیروان مصدق روی می آورد؟ طبیعی است که به گفته خود بختیار قبل از انقلاب امکان پذیر نبود. حال که چنین است، چرا باید این همه توهین به مردم و انقلاب روا داشت. البته به زعم من، طعم تلخ شکست چنان عصبانیتی بر انسان مستولی می گرداند، که گاه، کار انسان را به هذیان گفتن می کشاند، همچنانکه در مورد بختیار روی داده است و عنان کنترل گفتار را از او گرفته است و همچنان می گوید، «در ۵۷ ما در جریان سیلی قرار گرفتیم که در مقابلش هیچ چیز نبود.» (۵۳)

بختیار که به یمن همین انقلاب، شاه او را برای نجات خودش، نخست وزیر کرده است، و او خود را ناتوان از ساکت کردن مردم می بیند، گاه آنها را «چهل میلیون آدم بدخت و بیچاره» یا «چهل میلیون آدم را خر کرده» و یا «گله و بی ریشه» که خمینی آنها را به دنبال خود کشیده، «خمینی گله ای را که به دنبال خود به راه انداخت بیشتر از همین خوش نشینان بی ریشه بود» (۵۴) و زمانی هم آنها را با «بی حیا و هرزه»، مورد تفقد قرار داده است: «اگر شاه سه ماه پیش یک آدمی را آورده بود، یک آدم که غیر از آن کارت های دائمی خودش بود، من گمان می کنم که وضعیت این طور نمی شد و مردم بی حیا و هرزه نمی شدند مثل روزهای آخر حکومتش.» (۵۵)

حتی برای دهن کجی به ملت ایران و این که من تافته جدا بافته با دیگران هستم و جرأت و شهامت دارم به میگساری و مشروب خواری خود افتخار می کند، می گوید، وقتی در هواپیما نشسته بودم و به پاریس می رفتم و دیگر دست ایرانیان به من نمی رسید، «زنگ زدم و شامپانی خواستم. مهماندار آورد و

من در آرامش تمام نوشیدم.» (۵۶) و باز برای اینکه به مردم ایران که گوش به فرمانش نبودند، بیشتر دهن کجی اش را نشان دهد، در مصاحبه با صدقی وقتی می خواهد از جبهه در مورد تشکیل جبهه ملی دوم و رئیس جمهور شدن کندی در آمریکا صحبت کند، میگساریش را به رخ مردم می کشد و می گوید: «... مسلم است که آمدن کندی در آمریکا بعنوان رئیس جمهور در کار ایران تأثیر داشت، من هیچ تردیدی راجع به آن موضوع ندارم. نه اینکه با ما بند و بستی داشت. ابدأ- ولی به خودی خود با آن روح آزاد منشی و با آن وضعیتی که در آمریکا در سال ۱۹۶۰ بود آمدن کندی را ما جشن گرفتیم. خود من برای آمدن او میگساری ها کردم و این را مخصوصاً حالا می گویم که آقای خمینی هم اگر لازم است بدانند چون آدم باید شجاع باشد.» (۵۷). فراموش نشود و بعضی ها خرده گیری نکنند، بحث خوردن و نخوردن مشروب مطرح نیست، بلکه بحث دهن کجی به مردم است و الا «هر کسی بر طینت خود می طنند». فکر می کنید که این نکات از دید تیز بین غربی ها پنهان است؟ مقامات سفارت آمریکا در سال ۴۰، بختیار را این طور توصیف می کنند:

« بختیار مردی متوسط القامه با اندامی متناسب می باشد... او خوب لباس می پوشد و تمایل دارد که اروپائی بنظر برسد تا ایرانی. ظاهر بختیار با اخلاقش تکمیل می شود. اخلاق و رفتار او اغلب اروپائی هستند. او بطور مکرر لغات یا عبارات فرانسوی یا انگلیسی در مکالمات فارسی اش بکار می برد.» (۵۸) و در آبان سال ۵۷ نیز چنین به توصیف او پرداخته می شود:

« بختیار به علت تحصیلاتی که داشته در انتخاب لباس و نحوه رفتار خود بیشتر از آنکه ایرانی باشد اروپائی است و در مکالمه فارسی خود الفاظ فرانسوی یا انگلیسی بکار می برد.» (۵۹)

سر جان گراهام سفیر انگلیس در پایان دیدار و خداحافظی اش با بختیار، او را این گونه تحلیل کرد: «او مردی تأثیر گذار، شجاع، باهوش و دوست داشتنی است، اگرچه من از این می ترسم که او بیشتر فرانسوی است و کمتر ایرانی.» (۶۰) آمریکائی ها هم تقریباً چندین نوبت همین نظر را ابراز کرده اند.

بختیار در موقع نوشتن کتاب «یکرنگی» خود، به منظور نشان دادن استعداد و حافظه اش، می نویسد: «هنوز، یعنی در زمان نوشتن این سطور هم حدود ده هزار شعر فارسی را حفظ دارم.» (۶۱) اما شما درسراسر این کتاب ۳۰۰ و چند صفحه

ای جز یک بیت شعر که سعدی در مطلع حکایتی که ظاهراً در وصف یکی از افراد خاندان وی است،

بلند اختری نام او بختیار قوی دستگه بود و سرمایه دار

نقل کرده (۶۲)، حتی یک شعر فارسی و یا ضرب المثل، آداب و رسوم، و یا حکایت فارسی نمی بینید ولی تا بخواهید، ضرب المثل، حکایت، شعر، آداب و رسوم فرانسوی و یا انگلیسی را مشاهده می کنید. این مطلب از دو حال خارج نیست: یا گفتن اینکه در زمان نوشتن کتاب ده هزار شعر از حفظ دارد، برای خود نشان دادن است و نمی تواند این همه شعر در آن زمان از حفظ داشته باشد، چون معمولاً کسانی که به ادب و آداب و شعر ایرانی آشنائی دارند در هر موقعیت و مقامی که باشند و در نوشته های خود، مطابق ذوق و قریحه ایرانی، برای بهتر جا انداختن موضوع و مطلب خود، شعر فارسی را به یاری می طلبند. و یا آن را هم از روی عصبانیت از ایرانیان، از آوردن شعر و ادب ایرانی در کتابش خودداری کرده است. در هر حال این می تواند نشان دهنده صائب بودن غربی ها در مورد خصوصیات بختیار باشد. این بخش را خلاصه کنم:

با توجه به نکات ذکر شده، جای شک نیست همانطوریکه خود عنوان کرده است: قائل به ولایت نخبه ها بود و حاکمیت نخبه ها را روش مدیریت جامعه می داند و نقش مردم را فقط در این می داند که به صحنه آمده و این و یا آن را به قدرت برسانند. حتی تصریح می کند، که کتاب یکرنگی خود را نه برای اطلاع ملت ایران که اطلاع برای فرانسویان نوشته است: «این کتاب بیش از دو سال مرا آزار داده است. با نوشتن آن تصور می کنم به فرانسه زبانان یا لااقل آن دسته، آن دسته از فرانسویان که تعصبی خاص ندارند و فقط می کوشند از حوادثی که امروز در مملکت زیبای ایران می گذرد با خبر شوند، اطلاعاتی داده باشم.» (۶۳)

حال اگر به همت خانم مهشید امیر شاهی، برای ایرانیان آن کتاب به فارسی برگردانده شده است امری دیگر است.

چنین افرادی و چنین طرز تفکری، طبیعی است که تحمل انقلاب و حرکت خودجوش مردم را برای به دست آوردن آزادی و حقوق ذاتی خدادادی خود، نمی توانند داشته باشند. بر عکس مصدق، در عمل و نوشته ها و گفته ها و

اطلاع رسانی خود، اول و قبل از همه، ملت خود ایران را در نظر داشت و بعداً اگر جایی که لازم می‌دیدید خارجی‌ها را در جریان می‌گذاشت.

۳- مصدق و حرکت با جمع

مصدق با جمع حرکت می‌کرد و از فرصتها به نفع کشور بهترین بهره برداری را می‌کرد. در حالی که بختیار بر خلاف جمع عمل می‌کرد و فرصتهای بدست آمده را می‌سوزاند. به دو نمونه از این فرصتها اشاره می‌کنم:

یکم: فرصت بدست آمده

فرصت بدست آمده در سال ۱۳۴۰ که با سخنرانی خود در میتینگ میدان جلالیه، بر خلاف نظر جمع، آن را بر باد داد. توضیح اینکه: قبل از برگزاری میتینگ در شورای جبهه قرار گذاشته می‌شود تا سه نفر سخنرانان میتینگ قبل از برگزاری، متن سخنرانی خود را به جمع ارائه دهند تا شورا نظر بدهد. دو نفر دیگر قبول می‌کنند ولی دکتر بختیار می‌گوید: من می‌خواهم بدون نوشته و فی البداهه صحبت کنم. می‌گویند حال که چنین است پس شما در مورد آمریکا و نفت صحبت نکنید. ایشان هم می‌پذیرد. اما در هنگام سخنرانی در میتینگ درست در همین مورد سخن می‌گوید و بدینطریق قرار و مدارها بر باد می‌رود. اما قبل از ذکر مسئله زیر قول و قرار زدن لازم است که مختصری در مورد این میتینگ توضیح داده شود:

میتینگ جبهه ملی

میتینگ جبهه ملی در روز پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ در میدان جلالیه برگزار شد.

معلمین در روز سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ برای مطالبه حقوق خود در میدان بهارستان اجتماع کردند. نیروی انتظامی برای متفرق کردن معلمین با

جمعیت درگیر شد. در این درگیری دکتر ابوالحسن خانعلی، با گلوله ای که سرگرد ناصر شهرستانی، رئیس کلانتری ۲، شلیک کرد، نقش بر زمین و اندکی بعد در بیمارستان درگذشت. روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۰، هزاران معلم در خیابان اسکندری در حالی که جنازه دکتر خانعلی را تشییع می کردند، خواستار استعفای شریف امامی و محاکمه قاتل دکتر خانعلی شدند. روز پنجشنبه ۱۴ اردیبهشت، مهندس شریف امامی در مجلس و پس از برخوردی که با وی شد، بعد از ظهر همان روز استعفایش را به وسیله وزیر دربار به شاه تقدیم داشت. (۶۴)

پنجشنبه شب به دکتر امینی اطلاع داده شد که فردا به حضور شاه برسد. در شرفیابی که روز جمعه (۱۵ اردیبهشت ۴۰) و مذاکراتی که انجام شد، امینی با موافقت انحلال مجلسین مأمور تشکیل کابینه شد. (۶۵)

جبهه ملی از مردم دعوت کرد که برای اطلاع از حقایق و نظرات جبهه ملی و استماع سخنان دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر کریم سنجابی و دکتر شاپور بختیار روز پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت ۴۰ در میدان جلالیه حضور بهم رسانند. (۶۶) در این میتینگ که گروه کثیری از مردم در آن شرکت کرده بودند، از پیش شورای مرکزی جبهه ملی مشخص کرده بود که سخنرانان در مورد مسئله نفت، پیمان های دفاعی و دکتر مصدق باید سکوت اختیار کنند. آقایان صدیقی و سنجابی طبق قرار تعیین شده صحبت کردند، اما بختیار بر خلاف تصمیم جمع شورای مرکزی جبهه در مورد کودتای ۲۸ مرداد و نفت و اینکه جبهه ملی «از شرکت در بلوکهای نظامی بیزار است»، سخن گفت. (۶۷)

همانطور که گفته شد، قبل از برگزاری میتینگ در شورای جبهه قرار گذاشته می شود که سخنرانان در مورد مسئله نفت، پیمان های دفاعی و دکتر مصدق باید سکوت اختیار کنند. و سخنرانان قبل از برگزاری میتینگ متن سخنرانی خود را برای بررسی به هیئت اجراییه بدهند. تا شورا نظر بدهد. دکتر سنجابی و دکتر صدیقی متن سخنرانی شان را به هیئت اجراییه دادند و کمیسیون سیاسی آن را بررسی کرد. اما دکتر بختیار می گوید: من می خواهم بدون نوشته و فی البداهه صحبت کنم. می گویند حال که چنین است پس شما در مورد آمریکا و نفت و پیمانهای خارجی صحبت نکنید. ایشان هم می پذیرد. اما در هنگام سخنرانی در میتینگ زیر قول و قرار با جمع زده و درست در همین

موارد سخن می گوید و مخالف نظر جمع عمل می کند. از بین افراد متعددی از جبهه ملی که خود شاهد چگونگی مسئله بوده و آن را به روشنی بیان کرده اند، چند نظر آورده می شود:

مهندس بازرگان در مورد سخنرانان میتینگ می گوید:

روز میتینگ، طبق برنامه دو نفر سخنرانان اولی، آقایان سنجابی و صدیقی، به ترتیبی که مقرر شده بود پیرامون مسائل داخلی، لزوم تأمین آزادی و رعایت قانون اساسی و آزادی انتخابات صحبت کردند. ولی دکتر بختیار برخلاف قرار و توافق شورای مرکزی، بحث در باره سیاست خارجی دولت امینی و روابط آن با دول غربی را مطرح کرد و گفت: «سیاست جبهه ملی، پیروی از سیاست مصدق است، یعنی سیاست "بی طرفی منفی" و افزود "ملت ایران قراردادهای تحمیلی را قبول ندارد..."» (۶۸)

آقای حسین شاه حسینی، از بنیانگذاران نهضت مقاومت ملی، نیز در باره سخنان بختیار در میدان جلالیه گزارش می کند:

«در میتینگ میدان جلالیه قرار بود که سخنرانان جبهه ملی در مورد سیاست خارجی سخن نگویند. اما متأسفانه دکتر بختیار در مورد سیاست خارجی سخن گفت... ما نمی خواستیم در آن میتینگ در مورد پیمانهای ایران با کشورهای خارجی به خصوص پیمان سنتو حرفی زده شود. آقایان دکتر سنجابی و دکتر صدیقی متن سخنرانی شان را به هیئت اجرائیه دادند و کمیسیون سیاسی آن را بررسی کرد. ولی دکتر بختیار تا زمانی که از پله ها برای سخنرانی بالا می رفت متن سخنرانی اش را به کسی نداد... مرحوم الهیار صالح همان روز گفت که "بختیار بر خلاف تعهدی که به ما سپرده بود عمل کرد". و خیلی از این موضوع ناراحت شد.» (۶۹)

سفارت آمریکا نیز در این مورد چنین گزارش می کند:

«۱۳۴۰/۹/۲۰... از چهار رهبری که در بالا به آنها اشاره شد (۷۰) بنظر می رسد که شاپور بختیار فعال گروه است. او از همکارانش متمایل بنظر می رسد که از موضوعات ضد غربی مایه بگیرد. برای مثال در تظاهرات ۲۸ اردیبهشت جبهه ملی شور و حرارت بیشتری از سنجابی یا صدیقی بوسیله تقاضای تحریک آمیزش که سیاست خارجی ایران در تهران شکل داده شود تا در واشنگتن، لندن یا مسکو، بوجود آمد... او احساسی برای حرکات پر زرق و برق دارد و زمانی گفت که اگر نخست وزیر شود اولین اقدام او این است که سفری به خانه مصدق خواهد نمود. او یک فرصت طلب سیاسی است...» (۷۱)

در اینکه جبهه ملی دوم با دکتر علی امینی نخست وزیر صحبت کرده و با هم قرار و مداری گذاشته بودند، جای شک نیست و خود دکتر بختیار هم حد اقل به ملاقات و گفتگو با وی معترف است. « ما دو مرتبه رفتیم نزد ایشان که هر دو مرتبه بنده خودم بودم و اتفاقاً آقای دکتر آذر بود، آقای مهندس خلیلی بود و یکی دیگر از آقایان. ولی صالح و صدیقی هیچوقت نبودند. صحبت کردیم و گفتیم آقا قانون را اجرا بکن، بسیار کار خوبی کردید، این مجلس خب معلوم بود که از چه قماش از مردم در آن هستند حالا ما بتو قول می دهیم که در آرامش در صلح و صفا انتخابات را هم نمی خواهیم ببریم، ما نمی خواهیم بگوینم که از ۱۳۵ وکیل ۱۳۲ تای آن را می خواهیم، نه ما فقط در حدود شهرهای بزرگ فعالیت می کنیم. البته این کافی بود. کافی بود که ما تهران را ببریم. » (۷۲)

در اینجا بحث از محتوای سخنان دکتر بختیار و ارزیابی آن نیست، بحث بر سر خلاف قول و قرار جمع عمل کردن و تک روی است. و الا از نظر من روشن است چه آنها که از مصدق و کودتا حرف می زدند و چه نمی زدند، شاه جبهه ملی را دشمن شماره یک خود تلقی می کرد و ابدأ با آنها کنار نمی آمد و جبهه اگر روی خط مصدق می ایستاد و به جای کوشش به کنار آمدن با شاه، به مردم روی می آورد و به سازماندهی مردم می پرداخت و همان خط «نهضت مقاومت ملی» را ادامه می داد، و «نهضت مقاومت ملی» را در جبهه ملی دوم مضمحل نمی کرد، و جوانانی که از بی عملی سیاسیون به تنگ آمده و دست به مبارزه مسلحانه زده و به سازمانهای فدائیان و مجاهدین خلق و... روی آورده بودند، روی نمی آوردند و آن ها را در خود جذب و فعال می نمودند، قطعاً به نتیجه بهتری می رسیدند و یحتمل، حتی مصدق را هم از زندان احمد آباد نجات می دادند.

دوم: پذیرش نخست وزیری شاه

در اوج گیری انقلاب و نزدیک به پیروزی آن، و در موقعی که شاه از هر جهت مستأصل و بی یارویاور شده و کسی برایش باقی نمانده بود، به بختیار آن هم در زمانی که پیش از او به بازرگان، صدیقی و سنجابی متصل شده و آنها شرایط شاه را نپذیرفتند، به بختیار متصل شد و او پذیرفت و بلا فاصله از جبهه ملی اخراج گردید. (۷۳)

بختیار با پذیرش نخست وزیری شاه بدون موافقت و حتی اطلاع دوستان حزبی و غیر حزبی جبهه ملی، در آن بحران که با اتفاق می توانستند نقشی ایفاء کنند، موجب اختلاف و جدائی گردید. اما در مقابل مصدق که برای خرد جمعی ارزش قائل بود، زمانی که در جبهه ملی دوم اختلافات بروز کرد وی در رابطه با اختلافات میان اعضای جبهه ملی به الهیار صالح نوشت: «... نظریات خود را که چند روز قبل عرض شد باز تکرار می کنم و این است اگر به اتفاق نتوانید به وطن عزیز خدمتی بکنید با اختلاف حتی تصور آن هم مقدور نیست امیدوارم موقع را از دست ندهید و با کمال صمیمیت همکاری فرمائید و نتایج خوبی برای خیر خواهان مملکت بدست آورید...» (۷۴) اگر بختیار به همین یک مورد از تجربه و آموزه مصدق عمل کرده بود، نه سرانجام کار خودش به جاهائی که رسید، می رسید و جبهه هم دچار تشتت و اختلاف نمی شد و می توانست نقش دیگری در آن بحران بازی کند.

شاه استیصالی را که به دست خود و عملکردش دچارش شده بود و زمانی که همه درها به رویش بسته گردید، در حال نومیدی به بختیار مراجعه کرد. شاه واقف از این مسئله، در دیدار دوم ژانویه (۱۲ دی) به ویلیام سولیوان سفیر آمریکا آشکارا گفت، «درعین بدبینی نسبت به موفقیت دولت بختیار، مجبور به انتخاب اوست، چرا که برگ برنده دیگری در آستین خود ندارد.» (۷۵)

البته بختیار هم به طوری که قبلاً آمد و بعداً نیز خواهید خواند، می دانست که اگر شاه در وضعیتی به غیر از این قرار داشت به او روی نمی آورد، زیرا بختیار همچنانکه سفیر بریتانیا هم که برای خداحافظی به دیدار نخست وزیر جدید ایران رفت، عنوان می کند که در این دیدار، «بختیار بدون ذکر نام به پارسونز گوشزد کرد که شاه پیشنهاد نخست وزیری را دست کم به پنج نفر دیگر

پیشنهاد کرده بود، ولی همه آنها از پذیرش این سمت خودداری کرده بودند، ولی او فکر کرده که در این شرایط بغرنج وظیفه دارد که با وجود مشکلات این مسئولیت را بپذیرد.» (۷۶)

بنابراین بختیار که خود واقف بود که اگر شاه در آن وضعیت استیصال قرار نداشت و یکی از آن پنج نفر نخست وزیری شاه را پذیرفته بودند، هرگز شاه به بختیار مراجعه نمی کرده است. روی همین آگاهی وقتی که بختیار مأمور تشکیل کابینه می شود و به هنگام خروج از کاخ شاه با خود زمزمه می کند: «آه، اگر اوضاع آرام بود و چرخها می گردید کسی از من نمی خواست که کابینه تشکیل دهم.» (۷۷)

حال چرا بختیار بدون موافقت رهبر انقلاب - که چه بختیار آن را قبول داشت و چه نداشت، خمینی رهبر بلامنازع انقلاب شده بود - و حتی بدون موافقت و اطلاع جبهه ملی در لباس «وظیفه»، دست به چنین عملی زد و موجب اختلاف و تفرقه گردید، کمی دیر تر مطالعه خواهید کرد.

با وجود اعلامیه سه ماده ای که دکتر سنجابی در پاریس امضاء کرده و مورد قبول سایر اعضای جبهه قرار گرفته بود و سایر اعلامیه های مختلف جبهه ملی، شاپور بختیار کاملاً آگاه بود که جبهه ملی با وجود بقای نظام سلطنتی غیر قانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد.

دربخشی از اعلامیه پنجشنبه ۳۰ / آذر / ۱۳۵۷ جبهه ملی چنین آمده است: «همچنانکه بارها اعلام گردیده، جبهه ملی ایران با وجود بقای نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد...» (۷۸) و در پلنوم حزب ایران (یعنی حزبی که شاپور بختیار عضو آن بود) در جلسه پنجشنبه ۷ / دیماه / ۱۳۵۷ که وی به دبیر کلی آن انتخاب گردید، تصمیم گرفته شد که «...مشی سیاسی حزب ایران در جبهه ملی، اصول سه گانه اعلامیه چهاردهم آبان پاریس می باشد، کادر حزب همواره باید در چهارچوب آن عمل نماید» (۷۹) و بنابراین طبق اعلامیه سه ماده ای، هیچکس کس حق ندارد، به عنوان عضوی از جبهه ملی فرمان نخست وزیری از شاه دریافت کند. اما او که خصوصیت تکروی داشت به همین علت تمامی کوشش خود را به کار برد تا یاران «جبهه ملی» قبل از گرفتن پست نخست وزیری از ماجرا با خیر نشوند.

چگونگی گرفتن فرمان نخست وزیری از شاه

با توجه به اسناد و شواهد صریحی که در دست است، شکی باقی نمی ماند که بختیار در همان لحظاتی که در منزلش، با همفکران حزب ایران، در عصر روز پنجشنبه هفتم دیماه «پلنوم» داشتند، و او را به دبیر کلی حزب انتخاب کردند (۸۰) در واقع جسم بختیار، در جلسه ولی روحش در کاخ نیاوران بود. آن شب در مذاکره بین شاه و بختیار، که بعدها در خاطراتش به نام «یکرنگی»، منتشر شد، تلویحی عنوان کرد که او رسماً نخست وزیری شاه را پذیرفت ولی به یاران خود حتی بعد از دیدار شاه سخنی نگفت، تا اینکه خبر رسمی آن از خبرگزاریها پخش شد. و به همین علت «جبهه ملی به عنوان اعتراض به تشکیل کابینه بختیار» روز ۱۸ دی را عزای عمومی اعلام کرد. آن روز به قیمت جان چند نفر به شب رسید» (۸۱)

البته بختیار در دیگر نوشته ها و گفته هایش، مطلبی گفته و نوشته دال بر اینکه جریان قبول نخست وزیری را به اطلاع آن ها رسانده است. اما هم علی اردلان و هم دیگر اعضای جبهه ملی و حزب ایران، متفق القولند که او به آنان دروغ گفته است. دکتر بختیار، پس از پایان جلسه «پلنوم» در هفتم دیماه ۵۷ طبق قرار قبلی اش نزد شاه رفت و همان شب سمت نخست وزیری را پذیرفت. (۸۲)

در هشتم دیماه ۵۷ خبر پذیرفتن نخست وزیری بختیار توسط خبرگزاریها اعلان شد و بلافاصله «شورای مرکزی جبهه ملی طی بیانیه نهم دیماه و هیأت اجراییه حزب ایران طی بیانیه دهم دیماه به ترتیب از عضویت جبهه ملی و حزب ایران برکنار شد» (۸۳)

سر انجام بعد از اطلاع جبهه ملی از پذیرش نخست وزیری شاه، در مورد وی در شورای جبهه ملی رأی گیری به عمل آمد و در موقع رأی گیری در شورای جبهه ملی، در مورد دکتر بختیار، باتفاق آراء، رأی به اخراج او داده شد و فقط دو نفر یکی ابوالفضل قاسمی بود که رأی مخالف و تیمسار مدنی رأی ممتنع داد. کاتم، ایران شناس و استاد هاروارد در تاریخ ۱۸/۱۰/۵۷ این موضوع را چنین گزارش می کند: «مخالفین میانه رو... از بختیار به عنوان یک

شخصیت متزلزل که نتوانسته در برابر پیشنهادات شاه برای نخست وزیری مقاومت کند، حال مهم نیست که به چه قیمتی برای ایران تمام شود، یاد می کنند». (۸۴)

به علت همین تکروی است که بعد از شکست اذعان می کند که بعد از قبول نخست وزیری حمایت جبهه ملی را از دست داده است:

«اوضاع سیاسی از دو ماه پیش به این طرف دستخوش تحولات مهمی شده بود. من حمایت کلی جبهه ملی را از دست داده بودم، فشار عمومی از حد و مرز قابل تحمل گذشته بود.» (۸۵)

بختیار نخست وزیر کدام زمان

بختیار در زمانی که کشور به پا خاسته بود، و راه باز گشتی وجود نداشت، به علت «تک روی» و «خود بزرگ بینی» بی اندازه و به هدف نخست وزیر شدن، به دنبال مشروطه سلطنتی که اسدالله علم دوست صمیمی و مشاور اصلی شاه، ۸ سال قبل از انقلاب یاد آور شده بود، «اگر شاهنشاه بتواند اصول دموکراسی را ۱۹۷۰ - ۱۹۸۰ برقرار سازند، به آینده و به سلطنت ولیعهد انشاءالله می توان امیدوار بود... در دنیای امروز حکومت فردی نه قابل دوام است و نه قابل قبول» (۸۶) و علاوه بر آن معترف است که شاه فعال مایشانی را بجای رساند و گفت «امر ما و شهبانو مافوق قانون است» (۸۷)، آخرین میخ را به تابوت مشروطه زد. «عصری هم به مجلس سنا، بمناسبت شروع شصت و چهارمین سال مشروطیت رفتم. اگر غلط نکنم مجلس فاتحه!» (۸۸)

در سال ۵۴ وقتی در روزنامه، به اساسنامه حزب واحد انتقادی شده بود، شاه به علم می گوید: «به آنها تفهیم کن که تکلیف تعیین دولت و عزل و نصب وزراء با شخص پادشاه است و شاه ریاست فائقه قوه مجریه را دارد، دیگر اینها فضولی است» (۸۹)

در پایان سال ۵۴، علم در ملاقاتی که با عبد المجید مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه داشته، از هدر دادن درآمدهای نفتی سخن می گوید و علم به قدری از شنیدن این گزارش ناراحت می شود که در یادداشت‌های روزانه خود می نویسد: «وضع طوری است که قاعدتا باید به انقلاب بیانجامد.» (۹۰)

بختیار با وجودی که خود اقرار می کند که وقتی پای انقلاب به میان می آید ماندن در سیستم رژیم گذشته معنا نخواهد داشت و بختیار هم که به این امر واقف است، آنرا این طور بیان می کند:

«انقلاب سفیدی که در سال ۱۳۴۲ توسط او آغاز شد، حتی عنوانش نیز گول زننده بود. اگر پادشاهی تصمیم بگیرد انقلاب کند باید انقلابش را با استعفای از تاج و تخت آغاز نماید، تغییر و تحول، اعم از سطحی یا عمقی از طرف شاه قبول، ولی انقلاب، حتی از نوع سفیدش، خیر!» (۹۱)

بختیار باز حرف شاه را که «صدای انقلاب مردمش را شنیده است» اینچنین به سخره گرفته:

«اعلیحضرت در یک سخنرانی بسیار حساب شده، می گوید که صدای انقلاب مردمش را شنیده است و وعده می دهد که تغییرات اساسی ایجاد خواهد شد. چگونه؟ با یک تیمسار چهار ستاره» (۹۲) بنابراین خوب می دانسته است که در حال انقلاب بازگشت به سیستم گذشته غیر ممکن و سالیبه به انتفای موضوع است، چرا که اگر آن سیستم جواب داده بود دیگر چه نیازی به انقلاب بود؟ با توجه به نکاتی که در فوق گفته شد و واقف بودن بختیار از شرایط انقلابی که در آن زمان پذیرش نخست وزیری شاه حکم خود کشی را داشت، سؤال اساسی این است که چرا بختیار دست به چنین عملی زد؟ پاسخ به این سؤال، از لابلای گفته های خود دکتر بختیار و سه نکته:

الف- در جستجوی نخست وزیری به هر قیمت،

ب- از دیگران برای نخست وزیر تواناتر و محق تر و،

ج- بختیار و انجام مقایسه ای صوری و بهره گیری از فرصت به دست آمده قابل درک و استنباط است.

الف - در جستجوی نخست وزیری به هر قیمت

از اسناد قبل از انقلاب یعنی از همان سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و هم نوشته و گفته های بعد از انقلاب دکتر بختیار به روشنی بر می آید که هدفش را رسیدن به نخست وزیری قرار داده است. ابتداء به چند نمونه قبل از انقلاب و سپس به بعد از انقلاب پرداخته می شود:

۱- اسناد قبل از انقلاب

در اسناد سفارت آمریکا، از قول مقامات سیاسی سفارت بارها عنوان شده است، که بختیار گفته:

« اگر من نخست وزیر باشم»، « اگر وی به نخست وزیری منصوب شود»، « اگر وی نخست وزیر شود»، « بختیار گفت که او با دکتر مصدق سمبل ملی گرائی مخالفت نخواهد کرد» تمام اینها نشان از این دارد که بختیار از همان سالهای بعد از کودتا هدفش را نخست وزیر شدن قرار داده است:

۱/۱- در تاریخ ۱۳۴۰/۳/۱۱، سفارت آمریکا گزارش می کند: « بختیار گفت زمان مجد مصدق به عنوان یک رهبر گذشته است ولی همیشه سمبل روح ملی گرائی کشور خواهد بود. او گفت اگر وی به نخست وزیری منصوب شود اولین اقدام او این خواهد بود که احترامات شخصیش را به مصدق در دهکده اش ابلاغ کند. مصدق متعلق به دوره دیگری بود و هیچ نقش فعالی در اداره مجدد کشور نخواهد داشت.» (۹۳)

۲/۱- بختیار و نخست وزیری، تاریخ گزارش ۱۲ / تیر / ۱۳۴۰
« ... اگر من نخست وزیر باشم، در عرض یکروز، یک هفته، یک ماه، یا یکسال بر طبق شرایط از سنتو خارج خواهم شد.» (۹۴)

۳/۱- تاریخ ۱۳۴۰/۹/۲۰
« او احساسی برای حرکات پر زرق و برق دارد و زمانی گفت که اگر وی نخست وزیر شود، اولین اقدام او این است که سفری به خانه مصدق خواهد نمود. او یک فرصت طلب سیاسی است که از هیچ کوششی برای بوجود آوردن تصویر خودش [به عنوان رهبر] در میان طبقه کارگر مضایقه نکرده است.» (۹۵)

۴/۱- ۱۳۴۳/۲/۲۶ « بختیار گفت که او با دکتر مصدق سمبل ملی گرائی مخالفت نخواهد کرد ولی تلاش خواهد کرد که از او و برنامه هایش به نفع خود استفاده نماید. بختیار مصدق را یک خود پرست بزرگ توصیف نمود که نمی تواند موافقت نماید جبهه ملی در دست هر مرد دیگری بجز خودش سپرده شود. بختیار گفت که به جز برکناری رهبری محافظه کار جبهه ملی، هیچ اقدامی در مورد پیشنهادات اخیر مصدق تحقق نیافته است.» (۹۶)

از نظر کارشناسان سفارت آمریکا، بختیار قبل از انقلاب، «یک فرصت طلب سیاسی» و «جاه طلب سیاسی» است. (۹۷) درحین اوج گیری انقلاب و بعد از پیروزی هم چنین نسبت‌هایی از طرف سفارت آمریکا و انگلیس به وی داده شده است.

۲- اسناد بعد از انقلاب

از خلال کتاب «یک‌رنگی»، «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» و «مصاحبه با ضیاء صدقی» کاملاً آشکار است که دکتر بختیار هدف و عزم خود را بدون اینکه با دوستان جبهه ای خود آن را در میان بگذارد، بر نخست وزیر شدن قرار داده است. دکتر بختیار نقل می‌کند:

«پس از آمدن به فرانسه به دیدار او [انورسادات.ن.] رفتم، لبخند و صراحت لهجه اش را بسیار نافذ یافتم. این مرد تا سرحد امکان، صمیمی بود؛ صمیمیتی که آدم را خلع سلاح می‌کرد. دست هایش را به طرفم دراز کرد و گفت:

"حقیقتاً از دیدارت خوشحالم." و دیدم که راست می‌گوید و این حرف را صمیمانه می‌زند. در طول عمرم هرگز سیاستمداری از من چنین استقبال نکرده بود. من هم به او واقعیتی را گفتم که خشنودش کرد. گفتم: "شما یکی از رؤسای نادر دول دنیانید که تقریباً تمام ایرانیان را به خود جلب کرده اید." «(۹۸) تنها این بیان نشان می‌دهد که تا چه اندازه مشتاق استقبال از خود بوده و وقتی انور سادات از او استقبالی را که در انتظارش بوده، بعمل آورده است، بختیار هم در مقابل او را یکی از رؤسای نادر دول دنیا که تقریباً تمام ایرانیان را به خود جلب کرده است می‌نامد. دقیقاً اینگونه تعارفات، تعارفاتی است که رؤسای دو دولتی در موقع دیدار رسمی به یکدیگر خطاب می‌کنند.

بختیار بدون اینکه توجه داشته باشد که خود به روشنی بیان کرده است که از سال ۴۲ تا نیمه سال ۵۶ در خانه نشسته و به دنبال کار و بار زندگی بوده اند، و زندان و شکنجه و مبارزه را در این دوران جوانان و دیگرانی در دست داشته که سنجیتی با طرز تفکر بختیار و سیاست «صبر و انتظار» (۹۹) جبهه ملی دوم را نداشتند، به پیش می‌بردند «...وقتی که بنده از آن جلسه بیرون آمدم [منظور آخرین جلسه جبهه ملی دوم در سال ۴۲ است.] در عرض دو ماه و نیم الی سه ماه بکلی دیگر آن جلسات تعطیل شد که شد که شد. تا اینکه در سال ۱۳۵۷-

۱۳۵۶ ما باز جمع و جورش کردیم.» (۱۰۰) آقای بختیار که نمی خواسته حقایق را ببیند، به قول خودش که تصریح دارد: «در مقابل این جوش و خروش، جبهه ملی فعالیتی نداشت به دلیل آنکه دولت فلجش کرده بود. از مختصر آزادی زمان آموزگار هم نتوانست بهره لازم را ببرد، در حالی که طی آن نفوذ ملایان به طرز سرسام آوری وسعت گرفت.» (۱۰۱) وحتى خود معترف است که در تظاهرات مردم شرکتی نداشته است وقتی اعلیحضرت از من پرسید: «شما در تظاهراتی که این روزهای اخیر در خیابانها به راه افتاده، شرکت نکردید؟- اعلیحضرت من نمی توانم با جمعی که ایده آل و مشی سیاستش با ایده آل و مشی سیاسی من منطبق نیست، بیامیزم و با آنها فریاد بردارم. من به اصول خود وفادارم.

- پس چرا سنجایی رفته بود؟

- بهتر است اعلیحضرت از خود او این سنوال را بفرمایند» (۱۰۲)

حال از گرد راه نرسیده و حتی بدون داشتن عده و عده و مردم، می خواهد سوار بر انقلاب و آن را به سمت دلخواه خود برگرداند. اما بدون توجه به شرایط جدیدی که در اثر انقلاب بوجود آمده است و باز بدون توجه به اینکه خود در خطاب به شاه، می نویسد: «اگر پادشاهی تصمیم بگیرد انقلاب کند باید انقلابش را با استعفای از تاج و تخت آغاز نماید» (۱۰۳)، حال که مردم انقلاب کرده اند، گفته خود را فراموش کرده، و آن را «امکان نخست وزیری» برای خود می داند و با تکیه بر پست نخست وزیری، می خواهد مشروطه سلطنتی را استمرار بخشد. اما وی بدون توجه به گفته خود، می گوید:

«همانطوری که همه می دانند، من در حال مبارزه مستمر برای استقرار یک حکومت مشروطه بر طبق قانون اساسی بودم و وقتی که وضعی پیش آمد که امکان نخست وزیری برای من میسر شد، دیدم که اگر در آن شرایط مخصوصاً شانه خالی بکنم، این بیشتر شبیه به یک خیانت است.» (۱۰۴)

وقتی از او سنوال می شود: «من دقیقاً می خواستم این سنوال را از شما بکنم که در آن شرایط ایران آیا فکر می کردید که سوسیال دموکراسی بازاری خواهد داشت؟ شما روی چه نیروئی حساب می کردید وقتی نخست وزیر شدید؟

پاسخ می دهد: «بنده باید از شما بپرسم چرا قبول نکنم نخست وزیر بشوم. یک مردی که بیست و پنج سال یا سی سال مبارزه کرده است و می خواهد نخست وزیر بشود و می گوید که من راه مصدق را خواهم رفت و من قانون اساسی را قبول دارم. من اصلاً این آخوند بازی را قبول ندارم یک آدمی است که به نظر من خیلی بهتر و

تمیز تر است.» (۱۰۵)، در حقیقت هدف خود را نخست وزیر شدن قرار داده بوده است.

باز وقتی سؤال کننده، دقیق می پرسد: «من عرض نکردم که چرا شما قبول کردید که نخست وزیر بشوید. عرض کردم که شما روی چه نیروی حساب می کردید؟ فکر می کردید چه نیروی در مملکت از شما پشتیبانی خواهند کرد؟»

ج- بنده معتقد هستم که باز در کتابم مفصل گفته ام. اگر شاه سه ماه پیش یک آدمی را آورده بود، یک آدم که غیر از آن کارت های دائمی خودش بود، من گمان می کنم که وضعیت این طور نمی شد و مردم بی حیا و هرزه نمی شدند مثل روزهای آخر حکومتش... حالا روی چه نیروی حساب می کردم. اولاً به نیروی ایمان، من حساب می کردم... من دیدم «To be or not to be» [یعنی بود و نبود. ن.] است. باید این مبارزه را بکنیم و اگر موفق شدیم بهتر و اگر نشدیم من پیش بینی می کنم ای مردم ایران شما پدرتان در خواهد آمد.» (۱۰۶)

این سخنان فاش می گویند که چون هدف نخست وزیر شدن است، حال که به خیال خود فرصت دست داده است، باید محکم آن را بچسبد، و انقلاب و مردم و دیگران و حتی دوستان خود را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. چون نیک در یافته است که اگر از این آخرین فرصت استفاده نکند، دیگر هرگز نوبت به او نخواهد رسید و به این آزوی دیرینه خود دست نخواهد یافت.

آنتونی پارسون، سفیر انگلیس مدتی قبل از این هدف بختیار آگاه می شود و آن را بدین صورت گزارش می کند: «... روز ۱۸ دسامبر (۲۷ آذر) من برای اولین بار متوجه شدم که شاپور بختیار یکی از رهبران جبهه ملی که تحصیل کرده فرانسو و از مخالفان قدیمی شاه بوده در اندیشه نخست وزیری است. آن روز من و بختیار در خانه دوست مشترکی با هم ناهار می خوردیم و در باره اوضاع نابسامان ایران بحث می کردیم. بختیار نسبت به اوضاع بدبین بود، ولی مشکلات را غیر قابل حل نمی دانست. او معتقد بود که خمینی را می توان تضعیف کرد و نیروهای طرفدار او را بتدریج از اطرافش پاکند. ولی شاه باید در باره رفتار و کردار آینده خود تضمین محکمی بدهد تا یک سیاستمدار جدی و مصمم بتواند مسئولیت تشکیل دولت را بر عهده بگیرد... بختیار بصراحت این موضوع را عنوان نکرد که اگر پست نخست وزیری به او پیشنهاد شود خواهد پذیرفت، ولی من احساس کردم که چنین فکری در سر دارد.» (۱۰۷)

ب- از دیگران برای نخست وزیری تواناتر و محق تر

بختیار خودش را از مابقی اعضای جبهه جدا کرده و می گوید: «این آقایان... این آقایان [منظور سران جبهه ملی است.ن.] بنظر بنده لیاقت جانشینی مصدق را نداشتند و مصدق هم در نامه هائی که برای آن ها نوشت برای آنها کاملاً روشن کرد.» (۱۰۸)

در اینجا خودش را تافته جدا بافته از سران جبهه ملی قرار داده و مثل اینکه خودش «لیاقت جانشینی مصدق» شدن را داشته و نامه هم به او راجع نمی شده است و «هیجده سال تحمل بیعرضگی» الهیار صالح را می کرده است. (۱۰۹)

بازرگان را هم کسی معرفی می کند که از یک درد بزرگ رنج می برد: «او هم بلد نبود بگوید، نه» (۱۱۰) بختیار که نمی توانسته، توانائی های بازرگان را نادیده بگیرد، علاوه بر اینکه می گوید، وی نه گفتن بلد نیست، در مقابل تعریفی از بازرگان تهمتی هم نثار او کرده است: «آن مرد "اکول سانترال" دیده، رئیس دانشکده فنی و مدیر عامل اسبق شرکت ملی نفت ایران از جنم دیگری بود و نمی توانست طرز دید خمینی را داشته باشد. ناسیونالیست بود ولی از یک درد بزرگ رنج می برد: او هم بلد نبود بگوید "خیر!" ... عمیقاً مذهبی بود و ذهنش مداوماً به مسائل دینی مشغول بود، با این حال در دوره ای ریاست مجمع حقوق بشر را در ایران پذیرفت، در حالی که این دو موضوع با هم متنافرند. آدم نمی تواند هم چادر به زنان تحمیل کند و هم از حقوق بشر دفاع نماید.» (۱۱۱)

تا جایی که من اطلاع دارم، خانم بازرگان چادر به سر نداشت. وقتی خانم آن مرحوم و نزدیکانش چادر به سر نداشتند، نباید پرسید، مرحوم بازرگان کی و کجا چادر به زنان دیگر تحمیل کرد؟

دکتر صدیقی را هم کسی می داند که نباید وارد سیاست شود «مردی است دانشمند و وطن دوست. بنده مبالغه نمی خواهم بکنم ولی یک آدمی است که گاهی می تواند بگوید نه. اصولاً مرد سیاستمداری که بلد نیست نه بگوید نباید وارد سیاست بشود.» (۱۱۲)

از دکتر سنجابی و فروهر هم که نگو و نپرس که در نظر بختیار «پست فطرتان فروهر و سنجابی و این کثافت ها» هستند و افزون بر این، دکتر سنجابی هم علاوه بر ضعفهای دیگر، «شخصی است که می شود دائماً او را کوک

کرد.» (۱۱۳) و فروهر هم پست فطرت و سمپاش است. (۱۱۴) حسین شاه حسینی و «دیگران که سنجابی می جست و، اینها ارزش نداشتند.» (۱۱۵) و کارتر را هم، لابد چون نتوانسته بود بیش از این، رو در روی انقلاب بایستد و او را بر اریکه قدرت نگاه دارد، آدمی «با حسن نیت بدون اراده»، معرفی می کند. (۱۱۶) البته بختیار مصدق را هم بی نصیب نگذاشته است که در جای خود مسقلا خواهد آمد.

۴-بختیار وانجام مقایسه ای صوری و جبر تاریخ

ج- بختیار وانجام مقایسه ای صوری و بهره گیری از فرصت به دست آمده. بختیار که با خود در جنگ و گریز بوده که نخست وزیری شاه را بپذیرد یا نپذیرد، بعد از شکست، نخست وزیر شدن خود را جبر تاریخ معرفی می کند: «نخست وزیری من مولود جبر تاریخ بود، نه چیز دیگر. در مدت ۲۵ سال یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همانطوری که همه می دانند، من در حال مبارزه مستمر برای استقرار یک حکومت مشروطه بر طبق قانون اساسی بودم و وقتی که وضعی پیش آمد که امکان نخست وزیری برای من میسر شد، دیدم که اگر در آن شرایط مخصوصاً شانه خالی بکنم، این بیشتر شبیه به یک خیانت است.» (۱۱۷) باز به این مسئله باز خواهم گشت.

بختیار با انجام یک مقایسه صوری، شاه زمان مصدق و زمان نخست وزیری خود و نیز شرایط زمان مصدق را با شرایط زمان خود یکی فرض کرده و بعد از شکست و رفتن به خارج، و همدستی با بیگانگان و پول آنها و همدستی با صدام حسین در جنگ با ایران و موفق نشدن، برای کاستن از فشارهای عصبی و پاسخ به تاریخ و طرفدارانش چند سال بعد از وقوع، می گوید: «وقتی من قبول مسئولیت کردم برای بکرسی نشاندن حکومت قانون بود. وقتی دکتر مصدق قبول کرد که نخست وزیر همان پادشاه بشود، برای یک دگرگونی عظیم در مملکت بود، برای انتخابات آزاد بود، برای ملی کردن صنعت نفت بود و برای رفرمهای اساسی دیگر بود.» (۱۱۸)

برای هر انسان ساده و غیر سیاسی به سادگی قابل درک است، که نه شاه دوران مصدق، شاه دوران بختیار بود، و نه مجلس آن دوران، مجلس این دوران و نه آن زمان، زمان دوران مصدق بود، زیرا:

۱- اولاً مجلس دوران مصدق، مجلسی بود که حداقل عده ای نماینده اقلیت که نمایندگان واقعی مردم بودند، در آن شرکت داشتند. و همان مجلس به مصدق رأی به نخست وزیری داد و شاه این رأی را علیرغم خواست خودش که سید ضیاء در دربار منتظر بود که نخست وزیر شود، با ناراحتی توشیح کرد. و بعد گفت: قرارمان این نبود. خود بختیار کاملاً واقف بود که وکلای این دوران اصلاً وکلای مردم نبودند و شاه و ساواک همه آنها را بر کرسی مجلس نشانده است:

« در ذهنم دوباره جلسه مجلس را، که یک بار دیگر با اکثریت قاطع به من رأی داده بود، مرور کردم. نمی توانستم به ابتدال این جمع، که همگی به برکت ساواک در آن محل بودند و همه ناگهان دموکرات و ناسیونالیست شده بودند، عادت کنم.» (۱۱۹) و یا مجلسیان را « ابلیس هائی» معرفی می کند که شاه، خود به مجلس فرستاده است. (۱۲۰) یا « این معنا متأسفانه واقعیت است. اینها وکیل مردم نبودند و این را بنده فعلاً عرض کردم.» (۱۲۱)

برای روشنائی انداختن بیشتر به این نکته که نه شرایط و نه مجلس، و نه شاه زمان مصدق، با شرایط و مجلس، و شاه زمان بختیار یکسان نبود و بختیار با یک مقایسه صوری جهت رسیدن به هدفش که نخست وزیر شدن بود، هر دو مورد را یکسان فرض کرده است، وضعیت را از زبان مصدق نقل می کنم: « شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ که روز جلسه مجلس نبود بمجلس شورای ملی احضار شدم. اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و می خواستند در جلسه خصوصی بشور و مشورت پردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست وزیر بعرض شاهنشاه برسانند. از اینکه گفته می شد آقای حسین علا استعفا داده است تعجب کردم چونکه روز ششم اردیبهشت که به منزل من آمده بودند و می خواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند هیچ از این بابت صحبتی نکردند و چون قبل از این ملاقات من در کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودم که طرح ۹ ماده ای جمعی از نمایندگان که برای ملی شدن صنعت نفت تنظیم شده بود از تصویب کمیسیون گذشت نخست وزیر را از جریان مطلع کردم و تقاضا نمودم که روز یکشنبه نهم اردیبهشت در جلسه رسمی مجلس حضور یابند و موافقت دولت را در خصوص طرح مزبور اظهار نمایند و بعد هم در همان جلسه راجع بموضوعی که می خواستند مشورت کنند وارد مذاکره شویم که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه من رفتند.

علت استعفای نخست وزیر را که از بعضی از نمایندگان سنوال کردم یکی از دوستان گفت حضرات که مقصود انگلیسیها بود چنین تصور کرده اند از این نخست

وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می خواهند آقای سید ضیاء الدین طباطبائی را که هم اکنون بحضور شاهنشاه آمده و بانتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است وارد کار کنند. جلسه تشکیل شد، بمشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور می نمودند تصدی آقای سید ضیاء سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت می کردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه می داد بکاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند که چون صحبت درگرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن بمذاکرات یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا نخست وزیر بخانه من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمی کرد برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش آمد سبب شد که نمایندگان از محذور درآیند و همه بالاتفاق کف زدند و بمن تبریک گفتند.

موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چنانچه آقای سید ضیاء الدین نخست وزیر می شد دیگر نمی گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توقیف و یا تبعید می کرد... چنانچه شخص دیگری هم متصدی این مقام می شد باز من نمی توانستم صنعت نفت را ملی کنم.» (۱۲۲)

مصدق با توجه به مقتضیات آن زمان و زیرکی ویژه خود، وقتی جمال امامی برای اینکه کار را تمام کند و بگوید که کسی بغیر از سید ضیاء حاضر به قبول نخست وزیری نیست و بهانه را از نمایندگان و دیگران بگیرد و چون قبلاً مصدق گفته است که حاضر به قبول این مقام نیست و هیچ تصور نمی کرد که مصدق حاضر بکار شود، به مصدق گفت حال که خود طرح صنعت نفت را به تصویب کمیسیون نفت رسانده اید، نخست وزیری را هم بپذیرید و خود آن را اجراء کنید که مصدق بدون تأمل و فوت وقت موافقت کرد و نمایندگان را در عمل انجام شده قرار داد. باز در زیر مقایسه صوری دکتر بختیار و هردو زمان و مقتضیات روز یکی تصور کردن، روشنتر خواهد شد.

۲- شاهی که حکم نخست وزیری مصدق را صادر کرد، همان شاهی نبود که به بختیار حکم نخست وزیری داد زیرا:

الف- در زمان مصدق طبق سنت مشروطه و مجلس، ابتداء مجلس به مصدق رأی تمایل داد و در حقیقت شاه، رأی مجلس را توشیح کرد. بر عکس زمان

- بختیار که شاه اول او را به نخست وزیر منصوب کرد و بعد مجلسی که از همه بهتر، خود بختیار آن را توصیف کرده است، رأی تمایل به او داد.
- ب- شاه تا آن روز هنوز مطلق العنان نشده و هنوز نسبتاً، شاه مشروطه بود و هنوز به ظاهر هم که شده، حرف از قانون و مجلس می زد و به دیکتاتور مطلق العنان تبدیل نشده که بگوید "امر ما و شهبانو ما فوق قانون است".
- ج- آمریکا و انگلیس با هممباری و همکاری شاه، برای به زیر کشیدن حکومت ملی دکتر مصدق و مطلق العنانی شاه کودتا نکرده بودند. و شاه هنوز حقوق بگیر آمریکا نشده بود. توضیح اینکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه حقوق بگیر آمریکا بوده و سالانه مبلغ یک میلیون دلار از صندوق محرمانه «سیا» دریافت می کرده است. (۱۲۳)
- د- شاه با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حکومت را به دست نگرفته بود که هم سلطنت و هم حکومت کند و آخرین میخ را به تابوت مشروطیت بکوبد.
- ه- شاه هنوز دست به کشتار ملیون و یاران مصدق و مردم طرفدار مصدق و به آتش کشیدن کریم پور شیرازی و کشتار ۹ نفر زندانی محکوم شده در دادگاههای در بسته خود و... نشده بود.
- و- شاه هنوز به آمریکائی ها مصونیت سیاسی نداده و با دست خود کاپیتولاسیون را بر کشور تحمیل نکرده و دست آمریکانیها را در تمام امور کشور باز نگذاشته بود.
- ز- شاه هنوز به ژاندارم منطقه، برای حفظ منافع آمریکا و غرب تبدیل نشده بود.
- ح- هنوز وارد پیمان مرکزی (سنتو) و پیمان دو جانبه دفاعی با آمریکا و در نتیجه آمریکا را بر ارتش ایران و سایر مقدرات کشور مسلط نکرده بود و... زمان مصدق، زمان دوران بختیار و سال ۵۷ نبود، که با یک کودتای آبکی حکومت ملی دکتر مصدق را ساقط کردند، در دوران انقلاب تمامی ملتی به پا خاسته و در جوش و خروش بود.
- مشاهده می کنید، شاهی که بختیار از دست او فرمان نخست وزیری گرفت، همان شاه زمان مصدق نبود، و هنوز تمامی مشروعاتیهای نظام سلطنتی را، خود شاه از بین نبرده بود.

بختیار به اندازه ای عصبی است که دلایل شکست خود را به گردن دیگران و بویژه فروهر و سنجابی با رکیک ترین الفاظ می اندازد. در مصاحبه با صدقی، می گوید: « این را اضافه می کنم که مسئله خمینی در اینجا را پس از رفتن شاه من می خواستم خودم روی همان سیاستی که عرض کردم این را مشغول بکنم تا مردم همین طور که شروع شده بود آرام آرام البته می آمدند به طرف من و اگر این سم پاشی این پست فطرتان فروهر و سنجابی و این کثافت ها نبود باور کنید کار من خیلی آسان تر می شد. » (۱۲۴) بختیار بعد از آن که همه چیز را از دست رفته می بیند، و حتی « حمایت کلی جبهه ملی را از دست داده » (۱۲۵) بود، خود را از عمل خطا مبرا می کند و آن را به گردن جبر تاریخ می اندازد.

مبرا کردن خود از عمل

بختیار بعد از قبول پست نخست وزیری و کوشش برای به عقب انداختن آمدن خمینی به ایران بوسیله نامه ای که توسط مهندس مرزبان برای آقای خمینی فرستاد، برای اینکه به ایشان نشان دهد که کارش جبر تاریخی بوده که بایستی چنین عمل می کرده است، در فرازی از نامه چنین می نویسد:

« حضرت آیت الله، از خدا دان خلاف دشمن و دوست، که دل هردو در تصرف اوست. » (۱۲۶) چند سال بعد باز وقتی وی مورد سؤال قرار گرفت که « شما در آن وضع آشفته و بحرانی چرا نخست وزیری را قبول کردید؟ » پاسخ می دهد: « می توانم بعد از گذشت سه سال عرض کنم نخست وزیری من مولود جبر تاریخ بود، نه چیز دیگر. » (۱۲۷)

اولاً، از سال ۴۲ که جبهه ملی دوم تعطیل شد و همه در خانه نشستند کسی از احدی و از جمله بختیار عملی ندید، و طبق گفته خودش از سال ۴۲ تا ۱۳۵۶- ۱۳۵۷ یعنی تا انتشار نامه سه امضائی کسی از او مبارزه ای ندیده و همه در خانه ها نشسته بودند.

ثانیاً، از کی آقای بختیار چپ شده و به دترمینیسیم تاریخی و جبر تاریخ معتقد گشته است؟ توده ای ها برای مبرا کردن خود از هر عمل نادرستی می گفتند که این جبر تاریخ است. و شما نیز مخالف آن ها بودید، از کی با آنها موافق جبر تاریخ شدید و طبیعی است که اعتقاد به جبر تاریخ یعنی اینکه انسان خودش به عنوان مهره عمل می کند، در این صورت باید پرسید، چه کسانی شما را

تشویق و حمایت کردند که نخست وزیر شوید، و در صورت پذیرفتن، از نخست وزیری شما پشتیبانی و حمایت خواهند کرد.؟ حقیقت این است که سیاسیون ما به علت، دو عارضه:

الف- انتقاد از کردار و رفتار غلط خود را شکستی برای خود تلقی می کنند و
ب- سیاست در ایران هیچگاه و در هیچ سنی بازنشستگی نداشته و ندارد،
دچارش هستند. کسانی که در ایران وارد سیاست می شوند، هیچگاه و در هیچ سنی به فکر بازنشستگی سیاسی خود نیستند. بنابراین، انتقاد به کردار و رفتار غلط خود - از ترس اینکه مردم آن را نکات ضعفی برایشان بشمارند و از گردش پراکنده شوند - را شکستی برای خود محسوب می دارند.
با توجه به دو نکته ذکر شده، بختیار هم کسی نبود که تفاوت بین دوران خود و مصدق را نفهمیده و نمی دانسته است، بلکه به علت دو عارضه ای که او هم دچارش بوده، چنان وانمود کرده است. این نکته از خلال گفته هایش که بختیار و شاه و مجلس همه با هم بازی می کرده اند، کاملاً آشکار می شود و معلوم می کند که بختیار خوب وضعیت و موقعیت مختلف دو زمان و مکان و دو شاه را می شناخته است.

بختیار و شاه و مجلس همه با هم بازی می کرده اند

بر اساس مطالب منتشره، نه شاه به بختیار اعتماد داشته و نه بختیار به قول و قرار شاه. و حتی بختیار مجلسی را که از آن رأی اعتماد نخست وزیری گرفت، قانونی نمی داند. بختیار در روزی که برای گرفتن نخست وزیری در حضور شاه بود، با خود زمزمه می کرده است: «آیا دولتی هم به نام بختیار تشکیل خواهد شد؟ باید اوضاع سخت نابسامان باشد و اعلیحضرت محمد رضا پهلوی آگاه به میزان نابسامانی، تا چنین فکر دور از ذهنی از خاطرش خطور کند.» (۱۲۸)

و باز، وقتی بختیار کاخ شاه را ترک می کند، به خود می گوید: «آه، اگر اوضاع آرام بود و چرخها می گردید کسی از من نمی خواست که کابینه تشکیل دهم.» (۱۲۹)

بنا به قول خودش، دلیل اینکه می خواهد به شاه بگوید از مملکت خارج شود را این طور بیان می کند: «از طرف دیگر اصرار داشتم که برای اداره مملکت طبق اصولی که همیشه به آنها پایبند بوده ام، دست باز داشته باشم. حضور

اعلیحضرت بدون شک مانع از اجرای این اصول می شد. اگر موفق می شدم نظمی نسبی در مملکت برقرار کنم پادشاه با دسیسه های متعارف آن را بلافاصله برهم می زد، با این و آن وزیر کابینه می ساخت تا نظارت خود را بر مجریان امور دوباره به دست آورد.» (۱۳۰) بختیار با اینکه وفاداری خودش را به شاه در حد کمال می داند، اما در مقابل به شاه اعتماد ندارد «وفا داری من نسبت به پادشاه به کمال بود، نه به دلایل علایق شخصی، بلکه به دلیل آن که این وفا داری با اصولی که به آنها معتقد بودم و با یکرنگی ذاتی من منطبق بود. ولی من بیش از هر چیز از دسیسه ها هراس داشتم و می دانستم من در هر حال از مصدق قوی تر نیستم و او تا لحظه سقوطش با آنها دست بگریبان بود.» (۱۳۱) باز تأکید می کند:

«اگر من می توانستم کمترین اطمینان را داشته باشم که اعلیحضرت قانون اساسی را محترم خواهد داشت به هر قیمت که بود با خروج او از کشور مخالفت می کردم... من می دانستم که نمی توانم به او اعتماد کنم افسوس! چقدر دلم می خواست که می توانستم.» (۱۳۲)

باز خود اعتراف می کند که وقتی نخست وزیری را پذیرفته، و در موقع عزیمت شاه از هواپیمای شاه که به بدرقه اش رفته بود پیاده شده، کار از کار گذشته بوده است: «وقتی طیاره پرواز کرد من هم سوار هلی کوپترم شدم که به نخست وزیری بروم. خیالم کمی آسوده شده بود، حالا دستم برای اداره مملکت باز بود و احتمال داشت که عزیمت اعلیحضرت تب سوزانی که سراسر ایران را فراگرفته بود پائین آورد. از این لحظه به بعد باید بر وطن پرستی هموطنان تکیه می کردم. ولی بسیار دیر شده بود.» (۱۳۳) باوجودی که بنا به اظهارات شاه دولتی در کار نیست و همه چیز پاشیده شده است، در یک چنین حالتی برای خود بزرگ کردن، چند طعنه به مصدق می زند و می گوید: «روز اول هفته یعنی ۱۶ دی ماه ما به کاخ رفتیم... اعضای دولت را معرفی کردم. اعلیحضرت حرفهانی را که با هم در نظر گرفته بودیم در خطابه اش ایراد کرد و تأیید نمود که بر طبق قانون اساسی دولت مسئول است و دولت است که تصمیم می گیرد و در آینده نیز از این عدول نخواهد شد. هرگز مصدق نتوانست از او اظهاراتی چنین روشن بشنود، هرگز از زمان رسیدنش به تاج و تخت این جملات را به این نحو ادا نکرده بود.» (۱۳۴) و بختیار فراموش می کند که شاه زمانی که همه چیز از هم پاشیده و امیدی برای شاه باقی نمانده، چنین سخنانی را بر زبان می آورد و با وجود چنین سخنانی بختیار به آن سخنان اعتماد ندارد. حتی در آن لحظات هم شاه به طوری که خواهید دید، بعضی امور را بدون مشورت بختیار انجام می دهد:

« اعلحضرت بدون مشورت با من ارتشبد قره باغی را به ریاست ستاد انتخاب کرده بود و در ۲۲ بهمن روزی که ارتش میدان را برای آیت الله خالی کرد دیدیم که این شخص تا چه حد شاه دوست و تا چه اندازه پایبند قانون است!» (۱۳۵) نه تنها شاه رئیس ستاد مشترک و فرماندهان نیروهای نظامی را خودش انتخاب کرده بود، بلکه فرماندهی کل قوا را هم حاضر نشد به احدی واگذار کند. و بختیار مطلع از این امر از شاه می خواهد که فرماندهان نظامی را با او به حضور بطلبد و در حضور او به آنها سفارش کند که از نخست وزیر حمایت و اطاعت کنند. شاه هم به این خواست بختیار پاسخ مثبت گفته و در حضور بختیار به فرماندهان نیروها می گوید: «... چون تصمیم گرفته ام سفری به خارج بکنم باید بدانید که همه شما تحت نظارت او هستید. اگر مسئله ای پیش بیاید که حلش فقط در صلاحیت من باشد او می تواند با اعضای شورای سلطنت به شور بنشیند و با من موضوع را در میان بگذارد و نتیجه را به شما اطلاع دهد. ولی در مورد تمام مسائل دولتی شخص بختیار است که تصمیم می گیرد.» (۱۳۶)

در متنی که بختیار از زبان شاه، خود مرقوم داشته، کاملاً گویا است که شاه با زیرکی خاصی، مسائل دولتی را از مسائل نیروهای مسلح کاملاً جدا می دانسته است. و شاه حتی در واپسین روزها، نه تنها رئیس ستاد مشترک و فرماندهان نیروهای نظامی را بدون مشورت با نخست وزیر انتخاب کرده بود، بلکه فرماندهی کل قوا را هم حاضر نشد به احدی واگذار کند. و بختیار هم که مسئله را درک کرده، اما برای اینکه سوء ظن شاه را نسبت به خود ایجاد نکند، سکوت اختیار می کند.

« شاه شخصاً همان روزهای اول نخست وزیری من، برای قره باغی فرمان صادر کرد، و اگر من همان وقت می گفتم که این آقا به این دلیل چنین است یا چنان است، سوء ظن شروع می شد و همان بازی که در زمان دولت دکتر مصدق پیشآمد در مورد من هم پیش می آمد.» (۱۳۷) دکتر بختیار مثل اینکه اصلاً متوجه نیست که در کشور انقلاب شده و شاه مستأصلی که همه پلهای پشت سرش را خراب کرده، و هیچ امیدی به بازگشت خود ندارد، چه سوء ظنی شروع می شد؟ و گویا کشور در یک وضعیت عادی و آرام و همه چیز سر جای خودش است. من فکر می کنم با وجودی که بختیار می داند در بعضی امور آزادی ندارد، تنها می تواند از ترس از دست دادن مقام نخست وزیری، حرفی نزده باشد، غافل از

اینکه کس دیگری برای شاه باقی نمانده بود و قبل از بختیار هم به ۵ نفر دیگر مراجعه شده بود و آنها از قبول آن سرباز زده بودند. «من گفتم که اختیار انتخاب آزادانه وزیران را داشتم ولی این آزادی در مورد انتخاب رئیس ستاد بزرگ به من داده نشد. قبل از معرفی کابینه من، مسئول این مقام توسط خود شاه تعیین شد» (۱۳۸)

از خلال گفته های مختلف بختیار جای شک باقی نمی ماند که، بختیار به شاه اعتماد نداشته است و متقابلاً شاه به او. در مورد مجلس هم مسئله همینطور است.

بختیار و مجلس

بختیار پس از بدرقه شاه وقتی با هلی کوپتر برمی گردد، مسائل را در ذهنش مرور می کند: «سفر من بین مجلس و فرودگاه با هلی کوپتر بیش از چند دقیقه طول نکشید. در این فاصله در ذهن دوباره جلسه مجلس را، که یک بار دیگر با اکثریت قاطع به من رأی داده بود، مرور کردم. نمی توانستم به ابتدال این جمع، که همگی به برکت ساواک در آن محل بودند و همه ناگهان دموکرات و ناسیونالیست شده بودند، عادت کنم. همین نمایندگان به من می گفتند: اگر بدانید ساواک چه بلاهانی بر سر مملکت آورده است. وحشتناک است!» (۱۳۹)

بختیار ۲۰ دقیقه از وقت مقرر برای بدرقه شاه دیرتر به فرودگاه می رسد. شاه از او می پرسد: «من ۲۰ دقیقه است منتظر شما هستم.» بختیار پاسخ می دهد: «امیدوارم اعلیحضرت مرا ببخشند، در مجلس و در انتظار گرفتن رأی اعتماد بودم. مقصودم را [شاه] دریافت با ابلیس هائی که خود او به مجلس فرستاده بود جز این چاره نبود... باید اعتراف کنم که لایحه انحلال مجلس را حاضر و آماده در جیب داشتم و اگر در اقلیت قرار می گرفتم از آن استفاده می کردم. دهنه آن آقایان را ناگزیر بودم محکم به دست بگیرم» (۱۴۰)

بختیار در مورد این سؤال که «بسیاری از نمایندگانی که چگونگی وابستگیشان به رژیم شاه معلوم است، به دستور خمینی استعفاء دادند» وی پاسخ می دهد که: «این معنا متأسفانه واقعیت است. اینها وکیل مردم نبودند و این را بنده فعلاً عرض کردم.» (۱۴۱)

خوب! اگر اینها به زعم شما وکیل مردم نبودند، چطور شما برای قانونیت پیدا کردن حکم نخست وزیری خود، آن را به تأیید و تصویب چنین وکلانی رساندید، و باز آن را قانونی می‌دانید؟

بختیار در مورد نخست وزیری شریف امامی و خود او می‌گوید:

«سه ماه قبل از من شریف امامی نخست وزیر بود. من قصد انتقاد ندارم. بخصوص از مردی که اینجا نیست و از خودش نمی‌تواند دفاع بکند. همه می‌دانیم که شریف امامی ۲۵ سال گل سر سبد آن دستگاهی بود که آن دستگاه را من غیر قانونی و فاسد می‌دانستم و می‌دانم. نخست وزیری که خودش ۲۵ سال در تمام شئون مملکت دخالت داشته است» (۱۴۲)

اگر به زعم شما آن مجلسین و آن دستگاه غیر قانونی و فاسد بوده و شما آن دستگاه را غیر قانونی می‌دانید؟ چطور وقتی شما از همان دستگاه حکم نخست وزیری می‌گیرید، آن دستگاه قانونی و صالح می‌شود؟ این حرف متضمن چنین معنایی است: که وقتی شریف امامی بوسیله آن دستگاه نخست وزیر می‌شود، آن دستگاه غیر قانونی و فاسد است ولی وقتی همان دستگاه رأی اعتماد به بختیار می‌دهد، صالح و قانونی می‌شود.

افزون بر آنچه در مورد بی‌اعتمادی بختیار نسبت به شاه بیان شد، وقتی همه چیز از هم پاشیده شده بود و بختیار هنوز حکم نخست وزیری اش را نگرفته است و خود هم بدان معترف است، شاه به او دستور می‌دهد: «قبل از آنکه به من اجازه مرخصی دهد گفت: "حال از هاری خوب نیست، اگر قصد سفر دارد به او گذرنامه بدهید. من گفتم: من که در این زمینه اختیاری ندارم! شاه گفت: نخست وزیری وجود ندارد. دیگران هم نظامی اند. قبول می‌کنید که این دستورات را تلفنی صادر کنید؟ من هم از این طرف دستور لازم را می‌دهم که پرونده مسائلی که فوریت دارد در اختیار شما گذاشته شود و مطالب با شما مورد شور قرار گیرد. این شتابزدگی به یک معنی مرا در مقابل عمل انجام شده قرار می‌داد. من هنوز می‌توانستم بپذیرم یا رد کنم.» (۱۴۳)

هنوز فرمان نخست وزیری بختیار رسماً صادر نشده، به طوری که بعداً آشکار شد، شاه به بختیار دستور می‌دهد، که اجازه خروج سپهبد از هاری را بدهد و سفارت اردشیر زاهدی را هم برای انجام کارهای شاه برای آمریکا صادر کند. و او هم چنین می‌کند. تازه شاه به او می‌گوید، که من هم «دستور لازم را می‌دهم که پرونده مسائلی که فوریت دارد در اختیار شما گذاشته شود» آن مسائلی

که از نظر شاه فوریت داشته - جز مورد زاهدی و ازهارى- و بختیار پذیرفته که آن را انجام دهد، کدام ها بوده است؟ هنوز بر احدی معلوم نگشته است. با وجودی که بختیار بارها، در گذشته گفته بود که سپهبد زاهدی و پسرش اردشیر زاهدی با پشتیبانی آمریکا علیه مصدق کودتا کردند، اما حالا که نخست وزیر شده، در همان روزی که در مصاحبه مطبوعاتی می گوید: «گروه کثیری از مقامات عالیه ممنوع الخروج شدند»، در همان روز دستور کتبی میدهد که اردشیر زاهدی و ارتشبد ازهارى از ایران خارج شوند. گویا این دو نفر جزء مقامات عالیه کشور نبوده اند؟ توجه کنید:

در مورد سنوال خبرنگار اطلاعات در مورد ممنوع الخروج شدن سه هزار تن از مقامات عالیه کشور چنین پاسخ می دهد: «...شاید نتوان تعداد را به این دقت مشخص کرد، ولی گروه کثیری از مقامات گذشته که در رده های عالیه کشور قرار دارند، ممنوع الخروج شده اند و باید در باره آنها تحقیق شود. چون فسادی که در ۲۵ سال گذشته و به دنبال کودتای ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی دکتر مصدق، در سراسر شئونات ما به چشم می خورد، باید ریشه کن گردد. من نمی گذارم عاملان این فساد از کشور بگریزند» (۱۴۴)

وی در همان زمانی که چنین سخنانی را برای مردم به خبرنگار می گوید، در همان زمان طی نامه ای محرمانه دستور خروج اردشیر زاهدی و تیمسار ارتشبد ازهارى را صادر می کند. (۱۴۵) بعد از اینکه این مسئله فاش می شود که بختیار دستور خروج اردشیر زاهدی یکی از عوامل کودتای ۲۸ مرداد را صادر کرده است، برای فرار از عواقب آن، می گوید: «... نتوانستند با این دستگاه با تمام عرض و طول، یک مدرک راجع به من پیدا کنند و یقین بدانید خیلی هم کوشش کرده اند. فقط یک مدرک پیدا کردند که من به عنوان نخست وزیر به وزیر خارجه دستور داده ام که گذرنامه اردشیر زاهدی را باو بدهند که شرش را بکند و از اینجا برود. که آن هم باز حرمتی به قانون بود. اردشیر زاهدی هر که هست یک ایرانی است و حق دارد به ایران بیاید و برود.» (۱۴۶)

و نمی داند که اگر به خاطر حرمت به قانون، اجازه خروج زاهدی و ازهارى را صادر کرده است چون «ایرانی است و حق دارد به ایران بیاید و برود.» بنابر این آن «گروه کثیری از مقامات عالیه» که به دستور او «ممنوع الخروج» شدند، یا ایرانی نبوده و نیستند و یا برای خاموش کردن صدای مردم، در مصاحبه اش چنین گفته ولی عملاً دستوری صادر نکرده است؟ مضافاً بر

اینکه اردشیر زاهدی نه تنها با مجوز بختیار از کشور خارج شده، بلکه به عنوان سفیر کبیر ایران در آمریکا از ایران خارج شده است: « اردشیر زاهدی سفیر ایران در ممالک متحده آمریکا پس از چند هفته اقامت در تهران دیروز عازم آمریکا شد. گفته می شود زاهدی هنگام اقامت در تهران از مقام سفارت استعفا داده است ولی فعلا با استعفای ایشان موافقت نشده است. زاهدی حدود یکسال و چند ماه قبل دوره سفارتش در آمریکا پایان یافته بود ولی یکی دو بار بطور موقت تجدید شد.» (۱۴۷)

بختیار در آن زمان فکر نمی کرده که خاطرات کارتر، سلیمان، برژینسکی، و... نوشته می شود و تصور هم نمی کرده که روزی اسناد سفارت آمریکا و انگلیس در رابطه با آن دوران منتشر می شود و در مورد او هم اسناد و مطالب زیادی آفتابی می شود.

۵- مصدق، بختیار و قدرتهای خارجی

مصدق همیشه و در تمام طول عمر مستقل و با تکیه بر مردم خویش عمل کرد. در حالی که بختیار با تکیه بر قدرتهای خارجی و ضد ایرانی کوشش بیهوده ای کرد که حکومت خود را نگهدارد. هم در انقلاب و هم بعد از انقلاب. بنا به گفته بختیار ارتش از دولت پشتیبانی و حمایت کرده و برابر با خواسته بختیار عمل می کرده است. بختیار در تاریخ ۲۸ دی ماه ۱۳۵۷ در پاسخ به این سوال که: « تا چه اندازه تصمیمات فرماندهان نظامی و در شهرهای مختلف با صلاحدید شما گرفته شده است؟» چنین پاسخ می دهد: «احدی در ارتش از فرماندهان داخلی و خارجی بدون نظر من حق تصمیم گیری ندارد. ممکن است در یک نقطه دور افتاده ای یک عمل بر خلاف قانون و یا سهواً انجام بدهد ولی وقتی من دستور به ارتش می دهم راجع به تمام اقدامات در تمام نقاط کشور به عنوان یک نخست وزیر مسئول انجام وظیفه می کنم نه به عنوان آن افرادی که اسم نخست وزیری داشتند.» (۱۴۸)

باز در مورد فرمانبری و حمایت ارتش از دولت بختیار، در رابطه با این سوال « این روزها شایعات داغ است و یکی از شایعات این است که ارتش در اختیار دولت نیست و شما آن قدرتی را که باید و شاید روی ارتش ندارید، در این زمینه نظرتان چیست؟» بختیار پاسخ می دهد: «...شاید از وقتی که من نخست وزیر شدم تا حال

بیش از ده مرتبه این را تکرار کردم، انضباط ارتش و نیروهای ارتش یکی از عوامل بسیار مؤثر وحدت، یگانگی و استقلال کشور است، این موضوع را من می توانم اطمینان بدهم که کمتر دولتی این قدر ارتش را در اختیار نداشت و من هیچ چیز و هیچ تصمیمی را بی مشاورت سران ارتش نمی گیرم» (۱۴۹)

در ۱۴ بهمن ۵۷، نخست وزیر در مصاحبه با خبرگزاری فرانسه در باره ارتش گفت: «... ارتش از ۵۰ سال پیش سابقه نداشته است که اینچنین از یک نخست وزیری پیروی کند...» (۱۵۰). مهم است بدانید که باز نخست وزیر در ۱۸ بهمن ۵۷، یعنی ۳ روز مانده به پیروزی کامل انقلاب، در مصاحبه با رادیو لندن در مورد ارتش تأکید کرد: «... ارتش از ۵۰ سال گذشته هرگز تا این حد از یک نخست وزیر اطاعت نداشته است ولی با این وجود نمی خواهد از ارتش علیه مردم استفاده کند.» (۱۵۱)

با توجه به اعترافات صریح خود که ارتش به فرمان و در اختیارش بوده است، بخشی از آمار کشته شدگان در زیر خواهد آمد:

۸ بهمن ۵۷

« میلیونها نفر در ۴۸ ساعت گذشته به راه پیمائی پرداختند... ۳۱ نفر در تظاهرات شهرستانها و ۹ نفر در واقعه اطراف دانشگاه تهران شهید شدند» (۱۵۲) و جبهه ملی در تاریخ ۹ بهمن ۵۷ « کشتار مردم را بشدت محکوم کرد. دلایل دولت برای کشتار مردم بی اساس است.» (۱۵۳)

۹ بهمن ۵۷

« بعد از کشتار- اینجا میدان ۲۴ اسفند. رگبار مسلسلها گروهی را بر زمین ریخته است. شهدا بر جا مانده اند. زخمی ها خود را بر زمین می کشند. آنها که زنده اند خمیده و سینه خیز از مهلکه می گریزند تا آنچه را شهدا بخاطرش جان سپردند حفظ کنند.» (۱۵۴) دلایل بختیار در مورد کشتار به اندازه ای آبدکی است که شاید خودش را هم به خنده وا داشت؟، وی در حالیکه می گوید: « ارتش در اختیار کامل دولت است.» می افزاید: « از حوادث دیروز همانطوری که گفتم مدارکی در دست است که افراد حتی نارنجک حمل می کردند. حتی یکی از قوای انتظامی با گلوله مضروب شد... متأسفانه ما دیروز ۹ نفر کشته داشتیم و در حدود ۲۲ یا ۲۳ نفر زخمی در بیمارستان داشتیم.» (۱۵۵)

بختیار در مورد بخشی از کشتارها اعتراف می کند: « شنیدم در رادیوها صحبت از صدها و گاهی هزارها کشته در تهران شده بود. من امروز می توانم با قاطعیت به شما عرض کنم که بیش از ۲۷ نفر کشته نشد و بیش از ۴۵ نفر زخمی نداشتیم.» (۱۵۶). افزون بر این بختیار در جای دیگر می افزاید که وقتی در ۱۸ دی جبهه ملی به عنوان اعتراض به تشکیل کابینه بختیار عزای عمومی اعلام کرد. « آن روز به قیمت جان چند نفر به شب رسید» (۱۵۷)

رقم کشته ها باید خیلی بیش از اینها باشد اما چون من رقم دقیق آن را احصاء نکرده ام، ذکری از آن به میان نمی آورم - البته آقای عمادالدین باقی رقم شهدا در سال ۵۶-۵۷، یعنی تا پیروزی انقلاب را در تمام کشور ۲۷۸۱ نفر ذکر کرده است. (۱۵۸) - و به همین گفته بختیار بسنده می کنم. اما در فکر و ذهن بختیار، جان ۲۷ نفر انسان چندان ارزشی ندارد، و زمانی ارزش پیدا می کند که رقم به صدها و هزارها برسد. البته اگر بنا به قول خودش فرمان بمبارانی که داده بود اجرا شده بود، کشته ها به رقم های بالا می رسید.

دستور بمباران

بختیار حتی فرمان بمباران محله شرق تهران و منطقه نیروی هوایی را به قول خودش صادر می کند، ولی فرماندهان ارتش از اطاعت و اجرای فرمان او سر باز می زنند:

«اگر ارتش، که طبق قانون می بایست از دولت اطاعت می کرد، تا اندازه ای در اختیار من بود، می توانستم با سلاح قانونی، که خود ضامن و نماینده اش بودم، با خمینی طرف شوم...» (۱۵۹)

وقتی همافران از اطاعت نیروی هوایی به در آمده و به انقلاب پیوسته بودند، بختیار می نویسد که من به سپهبد ربیعی تلفن کردم و گفتم: « دولت فعلی قانونی است. ما دیکتاتور نیستیم ولی باید اقتدار و قاطع عمل کنیم... محله شرق تهران، یعنی محل سکونت همافران، صحنه تظاهرات مداوم مجاهدین شده بود و از این بدتر به من خبر دادند که این عده حتی به انبارهای اسلحه هم دسترسی پیدا کرده اند که در آنها از مسلسل سبک و نارنجک و تفنگ های مختلف گرفته تا مسلسل سنگین وجود دارد.

من بار دیگر شورای امنیت تشکیل دادم و این اطلاعات را عنوان کردم و دستور دادم انبارهای اسلحه را بمباران کنند. این دستور را صریح و کتبا صادر کردم. - به وسیله هواپیما و یا وسایل دیگر در آن منطقه اعلامیه پخش کنید و از جمعیت بخواهید که ظرف یکساعت متفرق شوند. پس از اخطارهای متعارف، در رأس ساعت ۸ بمباران را آغاز کنید» (۱۶۰) که آنها آن را اجراء نکردند. و باز در جای دیگر حرف خود را تکرار می کند، « دستور آخری که من دادم کتبی بود و دستور بمباران منطقه تسلیحات در مسلسل سازی بود. در این منطقه همافران و یک عده ای آخوند و یک عده ای رجاله جمع شده بودند و روز به روز و ساعت به ساعت تعداد اینها اضافه می شد... من می گفتم اینجا باید بمباران بشود. جهنم که ما ده میلیون دلار از دست می دادیم» (۱۶۱). به زعم بختیار مردمان شرق تهران و نیروی هوایی چون در آنجا « عده ای رجاله جمع شده اند»، کشتنشان بلامانع است، او فقط برای « ده میلیون دلار »، ناراحت است.

حقیقت این است که ارتشی ها از سیاستمدارانی نظیر بختیار بهتر فهمیده بودند که در آن شرایط و زمان، دیگر این ملت عقب نخواهد نشست و بمباران فقط به کشتار وسیع مردم می انجامد. و این لکه ننگ هرگز از دامن ارتش و دولت بختیار پاک نخواهد شد. حتی شاه هم بنا به قول بختیار حاضر به کشتار تا حدی که بختیار دستور بمباران منطقه شرق تهران و نیروی هوایی را داده بود، نبوده است. شاه « خود گفته بود من حاضر نیستم سی هزار نفر ایرانی را بکشم. این را من می توانم تأیید بکنم برای ضبط در تاریخ معاصر. او گفته بود، " حاضر نیستم سی هزار ایرانی را بکشم برای اینکه پادشاه بمانم." گفت نمی کنم و این را من از قول گزارشی که به گوادلپ رفته بود باید بگویم » (۱۶۲) اگر چه این گفته بختیار جای سنوال جدی است؟ ولی ما نقل قول او را راست و درست فرض می کنیم در این صورت، پس شاه بهتر از بختیار حقیقت را فهمیده است که منظور از رفتن شاه یعنی از بین رفتن سیستم پادشاهی؟ و حاضر نمی شود که برای ماندنش به قول بختیار دست به این کشتار بزند، گرچه او منتظر بود که دستور کشتار بوسیله آمریکاییان برایش صادر شود ولی به هر حال به قول بختیار شاه حاضر به کشتار نشده است ولی بختیار فرمان بمباران منطقه شرق تهران و نیروی هوایی را صادر می کند، و حاضر می شود که با کشتار وسیع، رژیم شاه را بر سر پا نگهدارد. که اگر ارتش دست به یک چنین عملی زده

بود، در آن حالت و وضعیت، جنگ خانگی در می گرفت که حد اقل هزاران نفر کشته می شدند.

البته ژنرال قره باغی، درصص ۳۴۴-۳۱۲ خاطرات خود، مشروح به وضعیت ۲۱ و ۲۲ بهمن می پردازد و تمام گفته های بختیار را در مورد بمباران دروغ محض می شمارد و توضیح می دهد که «ساعت در حدود ۶ صبح (۲۲ بهمن ۵۷) بود که سپهبد ربیعی تلفن کرده، اظهار داشت:

نخست وزیر تلفن می زند و می گوید: «مرکز آموزش هوایی دوشان تپه و مسلسل سازی اداره تسلیحات را بمباران کنید» من در جواب گفتم: با این وضعیت پرسنل نیروی هوایی و به خصوص همافران که به عنوان اعتراض علیه افراد گارد که تماما مسلح شده و در پشت بام های مرکز آموزش هوایی و ساختمان پست فرماندهی موضع گرفته اند، نیروی هوایی قادر به هیچگونه عملی نیست" سوال کردم: آقای بختیار چه جواب داد؟ اظهار داشت: " خود آقای بختیار می دانست که بمباران شهر در این وضعیت به هیچوجه مقدور نمی باشد» (۱۶۳)

و حق در اینجا با ربیعی و قره باغی است، زیرا حتی برابر گزارش جراید کشور، روز ۲۱ و ۲۲ بهمن بسیاری از کلانتری ها بوسیله نیروهای مردمی خلع سلاح شده و بخشی دیگر خود به مردم پیوسته بودند و عملا امکان عمل از ارتش در روز ۲۱ و ۲۲ بهمن گرفته شده بود. (۱۶۴)

اطلاعات در ۲۱ بهمن در صفحه اول خود، چنین گزارش کرده است، «تا ظهر امروز: ۶۳ کشته به دو بیمارستان جرجانی و بوعلی انتقال داده شد عده کشته ها و زخمی ها از نظر کثرت هنوز نمی توان تعیین کرد.» «در وقایع خونین شهرستانها ۲۸ نفر کشته شدند»؛ «منطقه فرح آباد تا تهران نو به اشغال همافران مسلح در آمد»، «گروهی از افراد گارد خلع سلاح شدند»، «سیل جمعیت از نقاط مختلف تهران برای مدافعان پایگاه هوایی سرازیر شده است» (۱۶۵). با ذکر این نکته به این بخش خاتمه می دهیم. ژنرال قره باغی می گوید که آقای بختیار در صفحه ۲۱۸ کتاب «یکرنگی» می نویسد: «من به ارتشیان دستور دادم که فوراً تمام وزاری "کابینه کاذب" را که می شناسید بازداشت کنید» اولاً وزرای «کابینه کاذب» تا بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ماه که آقای بختیار ناپدید گردید تعیین نشده بودند، تا ایشان بتواند چنین دستوری را بدهد،... نکته جالب اینکه آقای بختیار در باره وزرای «تعیین نشده» آقای بازرگان می گوید، دستور داده ام ارتشیان وزرای کابینه کاذب را بازداشت کنند! ولی نمی گوید چرا دستور بازداشت خود آقای بازرگان نخست

وزیر « تعیین شده» را صادر نکرده است؟» (۱۶۶) نکته دقیقی است که قره باغی مطرح کرده است. با توجه به تمام اطلاعاتم و مطالعه گفته ها و نوشته های بختیار، به این استنباط رسیده ام که بختیار همان زمانی که برای مشایعت شاه به فرودگاه رفته بود، و حتی زمانی که حکم نخست وزیری گرفت، می دانست که همه چیز از دست رفته است، اما چون او عزم خود را بر نخست وزیر شدن قرار داده بود و هیچ امیدی بعد از این برایش متصور نبود، نخست وزیری را به این امید که شاید بتواند به دست خود رژیم عوض کند و بنا به قول سلیمان « او با هیجان در مورد نقشه اش که دزدیدن انقلاب از دست آیت الله بود سخن می گفت. او بر این نظر بود که با خروج شاه می تواند رهبری ایرانیان را در تسخیر خود در آورد» (۱۶۷) و حتی آماده بود که رژیم را تغییر دهد و خود رئیس جمهور و یا نخست وزیر دولت انقلاب شود.

آقای بنی صدر در مصاحبه ای با اینجانب نقل کرد: آقای دکتر بختیار آقای عباسقلی بختیار که منسوب او و وزیر صنایع او بود را نزد من فرستاده بود. بعد از انتقاد و... به او گفتم پیشنهادی به نظر من می رسد و آن این که به آقای خمینی پیشنهاد کنیم آقای دکتر بختیار از نخست وزیری شاه استعفاء کند و آقای خمینی او را به نخست وزیری انقلاب برگزیند. او پرسید شدنی است؟ گفتم نمی دانم اما سخت بعید است بپذیرد. قرار شد روز بعد بیاید و جواب خمینی را دریافت کند. نزد آقای خمینی رفتم و ماجرا را به او گفتم. او پیشنهاد را پذیرفت. روز بعد آقای عباسقلی آمد و گفتم: پاسخ آقای خمینی مثبت است. بسیار تعجب کرد و گفت: ولی ایشان می گوید نمی شود. زیرا نظامی ها کودتا می کنند. گفتم: ارتشی ها خود با آقای خمینی در ارتباط هستند کودتا نمی کنند.

ولی بعداً معلوم شد که کارتر به او گفته بود که بایست و استعفا نده و او روی حرف کارتر حساب کرده بود. (۱۶۸) البته امروز که بعد از وقوع است، من یقین دارم که اگر بختیار هم قول آقای خمینی را قبول کرده و استعفا داده بود، آقای خمینی کسی نبود که بر قول و قرارش وفادار بماند، همچنانکه به ارتشیان که بوسیله شهید فروهر امان نامه داده بود، بعد از پیروزی، فوری نقض عهد کرد. ولی در هر حال اگر بختیار استعفا داده بود قطعاً برای خود بختیار، مردم و جبهه ملی بهتر بود و هم جلو کشتار مردم گرفته شده بود. اسلحه های ارتش هم به دست مردم و بویژه گروههایی که قدرت را در لوله

تفنگ می دیدند، و مشی مسلحانه را رسیدن به قدرت می شناختند، در تهران و بعضی از شهرستانها بدست آنها نمی افتاد و معضل بعدی را نمی آفرید و افزون بر اینها از اعدام عده ای از ژنرالها جلوگیری بعمل می آورد. بطوری که از آقای بنی صدر نقل شده است: گویا مرحوم بازرگان با آقای خمینی قرار گذاشته بود که ۱۰۰ نفر از افسران ارشد را بعد از پیروزی بازنشسته کنند و نه اینکه متعرض آنها شوند و یا آنها را به جوخه اعدام بسپارند.

۶- مصدق و بختیار و فرصت بدست آمده

مصدق از هر فرصتی که بدست می آمد به نفع ملت ایران آن را بکار گرفت. متأسفانه بختیار در زمان نخست وزیری ظاهری خویش، از طریق امضای یادداشت تفاهمی قراردادهای نظامی که پول آن پرداخت شده بود را لغو کرد و در حقیقت به آمریکائی ها بخشید. (۱۶۹) قبل از پرداختن به لغو قراردادها از طریق یادداشت تفاهم، در اینجا لازم است که به مسئله ژنرال هایزر که بختیار مدعی است که او را ندیده و نمی شناسد و مأموریتش هم چیز ساده ای بوده است پردازم. و سپس به مسئله اصلی باز گردم.

هایزر و بختیار

بختیار در مورد ژنرال هایزر می گوید: « در اوایل ماه ژانویه خبردار شدم که یک ژنرال آمریکائی به نام هایزر Huyser در تهران است. او را نه ملاقات کردم و نه در هیچ لحظه ای با او تماسی داشتم، فقط می دانستم که هایزر افسر نیروی هوایی و معاون ژنرال الکساندر هیگ است که در آن زمان فرمانده کل نیروهای پیمان اتلانتیک بود. نه اعلیحضرت و نه رئیس ستاد بزرگ، هیچکدام حضور این ژنرال آمریکائی را به من اطلاع نداده بودند... قره باغی فقط به من گفت که با هایزر مذاکراتی داشته است. در این مطلب هم مسئله ای غیر عادی وجود نداشت. » (۱۷۰)

وی در مصاحبه با صدقی، باز در این مورد می گوید: « فقط به من گزارش دادند که یک همچین ژنرالی آمده است و من هم با پوزخند گفتم مگر اینها کم بودند که این

هم آمده است؟ این برای چه آمده است؟ به قره باغی گفتیم. گفتیم آقای قره باغی جنابعالی می روید و حرفهای حسابی آنها را می شنوید و اگر می خواهید دخالتی بکند باید بگویند که دولت سابق نیست. هیچوقت من با او صحبت نکردم. شنیدم که در آمریکا کنفرانسی داده و یک مصاحبه ای کرده اخیراً، هایزر.» (۱۷۱)

کسی که می گوید، نه او را دیده و نه با او صحبت کرده نه شاه و نه رئیس ستاد بزرگ، هیچکدام حضور این ژنرال را به او اطلاع نداده اند، چطور در مورد بیانیه بی طرفی ارتش که به وسیله فرماندهان ارتش صادر شد، می گوید:

«... ولی من اطمینان دارم که این مدرک، چهار روز قبل از اینکه صادر بشود، پیش نویس آن را ژنرال هایزر نوشته بود و گذاشته بود و از ایران رفته بود.» (۱۷۲)

شما که به قول خود «نه او را ملاقات کردم و نه در هیچ لحظه ای با او تماسی داشتم»، پس از کجا به ضرس قاطع می گویند که این مدرک را ۴ روز قبل ژنرال هایزر نوشته بود؟ کم و کیف این مسئله کمی دیرتر روشن خواهد شد.

مأموریت هایزر در تهران

در خلال مراجعه به گزارشهای مختلفی که در مطبوعات آن دوران، در مورد هایزر منتشر شده است هم مأموریت هایزر در تهران و هم ادعای بختیار که نه او را ملاقات کرده و نه در هیچ لحظه ای با او تماسی داشته و نه می داند برای چه به تهران آمده آشکار و برملا می شود:

روزنامه اطلاعات ۱۷ / دیماه / ۵۷

«منابع رسمی امروز اعلام داشتند، معاون فرماندهی نیروهای مسلح آمریکا در اروپا، برای مذاکره با رهبران نظامی ایران و بحث در باره گرایش آنان به یک دولت غیر نظامی وارد تهران می شود. این منابع گفتند ژنرال روبرت هایزر، ژنرال نیروی هوایی که دیروز وارد تهران شده ممکن است در باره امنیت سلاح های پیشرفته آمریکائی که دولت‌های قبلی شاه خریداری کرده اند مذاکره نماید، از جمله این سلاحها موشک فونیکس است که با هواپیمای دی-۱۴ حمل می شود و ۲۰۰ کیلو متر برد

دارد. اما این منابع گفتند مهمترین هدف ژنرال هایزر مذاکره با نظامیان ایران و ارزیابی نحوه گرایش و تمایل آنان به دولت شاپور بختیار است.» (۱۷۳)

روزنامه اطلاعات ۱۷ دیماه ۱۳۵۷:

« واشنگتن، رویتر- مقامهای آمریکائی عقیده دارند که شاه ایران در زیر فشار مخالفان برای ترک ایران و برای آن که حکومت غیر نظامی فرصت بازگرداندن نظم را بیابد، به زودی از ایران خارج خواهد شد.» (۱۷۴)

روزنامه اطلاعات ۱۹ دی ۵۷

« واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا امروز گفت ژنرال روبرت هایزر معاون فرماندهی نیروهای آمریکا در اروپا، مدت اقامت خود را در تهران تمدید کرده است که ارتش ایران را به پشتیبانی از شاپور بختیار ترغیب کند. ژنرال آمریکائی پنجشنبه گذشته [یعنی ۱۴ دی ۵۷، ن.] در چهار چوب تلاشهای آمریکا برای پشتیبانی از دولت جدید بختیار و همکاری با وی وارد تهران شده است. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا امروز بار دیگر پشتیبانی کامل ایالات متحده را از کابینه جدید ایران تأکید کرد.» (۱۷۵)

روزنامه اطلاعات ۲۰ دی ۵۷

« واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - مشکلاتی که نخست وزیر ایران برای پیدا کردن یک وزیر دفاع با آن روبرو شده، واشنگتن را سخت مضطرب می کند و وزارت امور خارجه آمریکا پنهان نمی کند که مأموریت ژنرال روبرت هایزر در ایران برای پیدا کردن راه حلی، تمدید شده است. ژنرال آمریکائی به تهران فرستاده شده است تا برخی جنبه های نظامی بحران و سرنوشت برخی قراردادهای فروش سلاحهای آمریکائی به ایران و ارزیابی مجدد نقش ایران را بعنوان ژاندارم خلیج فارس که از جانب خود بختیار نیز محکوم شده است مورد بررسی قرار دهد. ژنرال آمریکائی اکنون بیشتر وقت خود را صرف می کند تا همتایان ایرانی خود را به پشتیبانی از بختیار و یا شرکت در دولت غیر نظامی وی قانع کند.» (۱۷۶)

روزنامه اطلاعات ۲۰ دیماه ۱۳۵۷

« واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - یک منبع آگاه دولتی در واشنگتن اظهار داشت که آمریکا به شاه توصیه کرده است که ایران را ترک کند چرا که حضور او مانع از

برقراری آرامش در کشور است. این تصمیم به منظور تلاش برای تقویت دولت غیر نظامی شاپور بختیار و قبولاندن آن به پارلمان گرفته شده است.» (۱۷۷)

روزنامه اطلاعات ۲۱ دی ۵۷

« واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - ... در پی موافقت ضمنی دولت آمریکا با خروج شاه از کشور نا آرام ایران اینک در آمریکا این پرسش مطرح است که در صورت خروج شاه از ایران - حتی برای چند هفته مرخصی و استراحت - ارتش ایران چه واکنشی نشان خواهد داد... ژنرال آمریکایی روبرت هایزر می گوید احساسات نظامیان ایران را کنترل کند و ژنرالها را به حمایت از بختیار و یا دست کم به عدم مخالفت با او ترغیب نماید و این در حالی است که از ۴۰ هزار آمریکایی هنوز ۱۲ هزار نفرشان در ایران باقی مانده اند.» (۱۷۸)

روزنامه اطلاعات ۲۳ دی ۵۷

« واشنگتن - خبرگزاری آسوشیتدپرس، رویترز و فرانسه سایروس و انس وزیر امور خارجه آمریکا، حمایت خود را از مساعی شاپور بختیار در مورد تشکیل یک کابینه غیر نظامی اعلام کرد و از ارتش و گروه های دیگر خواست که راهی برای همکاری با یکدیگر بیابند... در همین احوال، توماس راس سخنگوی وزارت دفاع آمریکا گفت: "هنوز هیچ پیام رسمی در باره لغو موافقت نامه های خرید تسلیحات آمریکایی، از مقام های ایرانی دریافت نکرده ایم. ایران بزرگترین مشتری تسلیحات آمریکایی است. ایران تا کنون حدود ۲۰ میلیارد دلار اسلحه از آمریکا خریده است. اما بین ۱۰ تا ۱۲ میلیارد از این تسلیحات که از مدرن ترین سلاحها هستند هنوز تحویل ایران نشده است.» (۱۷۹)

روزنامه اطلاعات ۲۳ دی ۵۷

« شاه ایران که زمانی به خاطر کوشش هایش برای حفظ وضع خود از حمایت بی دریغ کارتر برخوردار بود، اعلام کرده است که در نظر دارد برای گذراندن یک دوران استراحت و مرخصی از کشور خارج شود.» (۱۸۰)

روزنامه اطلاعات ۱۸ بهمن ۵۷

« واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - روز دوشنبه کارتر به اتفاق سایروس و انس وزیر امور خارجه و هارولد براون وزیر دفاع با ژنرال روبرت هایزر که پس از یک

ماه اقامت در تهران به واشنگتن باز گشت گفتگو و تبادل نظر کردند. ژنرال آمریکائی در این مدت با شاپور بختیار و فرماندهان نظامی ایران دیدار و گفتگو کرده است.

سخنگوی وزارت خارجه آمریکا پس از این دیدار به خبرنگاران اظهار داشت احمقانه است اگر بگویم مأموریت ژنرال هایزر در تهران کاملاً رضایت بخش بوده است. «(۱۸۱)

با توجه به گزارشهای فوق، مأموریت هایزر در تهران عبارتند از:

- ۱- تأمین امنیت سلاحهای پیشرفته آمریکائی در ایران
- ۲- ترغیب ارتش به پشتیبانی از شاپور بختیار
- ۳- تعیین سرنوشت و لغو برخی از قراردادهای فروش نظامی آمریکا
- ۴- فشار بر خروج شاه به منظور تقویت دولت بختیار
- ۵- کنترل احساسات نظامیان ایران و حمایت ژنرالها از بختیار
- ۶- گفتگو با ژنرالهای ایران و جلب حمایت آنان از دولت غیر نظامی بختیار

تمامی نکات فوق که جزء مأموریت ژنرال هایزر در تهران بوده، در گزارشها روزانه منتشر شده است. با توجه به گزارشهای منتشره، بسی جای شگفتی و تعجب است که وقتی مطبوعات کشور بارها از ورود ژنرال هایزر و مأموریت‌هایش به تفصیل که یکی از آنها حمایت و پشتیبانی از دولت بختیار و وادار کردن ارتش به حمایت از دولت بختیار است، اطلاع رسانی کرده اند، اما خود بختیار از آن اطلاع نداشته باشد؟ این اطلاعات فاش می گویند که این گفته بختیار ۴ سال بعد از وقوع فقط برای فرار از عواقب اعمالی است که مرتکب شده است. در اینجا به طور قطع حق با ژنرال قره باغی است که می گوید: «با توجه به مدارک مذکور مسلم می شود، گفته آقای بختیار در مورد هایزر مانند بقیه اظهارات وی دروغ محض بوده» (۱۸۲)

از همه مهتر اینکه دقیقاً گزارشی که در واشنگتن منتشر شده، در ۱۵ بهمن که دولت ایران «تصمیم گرفته است که قراردادهای خرید جنگ افزار از آمریکا را به میزان ۱۰ میلیارد دلار لغو کند.» درست همان تاریخی است که بختیار از طریق امضاء یادداشت تفاهم نامه ای قرار دادهای نظامی را لغو کرده است. ابتداء خبر آسوشیتدپرس و سپس لغو قراردادهای نظامی خواهد آمد.

روزنامه اطلاعات ۱۵ بهمن ۵۷

« واشنگتن - آسوشیتدپرس - بنا به گزارشی که در واشنگتن انتشار یافته است دولت ایران که از نظر مالی به دلیل از دست دادن درآمد فروش نفت آسیب دیده تصمیم گرفته است که قراردادهای خرید جنگ افزار از آمریکا را به میزان ۱۰ میلیارد دلار لغو کند. روزنامه واشنگتن پست در شماره یکشنبه (امروز) گزارش داده است که توافق در باره فسخ سفارشهای خرید اسلحه آمریکایی از طرف ایران روز شنبه بین ارش فن مابرو فرستاده نظامی آمریکا و فرماندهان نظامی ایران حاصل شده است و ارزش قراردادهایی که کان لم یکن شناخته خواهند شد بین ۹ تا ۱۰ میلیارد دلار است.

تامس راس سخنگوی پنتاگون اخیراً گفته بود مذاکرات فن مابرو در ایران احتمالاً سبب خواهد شد که کاهش های قابل ملاحظه ای در سفارشهای ایران برای خرید هواپیما ها و کشتی ها و سایر اقلام جنگ افزارهای آمریکایی حادث شود. اینها سفارشهایی بودند که بوسیله شاه ایران و قبل از آن که وقوع اعتصابات و آشوب های داخلی در این کشور منجر به تعطیل تولید نفت و بیرون رفتن شخص شاه از کشورش شود به آمریکا داده شده بود. سخنگوی وزارت دفاع آمریکا قبلاً اظهار داشته بود که ارزش کل سفارشهای ایران برای خرید جنگ افزار آمریکایی بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار بوده است. کاهشهایی که اکنون در این سفارشات پیشنهاد شده با دشواری های جاری وضع مالی ایران ارتباط دارد... طبق گزارش واشنگتن پست سفارشهای عمده ای که اکنون تصمیم به فسخ آن ها گرفته شده است شامل موارد مربوط به خرید ۱۶۰ فروند جت اف ۱۶ ساخت جنرال دینامیکز به ارزش ۲/۵ میلیارد دلار، ۷ فروند هواپیمای پیچیده اخطار هواپرد از محصولات بوئینگ به ارزش ۱/۲ میلیارد دلار، ۲ فروند ناو شکن به ارزش ۱/۴ میلیارد دلار، حدود ۲۰ فروند هواپیمای جنگنده و شناسایی مک دونل داگلاس به ارزش تقریباً ۵۰۰ میلیون دلار و ۴۰۰ فروند موشکهای فونیکس به ارزش تقریباً ۱ میلیارد دلار است.» (۱۸۳)

قبل از اینکه به لغو قراردادهای نظامی بوسیله امضاء یادداشت تفاهم نامه بپردازم دو نکته دیگر در این قسمت برای روشن شدن وجود دارد: یکم - بر عکس آنچه که دکتر بختیار عنوان کرده است: که این اوست که به شاه گفته، « اعلیحضرت باید مدتی کشور خارج شوند» کاملاً نادرست است زیرا وقتی شاه تصمیم گرفت که با توصیه آمریکایی ها دکتر بختیار را به نخست وزیر

منصوب کند، تصمیم به خروج از کشور گرفته بود و علت اساسی که دکتر صدیقی از پذیرش نخست وزیری شاه سر باز زد این بود که شرط صدیقی برای نخست وزیری، ماندن شاه در کشور بود، و شاه آن را نپذیرفت. شاه خود می گوید: «اما باید بگویم که دکتر صدیقی تنها سیاستمدار مخالفی بود که مصرأ از من خواست ایران را ترک نکنم» (۱۸۴). شاه خود بوضوح گفته است: «ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر آمریکا، آقای سالیوان ملاقات کردم. تنها چیزی که مورد علاقه هر دوی آنها بود، دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود.» (۱۸۵)

و در جای دیگر عنوان کرده که، به توصیه و دستور جرج لرد براون و هایزر تصمیم به خروج از کشور گرفته است. و در خبرها هم کاملاً و به طور واضح آمده بود که یکی از مأموریت‌های هایزر آماده کردن شاه برای خروج از کشور است.

این جمله سپهبد ربیعی که «هایزر شاه را مثل یک موش به خارج از کشور پرتاب کرد» (۱۸۶)، در دفاعیاتش در دادگاه مشهور است و شاه خود نیز آن را در کتاب پاسخ به تاریخ می گوید اینکه مأموریت هایزر چه بود؟ «تنها چیزی که می توانم بگویم اینست که ربیعی فرمانده نیروی هوایی ایران طی "محاکمه" اش به "قضات" گفت: "ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش به خارج از کشور پرتاب کرد» (۱۸۷). بختیار از یک طرف غیر مستقیم اذعان می کند که در ارتش ایران فرماندهان خارجی نقش دارند و از طرف دیگر از تماس با هایزر طفره می رود. وقتی در تاریخ ۲۸ دی ماه ۱۳۵۷ از دکتر بختیار سنوآل می شود که: «تا چه اندازه تصمیمات فرماندهان نظامی و در شهرهای مختلف با صلاحدید شما گرفته شده است؟» وی چنین پاسخ می دهد: «احدی در ارتش از فرماندهان داخلی و خارجی بدون نظر من حق تصمیم گیری ندارد.» (۱۸۸). همچنانکه قبلاً گفته شد «احدی در ارتش از فرماندهان داخلی و خارجی بدون نظر من حق تصمیم گیری ندارد.» این جمله کاملاً معنادار است. اگر دکتر بختیار ارتش ایران را مستقل می دانست و اگر در ارتش ایران فرماندهان خارجی نبودند، چه نیازی به گفتن «از فرماندهان داخلی و خارجی» داشت؟ این جمله دقیقاً ناظر بر وجود فرماندهان آمریکائی و ژنرال هایزر است که از دهان دکتر بختیار جاری شده، و اطمینان به ارتشیان و دیگران که بدانند وظیفه هایزر از جمله جلب حمایت ارتشیان و حمایت آنها از نخست وزیری بختیار، است.

گرچه دکتر بختیار در مورد هایزر خود را به تجاها زده و می گوید. «... او را نه ملاقات کردم و نه در هیچ لحظه ای با او تماسی داشتم، فقط می دانستم که هایزر افسر نیروی هوایی و معاون ژنرال الکساندرهیگ است که در آن زمان فرمانده کل نیروهای پیمان اتلانتیک بود. نه اعلیحضرت و نه رئیس ستاد بزرگ، هیچکدام حضور این ژنرال آمریکائی را به من اطلاع نداده بودند.» (۱۸۹) یا «فقط به من گزارش دادند که یک همچین ژنرالی آمده است و من هم با پوزخند گفتم مگر اینها کم بودند که این هم آمده است؟ این برای چه آمده است؟ به قره باغی گفتم. گفتم آقای قره باغی جنابعالی می روید و حرفهای حسابی آنها را می شنوید و اگر می خواهد دخالتی بکند باید بگوئید که دولت سابق نیست. هیچوقت من با او صحبت نکردم.» (۱۹۰) شاه برعکس بختیار، می گوید:

«...ژنرال هایزر، شخصیت کوچکی نبود،...مسافرتهاى ژنرال هایزر به ایران جنبه تشریفاتی نداشت و او برای دیدار با فرماندهان قوای مسلح ایران که یکی از کشورهای عضو پیمان مرکزی بود، به ایران می آمد. رفت و آمد ژنرال هایزر همواره از چند هفته قبل برنامه ریزی می شد. ولی این بار جنبه ای اسرارآمیز داشت» (۱۹۱). در ارتش ایران اداره مستشاری، مستشاران نظامی وجود داشت که در تاریخی که هایزر به ایران آمد، ۱۲ هزار نفر بودند. و در هر یک از نیروهای سه گانه زمینی، هوایی، و دریایی ایران یک ژنرال که سمت مستشاری و در حقیقت سمت فرماندهی داشتند، وجود داشت و فرماندهان ایرانی از آنها شنوائی داشتند و الا اگر به غیر از این بود، چرا باید، ژنرال هایزر مستقماً و بدون اطلاع قبلی و فرمانده کل قوا، با ژنرالهای ایران کمیته تشکیل دهد و بدون خبر دادن به شاه که سمت فرماندهی کل قوا را داشت با آن ها به رتق و فتق مسائل بپردازد.

«علاوه بر اینکه دولت ایران عضو پیمان مرکزی (سنتو) بود (۱۹۲)، یک قرارداد دو جانبه جداگانه نیز با دولت آمریکا داشت، که به موجب آن دولت آمریکا متعهد شده بود، در مقابل هر نوع خطر و تهدید کمونیزم در منطقه به کشور ایران کمک، و از استقلال و تمامیت ایران دفاع نماید؛ اعم از اینکه خطر خارجی باشد یا داخلی.» (۱۹۳) ایران از یکطرف از طریق سنتو به پیمان اتلانتیک شمالی وصل می شد و از طرف دیگر با آمریکا قرارداد دفاعی دو جانبه داشت. و نظامیان آمریکائی در ایران از مصونیت قضائی برخوردار بودند. و بی جهت نبود که ربیعی گفت، «هایزر شاه را مثل یک موش به خارج از کشور پرتاب کرد.» و

اینکه بختیار در مورد ژنرال هایزر خود را به تجاهل زده شاید می خواهد این مسئله را بپوشاند، که « آمریکا با تغییر بزرگی در سیاست خود نسبت به شاه ایران، آشکارا اعلام کرد که شاه ایران باید هرچه زودتر کشور را ترک کند تا به حکومت غیر نظامیان شانس پایان بحران داده شود. آمریکا همچنین از نیروهای مسلح ایران خواست از حکومت غیر نظامی ایران حمایت کنند.» (۱۹۴) و نیز بتواند وانمود کند که شاه به صرف شخصیت خود وی، او را نخست وزیر کرده است و نه توصیه آمریکایی ها.

لغو قرارداد اسلحه

متأسفانه بختیار در زمان نخست وزیری ظاهری خویش، از طریق امضای یادداشت تفاهم قراردادهای نظامی که پول آن پرداخت شده بود را لغو کرد و در حقیقت به آمریکایی ها بخشید. وی در هیچ جا و حتی در سه مطلب «یکرنگی، مصاحبه با ضیاء صدقی و ۳۷ روز پس از ۳۷ سال»، به خیال اینکه این قراردادها و لغو آن آفتابی نخواهد شد، چیزی از آن بروز نداده است. تنها در

« ۳۷ روز پس از ۳۷ سال»، وقتی از او سنوال می شود که آیا در مدت نخست وزیری با سفیر آمریکا ملاقاتی داشته است؟ به سختی و غیر مستقیم به لغو قراردادهای اسلحه اشاره می کند و می گوید: «... وقتی من با صراحت و قاطعیت این صحبت را کردم، سفیر آمریکا گفت مسئله این است که اگر شما خودتان بتوانید راهی با آنها برای حل مشکلات پیدا بکنید البته مفید خواهد بود. بعد صحبت از این جریان منحرف شد و مسائل عادی مثل تعداد آمریکایی ها که در ایران بوده اند، چند نفر رفته اند، چند نفر مانده اند و مسائلی مربوط به اسلحه هائی که ما سفارش داده ایم که شاید به نظر من دیگر برای ما قابل پرداخت نباشد و بعضی قراردادهائی که قطعی نشده شاید من تأیید نکنم. از این قبیل مسائل با هم صحبت کردیم.» (۱۹۵)

اسناد سفارت آمریکا در مورد کم و کیف قراردادهای فسخ شده اسلحه های آمریکا چنین گزارش می کند:

۱- «تقریباً قراردادهای ۷ میلیارد دلاری برای خرید سلاح توسط دولت بختیار فسخ شد... قراردادهای مهمی که منحل شدند شامل قرارداد جنگنده های F/16، هواپیماهای

پیشرفته آواکس و.. ایران اساساً بایستی بجرم فسخ و انحلال قراردادهایش مقادیری پول را متناوباً بپردازد...» (۱۹۶)

۲- «قراردادهای پایگاه های هسته ای برق به ارزش ۵/۲ میلیارد تا ۳ میلیارد دلار اخیراً توسط دولت بختیار فسخ شد.» (۱۹۷)

آقای دکتر یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت، به هنگام بحث در مورد حل مسئله گروگانهای آمرکائی در مجلس در سال ۵۹، برای اولین بار از فسخ قراردادها پرده برداشت و اعلان کرد:

« آمریکایی ها در همان روزیکه آقای خمینی، مرحوم مهندس بازرگان را به نخست وزیری منصوب کرد، با آقای بختیار طی امضاء یادداشت تفاهم نامه ای، بعضی از قراردادهای نظامی را لغو می کنند و می گویند که در آن حساب تخواه گردان ۹ میلیارد دلار بوده است و آقای دکتر یزدی می گوید معلوم نیست ۹ میلیارد دلار مابقی را چگونه سمبل کرده اند.» (۱۹۸) وی توضیح می دهد: «تازه تکلیف آن ۹ میلیارد دلار که خودشان گفته اند در آن حساب است مشخص نشده است.» (۱۹۹)

به گزارش دکتر یزدی، آمریکایی ها چهار ناوشکن به ایران فروخته اند به مبلغ ۳ میلیارد و خورده ای که پولش پرداخت شده، اما ناوشکنها به ایران تحویل نشده است. علاوه بر ناوشکنها، هواپیماهای اف - ۱۶ و هواپیمای ردیاب آواکس ایران خریداری کرده بود که آن را هم تحویل ندادند. (۲۰۰)

از طریق امضاء یادداشت تفاهم قراردادها را لغو کرده اند و در حقیقت قراردادها یک طرفه لغو شده است چون دولتی و یا مجلسی که قانونا نمایندگی ملت را داشته باشد در روز ۱۴ و ۱۵ بهمن وجود نداشته است و تمام جهان بر این امر واقف و به لحاظ حقوقی چنین یادداشت تفاهم فاقد مشروعیت حقوقی و بین المللی است و حتی طبق عهدنامه ۱۹۶۹ وین: «چنانچه قراردادهای بین المللی تحت فشار منعقد شوند، بی اعتبار می باشند.» تا چه رسد به امضاء یادداشت تفاهمی که در حالت خلع و نبود هیچ دولتی امضاء می شود با وجود همه اینها بنا به گفته آقای دکتر یزدی، پولهایی که بابت قراردادهایی که آمریکایی ها یکجانبه لغو کرده اند، داده شده است نه تنها بر نگردانده بلکه بابت لغو قرارداد - چهار ناوشکن ذکر شده که مبلغ ۳ میلیارد و خورده ای پولش پرداخت شده- مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار ایران را جریمه کرده اند. (۲۰۱)

با وجودی که بختیار برخی از قراردادهای فروش نظامی را طی امضاء یادداشت تفاهمی با همان ژنرال هایزری که قسمتی از مأموریتش لغو برخی از قراردادهای نظامی است، امضاء کرده، به شجاعت و جسارت، ۴ سال بعد از وقوع می گوید: نه ملاقات کرده و نه در هیچ لحظه ای با او تماسی داشته، و نه اعلیحضرت و نه رئیس ستاد بزرگ، هیچکدام حضور این ژنرال آمریکائی را به وی اطلاع نداده بودند. (۲۰۲) البته بختیار، خود می گوید: «... که ایرانی، یک خاصیتی دارد که خیلی بی انصاف است و یک خاصیت دیگر هم دارد که خیلی پررو است.» (۲۰۳)

با این همه ضد و نقیض گوئی و خلاف حقیقت گفتن فکر نمی کنید که جمله فوق برارنده شخص بختیار می تواند باشد؟ وقتی بختیار برای عوام فریبی و اغوای دیگران وانمود می کند که پیرو سیاست دکتر محمد مصدق است، آیا در جایی سراغ می توان گرفت که مصدق چنین گفتار و اعمالی داشته و یا دروغی به ملت ایران گفته باشد؟

۷- مصدق و بختیار و کودتا

سران جبهه ملی و از جمله بختیار سیاستشان را، عمل در «چهارچوب منافع ایران و آمریکا» قرار داده بودند، در سال ۴۲ و بعد از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، به این نتیجه رسیدند که چون آمریکا جانب شاه را گرفته دیگر در وضعیت فعلی کار انجام شدنی نیست و الهیار صالح این سیاست را در آبان سال ۴۲ چنین بیان کرد: «... و از طرفی وضع، وضع دستگاه که مورد تأیید شرق و غرب قرار گرفته است قوی تر شده بطوری که کاملاً خود را موفق می داند... لذا به عقیده من جبهه بایستی با واقع بینی و با توجه به سوابقی که اختصاراً گفتم این دوره را با صبر و متانت بگذرانند» (۲۰۴). و این سیاست که به «سیاست صبر و انتظار» مشهور شد، این نکته و اختلاف درونی جبهه، باعث انحلال جبهه و خارج شدن از گود سیاست و بریدن از جامعه گردید. بختیار هم که طرز فکر و سیاستش عمل در «چهارچوب منافع ایران و آمریکا» بود، فکر می کرد که بدون موافقت و حمایت و کمک آمریکا هیچ کاری نمی شود، انجام داد. وی این سیاست را این طور توضیح می دهد:

« من فقط در مورد منافع ایران در اینجا صحبت نمی‌کنم، بلکه همچنین در مورد بهترین منافع ایران و ایالات متحده و نیز بهترین منافع بشریت سخن می‌رانم » (۲۰۵) یا « حمایت از ایالات متحده نمایانگر تنها امید ایران برای استقلال نسبی است. » (۲۰۶) و یا « بختیار گفت که او فکر می‌کند منافع دراز مدت ایالات متحده در اینجا بوسیله ایجاد یک دولت جوابگو به آرزوهای مردم که به درجاتی از آزادی سیاسی را مجاز خواهد نمود، به بهترین نحو فراهم خواهد شد. » (۲۰۷)

چنین بینش راهنمایی هرگز او را رها نکرد. بر اساس این بینش راهنما بود که وقتی به او پیشنهاد شد: استعفا بدهد و از رهبر انقلاب، نخست‌وزیری انقلاب را بگیرد، ولی چون کارتر به او گفته بود که بایستد و استعفا ندهد (۲۰۸) او روی حرف کارتر حساب کرده بود و حاضر به استعفا نشد. حتی این مسئله از زبان بختیار، بدین شکل « بختیار گفت بر سر دو راهی است: ۱- مقاومت کنم خونریزی می‌شود. ۲- استعفا کنم کودتا می‌شود. » (۲۰۹) به روزنامه‌ها نیز کشیده شد. که اگر استعفا داده بود - و آقای خمینی زیر قول و قرار خود می‌زد، که می‌زد - همچنانکه قبلاً گفته شد، برای مردم و حفظ وحدت جبهه ملی و نیروهای مصدقی، بهتر بود و هم جلو کشتار مردم گرفته شده بود و بعضی از معضل بعدی را که در بالا به آنها اشاره شد، به وجود نمی‌آمد و یقیناً برای حفظ شخصیت بختیار و نقش خود را در آینده بازی کردن به عنوان یک مصدقی تمام عیار به صلاح بود. اما آن بینش راهنما که بدون خارجی‌ها نمی‌شود عملی انجام داد. بعد از فرار و به خارج آمدن، بر عکس مصدق که ضد هر کودتایی به منظور بدست آوردن حکومت بود، با کمک خارجی‌ها و از طریق صدام ضد ایرانی و با پول اجنبی به دو عمل ضد روش و منش مصدق:

الف- کودتای نوژه:

ب- همدستی و تشویق صدام به جنگ علیه ایران دست زد تا به خیال خود، آب از جوی رفته را به جوی بازگرداند.

الف- کودتای نوژه

در اینجا هدفم آوردن تمامی اسناد و مدارک داخلی و خارجی که در مورد کودتای نافرجام نوژه وجود دارد، نیست و نمی خواهم حرفهای زده شده را تکرار کنم - در این رابطه خوانندگان علاقه مند را به مقاله دکتر محمود دلخواسته تحت عنوان « بختیار: اسطوره و واقعیت و سوزاندن فرصتی تاریخی»، به قسمت «زندگی پس از انقلاب»، ارجاع می دهم (۲۱۰) - بلکه بیشتر به اثراتی که این کودتای نافرجام برای ارتش ایران ببار آورد و یکی از زمینه های حمله عراق به ایران شد می پردازم. اما ابتدا، به زمینه ای که به دست مخالفین افتاد، و چنین فکری به آنها دست داد که: ارتش مخالف جمهوری اسلامی است و بنابراین با یک کودتای ساده می شود، حکومت را ساقط و خود بر مسند حکومت نشست، روشنائی خواهم انداخت.

زمینه های کودتای نوژه

بعد از پیروزی انقلاب گروه های مختلف از جمله فدائیان خلق و بویژه مجاهدین خلق بحث انحلال ارتش را بدین منظور که ملیشیای خود را جانشین ارتش و در نتیجه قدرت را قبضه کنند، مطرح کردند. از طرف دیگر دولت موقت بدون آگاهی لازم از ساز و کار قدرت دست به تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زد. آقای امیر انتظام سخنگوی دولت موقت هدف از تشکیل سپاه را جلوگیری از کودتای ۲۸ مرداد دیگری قلمداد کرد.

«سپاه پاسداران... وظیفه بسیار مهمی بر عهده خواهند داشت زیرا ما نمی خواهیم ۲۸ مرداد دیگری تکرار شود.

از این پس تمام قسمتهای فرماندهی ارتش بعهدده شوراها خواهد بود و شوراها هستند که در ارتش، ژاندارمری و شهربانی نقش فرماندهی را اجراء خواهند کرد. بنابراین هیچکس در سمت فرماندهی قرار نخواهد گرفت و این امکان برای همیشه از بین خواهد رفت که یکنفر دست به کار خلافی بزند و یا تصمیم گیری کند.

سپاه انقلاب بدین جهت باقی خواهد ماند که اگر روزی آن چند نفر فرمانده عضو شورا هم خواستند کاری خلاف بکنند سپاه مانع آن خواهد شد» (۲۱۱). دکتر یزدی نیز بارها اعلان کرده است که من سپاه را تشکیل دادم. (۲۱۲) روحانیت که هنوز نه علم و اطلاع چنین چیزهایی را داشت و نه زمینه را برای خود مساعد می دید، بعد از تشکیل سپاه و بعد از زمزمه انحلال ارتش و تشکیل سپاه، چون در صدد قبضه کردن تمام عیار قدرت بود، از این فرصت پیش آمده استفاده کرد و ابتدا سپاه را از دست دولت موقت قاپید و سپس طرح انحلال ارتش را به طوریکه کمی دیرتر خواهید خواند، مطرح کرد. روحانیت حاکم و بویژه حزب جمهوری اسلامی برای قبضه کردن قدرت از هر فرصتی سود می جست و چون از ارتش نگران بود، به هر وسیله ممکن در صدد تضعیف ارتش برآمدند و برای اینکه سپاه را جانشین ارتش کنند، از هر بهانه ای سود می جستند. کودتای نوژه بهانه خوبی برای برآورده کردن بخشی از خواسته های روحانیت حاکم و حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اختیار آن ها قرار داد. اگر کودتا موفق می شد که بختیار به آرزوی دیرینه اش رسیده بود و حامیانش و بویژه صدام که پول و امکانات در اختیارش گذاشته بود، حد اقل قسمتهایی از ایران نصیبش می شد. در تاریخ ۵۹/۴/۱۸ که قرار بود، کودتای نوژه عملیات خود را آغاز کند، مسنولین خنثی سازی عملیات در شب و روز کودتا، آنرا خنثی ساختند، تا تاریخ ۳۱ شهریور ۵۹، که عراق به ایران حمله کرد. در این فاصله درست ۷۵ روز، علاوه بر کودتاچیان اصلی که در شب و روز کودتا، دستگیر شده بودند، روحانیت قدرت طلب که از ارتش نگران بودند، با در دست داشتن بهانه و دستگاه های بگیر و ببند و دادگاه های انقلاب، تحت عنوان ارتشیان کودتاچی به جان ارتش افتادند. هر ارتشی را که خواستند و به نحوی از آن ها نگرانی داشتند، دستگیر کردند. عده ای را در دادگاههای فرمایشی برق آسا اعدام کردند و عده دیگری را به زندان فرستادند، که با دخالت مستقیم بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا، حدود ۶۰- ۷۰ نفر از خلبانانی که در اهواز زندانی آیت الله جنتی حاکم شرع اهواز و در انتظار اعدام بودند، از زندان آزاد ساخت که این خلبانان آزاد شده در جبهه جنگ با فداکاری و رشادت و شهادت عده ای از آنها، حماسه ای کم نظیر ساختند.

صاحب این قلم در زندان با تعدادی از افراد درجه سه و چهاری که بعدها در رابطه با کودتای نوژه گرفتار و زندانی شده بودند، هم بند شدم. بعضی آنها از قصه هائی که برایم تعریف می کردند که هم خنده دار و هم از بی در و پیکر و بی حساب و کتاب بودنش حکایت می کرد و من به این نتیجه رسیدم: که این کودتای به این آبکی، فقط به منظور تخریب ارتش و برای حمله عراق به ایران تدارک دیده شده بود. خلاصه، این کودتا بهترین زمینه را برای حمله صدام به ایران فراهم آورد. چنانکه بعد از این کودتا بختیار و صدام به این خیال که ایران داری ارتش لایقی که بتواند عمل کند نیست و برق آسا می توانند در عرض چند روز، حداقل در بخشهای مهمی از کشور حکومت را ساقط و خود تشکیل حکومت دهند، به ایران حمله کرد. اما نه بختیار و نه صدام، عاجز از برآورد نیروی نهفته در همان ارتشی که به حساب آنها متلاشی شده بود، بودند که وقتی آزادی و استقلال عمل را در خود یافتند، از خود معجزه خواهند ساخت. و کار بس بزرگ و شگرفی که بنی صدر با ارتشیا کرد، همان بیدار کردن نیروی نهفته آزادی و غرور استقلال در عمل برای حفظ و حراست از میهن خود بود. به همین علت اینجانب در تاریخ سه شنبه ۸ مهرماه ۱۳۵۹ درست ۹ روز پس از حمله همه جانبه هوائی، دریائی و زمینی عراق به ایران که ارتش جلوی پیشروی عراق را گرفت و آن را متوقف ساخت، در سرمقاله «اگر ارتش نبود...» بعضی نکات را سربسته یادآور شدم:

«بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در طول ۱۸ ماهی که از پیروزی انقلاب می گذرد، بعضی از گروهها و سازمانها انحلال ارتش را خواستار بودند. این گروههای سازمان یافته، تا توانستند بر علیه ارتش جمهوری اسلامی ایران عمل کردند و در خط انحلال ارتش کوشیدند که طبعاً هدفشان سپردن کشور و حفظ و حراست از مرزها و.... بدست این گروهها که در عمل بخاطر ناتوانی و بیگانه بودنشان با ملت، افتادن در دام بیگانگان را در پی داشت.»

گروهها و کسان دیگری نیز به تضعیف روحیه و هرج و مرج در ارتش پرداختند،... ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز این راه و روش حر را انتخاب کرد و در آزمایش تاریخی خویش چه سربلند و پیروز در پیشگاه ملت مسلمان ایران و چه آزاد و رستگار در نزد خداوند. «(۲۱۳)

باز در ۱۶ فروردین ۶۰ که حزب جمهوری اسلامی با پشتوانه پشت پرده و ضمنی آقای خمینی به جد در صدد انحصار قدرت برآمده بود، در سر مقاله «روش حل اختلاف» به نکاتی که برای دست اندرکاران و حتی مردم حاضر در صحنه، روشن بود، اشاره کردم و از جمله نوشتم:

«چگونه ممکن است کسانی مواضع سیاسی اتخاذ کنند که با عقیده آنها در رابطه نباشد. اینستکه: آنهایی که می گویند و یا می گفتند ارتش باید منحل شود و آنهایی که می گفتند باید تقویت شود و محتوایش تغییر کند، آنهایی که می گفتند حل مسائل مورد اختلاف با چماق غیر ممکن است و آنهایی که می خواهند از طریق چماق حل اختلاف کنند... آنهایی که استبداد عادل را قبول دارند و آنهایی که زور را از ترس مورد انکار قرار می دهند. آنهایی که مارکسیسم را علم می پندارند و آنهایی که توحید را عامل حیات و حرکت می دانند و آنهایی که تضاد را سبب تکامل می شمرند و آنهایی که انحصار طلبی می کنند و آنهایی که کوشش می کنند همه را فعال و خلاق در سرنوشتشان بگردانند...و...و...بالاخره همه موضعی که اتخاذ می شود بر اساس همان تفکری است که انسان درست و یا غلط بدان رسیده است و بحث آزاد بهترین وسیله برای تصحیح نادرستی هاست. بنابراین بحث در اساس و پایه هائی که منجر به اتخاذ آن اعمال می شود و راه حل های سیاسی را بدنبال دارد، ارجحیت دارد. پس بر گروهها و دسته ها، احزاب و صاحبان نظر است که در این بحثها شرکت کنند و آمادگی خویش را اعلام دارند تا ترتیب کار داده شود. حل اختلاف در روش قرآنی بیان اقوال و انتخاب آزاد آنست. « (۲۱۴) در اینجا لازم است دو نکته توضیح داده شود:

۱- استبداد صالح یا استبداد ملی از گفته های آقای دکتر بهشتی و طرفداران ایشان بود. در این رابطه آقای حسین خمینی گفت: «البته اینها عده ای هستند که تحلیلی که از اسلام می کنند، تحلیلی است که طبق آن عقیده اشان این است که مکتب بصورتی باید حاکم بشود که "استبداد" هم در کنارش باشد. یعنی همانکه می گویند "دیکتاتوری صالحه" در حالیکه نمی دانند که دیکتاتوری هیچوقت نمی تواند صالح باشد. درست مثل اینکه بگویند: "دزدی صالح" و یا "فسق و فجور صالح". پس دیکتاتوری صالح هم معنایش همین است. و آقای بنی صدر قولاً و عملاً ثابت کرده است که تحلیل از اسلام بدین نحو را قبول ندارد و با "دیکتاتوری صالحه" مخالف است.» (۲۱۵)

۲- بحث انحلال ارتش، بعد از پیروزی انقلاب برای اولین بار توسط مجاهدین خلق و گروههای چپ و بویژه مجاهدین، به طور جد به میان آورده و به آن

دامن می زدند: که این ارتش طاغوتی است و در خدمت امپریالیسم و عامل آن شاه قرار داشته و دست به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ زده و... باید منحل شود. هدف این بود که پس از انحلال ارتش میلیشیای خود را جانشین ارتش سازند و بدینترق قدرت را قبضه کنند. بعد از انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۵۸ و شکست سخت حزب جمهوری اسلامی در انتخابات ریاست جمهوری از بنی صدر و بعد از آنکه فرماندهی کل قوای مسلح به ایشان واگذار گردید و توانست با بیدار کردن انگیزه و روحیه دادن به فرماندهان ارتش و آگاه کردنشان به استعداد خود و دادن مسئولیت به خودشان، ارتش را بازسازی و فعال کند، و محبوبیت وی در بین نیروهای مسلح روزافزون شد، حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پیشنهاد انحلال ارتش را مطرح کردند. در غیاب آقای بنی صدر طرح را برای بحث و تصویب به شورای انقلاب برده که در شورای انقلاب مرحوم مهندس بازرگان به آنان گفته بود که با این طرح شما دارید کودتا می کنید و اگر می خواهید سر رئیس جمهور را ببرید، اقلاً بگذارید خودش هم باشد.

طرح را آقای بهشتی به بهانه جلوگیری از تکرار کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به شورای انقلاب برده بود که بموجب آن طرح هیئتی مرکب از نمایندگان " کمیته های انقلاب، سپاه پاسداران و دادگاههای انقلاب تشکیل می شد و این هیئت مسئولیت تصفیه کامل ارتش تا مرحله انحلال و ادغام آن در سپاه پاسداران بطوریکه ارتش بطور کامل در اختیار سپاه در آید را بعهده داشت. آقای بنی صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا پس از بازگشت به تهران و اطلاع از طرح، در نامه ای بتاريخ ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ همراه با اصل طرح آقای خمینی را در جریان می گذارد: « یک سر این حادثه سازیها، در گردانندگان سپاه انقلاب است. اینها چگونه خود فریب خورده اند و افراد سپاه را فریب داده اند؟ یک نظر وهم آمیز که در پیشنهادی که برای تصویب در شورای انقلاب (در غیاب اینجانب) تهیه شده بود، آمده است و آنرا بحضور فرستادم...» (۲۱۶)

در هر حال بنی صدر، در خرداد ۵۹، مانع از طرح انحلال ارتش و ادغام آن در سپاه گردید، اما همچنانکه گفته شد. کودتای نوژه فرصت خوبی برای تضعیف ارتش در اختیار حزب جمهوری و روحانیت حاکم گذاشت.

روحانیت بی دین بی وفا به عهد و پیمان و قدرت طلب، چنان سرمست انحصار قدرت شده بود که برای قبضه کردن قدرت، از هر وسیله مشروع و نامشروعی

و بویژه دروغ گفتن و ساختن بنام دین کوچکترین نگرانی به خود راه نمی داد. به همین علت در همین یک فقره کودتای نوژه چندین و چند دروغ برای بنی صدر، بعد از کودتای خرداد ۶۰ ساختند. بخشی از تیم خنثی سازی کودتای نوژه، از یگان حفاظت ریاست جمهوری که مسئولیت آن بعهدہ سرهنگ دلشاد تهرانی بود، را به عهده داشت.

بعد از اطلاع ریاست جمهوری و فرمانده کل قوا از جریان کودتا، سرهنگ دلشاد تهرانی، از طریق نفوذی فرستادن در داخل تیم کودتاچیان، و با خبر شدن از کم و کیف کار و روز عملیات، طرح خنثی سازی آن به عمل آمد و کودتا را در نطفه خفه کردند.

این روحانیت بی دین و تشنه قدرت طلب، از سرهنگ دلشاد تهرانی دو شخصیت متضاد به دست داده اند. اولی زمانی است که هنوز سرهنگ دلشاد تهرانی در اختیار آنان قرار نگرفته و لازم می بیند که چون سرگرد دلشاد تهرانی فرماندهی یگان حفاظت بنی صدر را به عهده داشته وی را بکوبند، تا در نتیجه بنی صدر کوبیده شود. در اینجا انواع و اقسام اوصاف رذیله را به او نسبت می دهند و چنین شروع می کنند:

« ج - سرگرد دلشاد تهرانی - پس از سرهنگ فرسنداج به فرماندهی گارد گماشته شد. این آقا دلچسب تر از سرهنگ بود، چون ظاهری آراسته و متدین و باطنی بس آلوده و ناهنجار داشت...» (۲۱۷)

شخصیت دومی که از دلشاد تهرانی به دست می دهند زمانی است که ظاهراً او در خدمت آنها قرار گرفته است و بعد از قتل شهید دکتر کاظم سامی در ۲ آذرماه سال ۱۳۷۶، بطوریکه نقل می کردند از آقای تهرانی خواسته شده است، همانطوریکه کودتای نوژه را کشف کرده است، قاتل دکتر سامی را نیز پیدا بکند و نشان دهد که دولت در این قتل دست نداشته است و وعده خلعتی نیز به او می دهند. آقای تهرانی دست بکار می شود، اما محتوای پیام را که می گوید: با پیدا کردن قاتل دکتر سامی نشان دهد که دولت در قتل دست نداشته است را بدرستی دریافت نمی کند و با پیگیری و جدیت کار تحقیق را پی می گیرد و سرانجام دو هفته بعد از قتل دکتر سامی، هنگامیکه سرخ اصلی را کشف می کند در پشت میز کارش به ضرب گلوله وی را به قتل می رسانند و همانروزها شایع کردند که وی در اطاق کارش با اسلحه کمری خود، خودکشی کرده است و برای ختم غائله بدینگونه از زحمات وی قدردانی کردند. و در ۱۷

آذر ۷۶، روز جمعه را ختم وی اعلان کردند. (۲۱۸) در اعلان ختمی که از طرف اطلاعات، بعد از خودکشی و یا خودکشی کردنش، به مطبوعات داده شده بود، وی را شخصی عاشق و دلسوخته امام و نمونه بارز یک نظامی انقلابی و برحذر از مادیات و ... معرفی می‌کنند:

« سرهنگ دلشاد تهرانی، افشاء کننده کودتای نوژه درگذشت. سرهنگ تهرانی از افسران دلسوز متعهد و از جان گذشته ژاندارمری بود. یکی از همکاران او در گفتگویی با خبرنگاری جمهوری اسلامی در مورد تعهد کاری و خصائل اخلاقی وی اظهار داشت: پایبندی و ارادت او به اسلام و انقلاب زبانزد همه بود و در اجرای وظایف کمترین اغمازی روا نمی‌داشت. وی تأکید کرد سرهنگ تهرانی در همین حال با اخلاق حسنه خود محیط کاری را آکنده از صفا و صمیمیت کرده بود. کشف و افشای کودتای نوژه از بارزترین فعالیت‌های مرحوم سرهنگ تهرانی طی دوران خدمتش بوده است وی در جبهه های جنگ تحمیلی حضور فعال داشت و در چند نوبت نیز مجروح شد. سرهنگ دلشاد تهرانی عاشق دلسوخته حضرت امام و نمونه بارز یک نظامی انقلابی و وطن دوست بود. .. » (۲۱۹)

کمی از اصل موضوع که کودتای نوژه است دور شدم و به آن باز می‌گردم. افسران اغفال شده که خود را «نجات قیام بزرگ ایران» یا «نقاب» می‌نامیدند، قصد داشتند که افسران تیم عملیاتی با عوامل درونی و بیرونی خود در ارتباط بودند، ابتدا، پایگاه «نوژه» (۲۲۰) تسخیر و پس از به تصرف درآوردن پایگاه و هواپیماهای نظامی، به تهران حمله کرده و پس از بمباران اهداف تعیین شده با نیروهای نظامی دیگر خود افراد مورد نظر را به قتل رسانده و مکانهای مورد نظر را تصرف و پس از فتح تهران، از تلویزیون و رادیو شورای نظامی، حکومت نظامی اعلان کرده و پس از برقراری آرامش، حکومت قانونی مشروطه را اعلان و بختیار به عنوان نخست وزیر، کشور را اداره کند. اگر یک چنین کودتائی به وقوع می‌پیوست، چقدر انسان کشته می‌شد، برای بختیار و سایر دست اندرکارانش نظیر ژنرال اویسی، صدام، ... مهم نبود؟!

پس از این مختصر در مورد کودتای نوژه (۲۲۱)، در اینجا به چند نمونه از اسناد تازه آزاد شده وزارت خارجه بریتانیا توجه کنید:

لرد پیتر کرینگتون وزیر خارجه بریتانیا در یک گزارش سری به تاریخ ۲۳ اوت (اول شهریور) با نام بردن از داوود آلیانس بازرگان یهودی ایرانی تبار که

شرکت تجاری در منچستر دارد، به عنوان "یار سیاسی نزدیک بختیار" از درخواست آلیانس از مقامات بریتانیا در جهت واسطه شدن برای جلب همکاری حکومت صدام حسین در عراق با بختیار یاد شده است. (۲۲۲)

جولیان ایمری معاون سابق وزارت خارجه و نماینده بانفوذ و پرسابقه آن کشور که یکی از علاقمندان و حامیان بختیار در بین سیاست ورزان بریتانیایی است، در نیمه آگوست (اواخر مرداد) در پاریس با بختیار دیدار کرد.

در این دیدار بختیار مدعی شد که «رژیم خمینی بیشتر از چند ماه دیگر نمی‌تواند دوام یابد و چند گروه کمونیست و جدایی طلب آماده در دست گرفتن قدرت هستند.»

در ادامه این گفتگو، بختیار از احتمال انجام یک کودتا از جنوب کشور و بازگرداندن سلطنت به ایران به وسیله به تخت نشاندن رضا پهلوی ولیعهد صحبت کرد. (۲۲۳)

در همین دیدار بختیار بار دیگر از ایمری نیز خواست تا میانجی جلب حمایت حکومت صدام حسین در عراق از تلاش وی برای سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران شود.

در ملاقات لرد جرج براون با صدام با اشاره به امکان همکاری‌های بختیار و حکومت عراق، خواهان همکاری بغداد و بختیار علیه حکومت اسلامی ایران شد (۲۲۴)

به گفته ایمری، عراقی‌ها به بختیار و اویسی پیشنهاد کمک داده‌اند و صدام حسین شخصا به این موضوع اظهار علاقه کرده است. برادر صدام [برزان ابراهیم حسن التکریتی] رئیس سازمان امنیت [عراق] دستور کمک داده است. و به بختیار پیشنهاد گشایش دفتری در بغداد داده شده و اویسی بر این گمان است که اکنون می‌تواند گروه‌های کماندویی به داخل ایران بفرستد. (۲۲۵)

در روز ۲۴ مارس (چهارم فروردین)، داوود آلیانس، در نیویورک با پارسونز که به تازگی نماینده دائم بریتانیا در سازمان ملل شده بود، مدعی تماس‌های گسترده بختیار در ایران و آماده شدن مقدمات بازگشت او به ایران شد. نتیجه گیری پارسونز درباره دیدارش با آلیانس این بود که: بختیار به این نتیجه رسیده که احساسات ضد خمینی در سراسر ایران در حال گسترش است و لحظه سرنوشت چندان دور نیست. پارسونز تاکید کرد: ظاهرا بختیار پول

زیادی برای این عملیات دارد. صحبت‌هایی در باره فوران نعمت عراقی شده و آلیانس از کمک اسرائیلی‌ها به بختیار هم صحبت کرده است. (۲۲۶)

دیدارهای آلیانس به نیابت از بختیار با مقامات بریتانیایی همچنان ادامه می‌یافت. روز ۱۹ ژوئن/ ۲۹ خرداد، دیوید میرز رئیس بخش خاورمیانه وزارت خارجه به درخواست اضطراری آلیانس با او دیدار کرد. این دیدار به دنبال دیدار بختیار با آلیانس انجام شد.

آلیانس تاکید کرد که بختیار هم اکنون در پول غلت می‌زند و آماده برای اقدام است. او یک سازمان در ایران و سه ایستگاه رادیویی دارد، یکی به صورت سیار مستقر و فعال در اطراف تهران، یکی در عراق و یکی در جایی دیگر.

ادامه این دیدارها به سفر آخر ژوئن (اوایل تیر) جولیان ایمری و پیتر تمپل موریس، دیگر عضو ارشد آن زمان حزب محافظه کار در پارلمان بریتانیا به پاریس و دیدار طولانی و جداگانه آن دو با اویسی و بختیار منجر شد. ایمری و تمپل موریس گزارشهایی از این دو دیدار تهیه و به مقامات بریتانیا ارسال کردند. این دیدارها در فاصله‌ای کمتر از دو هفته قبل از شکست کودتای نوژه در ایران صورت گرفته بود.

ایمری درباره بختیار و دیدارهایش با صدام حسین چنین نوشته است: «بختیار هم تماس نزدیکی با عراقی‌ها برقرار کرده و یک یا چند ملاقات دوستانه هم با صدام حسین داشته است. قدردانی بختیار از نیات صدام حسین، واقعا همانند اویسی است.» (۲۲۷)

در ادامه این گزارش همچنین از گروهی به نام «نقاب» [نجات قیام ایران بزرگ] یاد شده که دارای یک شورای پانزده نفره در داخل ایران بوده و در زمان ارسال این گزارش مدعی شده بود که در حال تدارک بازگرداندن بختیار به ایران طی سه ماه آینده است. (۲۲۸)

این تلاش را می‌توان به ماجرای نوژه نسبت داد، چرا که همین گروه مسئولیت کودتای نوژه را نیز برعهده گرفت که در ۱۸ تیر/ ۹ جولای و در فاصله گفتگوی ویتلی با خادم و دیدار ویتلی با گری‌یه، خنثی و با شکست مواجه شده بود. (۲۲۹)

اینها بخشی از اسناد وزارت خارجه انگلیس در رابطه با کودتای نوژه که بختیار با همکاری ژنرال اویسی و با مشورت و راهنمایی خارجی‌ها و کمک مالی آنها و بویژه صدام حسین و کشورهای خلیج، به آن دست زده بود. شاهد

از غیب رسید و آقای دکتر منوچهر رزم آرا وزیر بهداری و دوست صمیمی بختیار در مصاحبه با تلویزیون جهانی پارس در مورد سؤال مجری تلویزیون از پولهای دریافتی بختیار بود. وی فهرست کمک و پولهای که بختیار از منابع مختلف دریافت کرده را به شرح زیر اعلام کرد:

«اولین کسی که به بختیار کمک کرد شادروان نصرالله رشیدیان بود. ۵۰۰ هزار دلار. والاحضرت اشرف ۵۰۰ هزار دلار یا ۷۰۰ هزار دلار. خیامی ۷۰۰ هزار دلار. عربستان سعودی ۳ یا ۴ میلیون دلار. عراق در حدود ۶۰ میلیون دلار. کویت یا قطر، یکی از این‌ها؟» در مورد کویت و یا قطر رقم مشخصی را معین نکرد. (۲۳۰)

توضیح: اشرف پهلوی و نصرالله رشیدیان باتفاق برادرش از عاملین کودتای ۲۸ مرداد بودند، وی در دنباله همین مصاحبه می‌افزاید که بختیار و ما [اعضای هیئت دولت بختیار] به دیدار پادشاه عربستان به آن کشور رفتیم. در دیدار با پادشاه و ولیعهد عربستان به هر یک از ما بنا به موقعیت و شخصیت خود فرد، به هر یک از ما یک کیف سامسونت هدیه دادند که وقتی آن را باز کردیم همگی پر از دلار بود. نظیر آنچه بعضی وقتها آن را در فیلمها مشاهده می‌کنیم. ما همگی آن دلارها را به حسابی در اروپا واریز کردیم. البته اسناد و مدارک زیاد دیگری از آمریکائی‌ها و مصاحبه‌های بختیار در دست است که در بخش بعدی به بعضی از آنها فهرست وار پرداخته خواهد شد.

ب- همدستی و تشویق صدام به جنگ علیه ایران

از آنجا که کودتای نوژه یکی از زمینه‌سازهای حمله نظامی عراق و با همدستی بختیار به ایران به وقوع پیوست، فقط به بخشی از فهرست اسناد و اطلاعات خارجی‌ها پرداخته خواهد شد و در پایان هم، گفته‌های بختیار خواهد آمد. پژوهشگران و علاقه‌مندان می‌توانند از جمله به اسناد زیر مراجعه کنند:

۱- توماس.ام.دالی، جنگ دیرپای خلیج فارس، نشریه ماهانه نیروی دریایی آمریکا، ۱۹۸۵.

۲- لوموند دیپلماتیک ژوئیه ۱۹۸۵.

۳- آژانس فرانس پرس AFP آوریل ۱۹۸۱: «طبق نوشته روزنامه لوموند، سرویسهای اطلاعاتی امریکا تاکید کردند که حکومت بغداد به گروههای نظامی اجازه داده که در خاک عراق برای سرنگونی رژیم ایران تشکیل شوند. اکثر این گروهها وابسته به شاپور بختیار هستند.»

۴- آژانس فرانس پرس AFP ۱۹ ژوئن ۱۹۸۰: «و کماندوهای ایرانی طرفدار بختیار که از عربها و کردها در عراق تشکیل شده اند، عملیات خرابکاری در ایران را انجام می دهند. این کماندوها به موازات نیروهای ژنرال اویسی عمل می کنند. اما به قول یکی از نزدیکان شاپور بختیار، بین دو گروه عملا همکاری وجود ندارد. شاپور بختیار در یکسال اخیر چندین بار به عراق مسافرت کرده و یک ایستگاه رادیویی در آنجا تشکیل داده است.»

۵- آژانس فرانس پرس AFP ۸ جولای ۱۹۸۰: «شاپور بختیار در مصاحبه با رادیو فرانسه اعلام کرد که عراقی ها از آنجا که منافع مشترک داریم به من کمک می کنند. شاپور بختیار از عراقی ها که بر خلاف شیخ نشینها علیه رژیم ایران موضع گرفته اند تجلیل کرد.» و مجله پاری ماچ، ۲۱ اکتبر ۱۹۸۳

۶- روزنامه لوموند ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱: «ستاد مشترک ارتش عراق قرار بود در عرض کمتر از یک هفته خوزستان- به قول عراقیها عربستان- را اشغال کند و کردها مناطق کردنشین را در دست بگیرند و روز ۵ اکتبر در اهواز شاپور بختیار حکومت آزاد تشکیل دهد.» و لوموند ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰. اطلاعات و توضیح بیشتر در مورد برخی از اسناد ذکر شده در بالا و اسناد دیگر به مقاله دکتر محمود دلخواسته: «بختیار: اسطوره و واقعیت و سوزاندن فرصتی تاریخی»، (۲۳۱).

گفته های خود بختیار

بختیار به خیال واهی که اعمال و کردارش و اسناد و مدارک گفتگوهایش با خارجی ها و همکاری هایش با آنها و کمکهای مالی که به وی شده است، افشا نخواهد شد، و از دید جهان و تاریخ و ملت ایران پنهان خواهد ماند، از یکطرف و برای فرار از عذاب وجدانی که در اثر همکاری با صدام حسین در حمله به ایران و تجزیه کشور و قبل از آن در راه انداختن کودتای نافرجام

نوژه به او دست داده است، از طرف دیگر، به دون ارائه سند و مدرکی این و آن را متهم می کند، و به دروغ توسل می جوید. وی در مورد قرارداد الجزایر از جمله می گوید: «هیچ کس نمی توانست از این بابت راضی و خشنود نباشد، جز خمینی که این قرارداد را، فقط به این بهانه که تحت نظارت شاه بسته شده است، حاضر نبود بپذیرد.» (۲۳۲)

در صورتی که صدام، قبل از شروع حمله، قرارداد الجزایر را در مقابل تلویزیون و دیدگان گزارشگران داخلی و خارجی، پاره کرد. باز در فراز بعدی و به قصد پوشاندن اعمالش، در عین اعتراف به مذاکرات خود و نمایندگانش با دولت عراق، با هم در جستجوی وسائل سرنگونی جمهوری اسلامی را فراهم آوردند، اما در اینجا دروغی را عنوان می کند که مرغ پخته را به خنده وا می دارد:

« در خارج هم دستهای پنهانی در کار بود که دو رقیب را به میدان جنگ بکشاند... قبل از آغاز جنگ من با دولت عراق مذاکرات و گفتگویی داشتم. خود آنها با نماینده من تماس برقرار کردند. من مداوماً آنها را از جنگ علیه ایران، برحذر داشتم. وقتی فضا برای آنان دیگر قابل تنفس نبود باز به آنها پیشنهاد کردم که خمینی را منزوی کنند و از این راه وسائل سرنگونی اش را فراهم آورند.» (۲۳۳)

بختیار با وجودی که اذعان دارد که « در خارج هم دستهای پنهانی در کار بود که دو رقیب را به میدان جنگ بکشاند»، آشکار نمی کند که این دستهای پنهانی که در خارج صدام را ترغیب به جنگ می کرد، چه کسانی بوده اند. آیا به غیر از دستهای خود و دوستان غربی و عربی اش، چه دست دیگری بوده است؟ با وجودی که تمامی دنیا اذعان دارند که عراق آغاز کننده حمله بوده است، وی ایران را آغاز کننده جنگ و حمله به عراق معرفی می کند: « از طرف دیگر در نیروهای مسلح، که تمام دلایل لازم را برای متفر بودن از خمینی داشتند، زمزمه اعتراض بلند شده بود. کمرشان شکسته بود، توهین دیده بودند، متلاشی شده بودند و فقط به این دلیل هنوز وجود داشتند که خمینی به آنها نیاز داشت... چون انهدام کامل ارتش غیر ممکن بود، پس می بایست به جبهه رود تا

نتواند به فکر مسائل دیگر باشد، ارتش، در این مرحله دیگر نمی توانست به اعلام بی طرفی بیندیشد!

این جنگی که فقط بخاطر مصرف داخلی به راه افتاد، مثل همه جنگ ها ابلهانه است، به خصوص علیه عراق که هرگز برای ما خطری محسوب نمی شده است چنانکه امروز هم نمی شود» (۲۳۴)

در این فراز چند دروغ وجود دارد:

۱- ایران آغاز کننده حمله به عراق بوده است.

۲- حمله ایران برای مصرف داخلی بوده است.

۳- صدام و عراق برای ایران خطری محسوب نمی شده است.

البته یک نکته درست در این گفته بختیار که « همه جنگ ها ابلهانه است »، وجود دارد ولی بختیار بهتر بود که قبل از کودتای نافرجام نوژه و همدستی با صدام در حمله به ایران، چنین چیزی به فکرش می رسید و خطور می کرد.

اگر به زعم بختیار در آن زمان، ارتشی ها از خمینی متنفر بودند، آیا در زمان حمله عراق به ایران، ارتش بهترین موقعیت را برای پیوستن ارتش به صدام و بختیار در اختیار نداشت؟

و باز برای اینکه بختیار گفته های خود را به کرسی حقانیت بنشاند، می نویسد: « امام، صدام حسین را " گنده گو"، "کافر"، " مأمور امپریالیسم"، می خواند و اظهاراتی از این قبیل می کرد: " صدام باید برود، باید عراقی ها خود سرنوشت خود را تعیین کنند... وظیفه هر مسلمانی است که علیه رژیم بغداد بجنگد و به مردم عراق کمک کند تا خود را از قید استثمار بعثی ها نجات دهند"». (۲۳۵)

بلی آقای خمینی همه این ها را گفته است، اما نه قبل از آغاز حمله همه جانبه عراق به ایران در تاریخ ۳۱ شهریور ۵۹، بلکه بعد از حمله عراق و در طول جنگ بوده است. اگر آقای بختیار و یا دوستانش همین امروز چنین گفته هائی را از آقای خمینی قبل از حمله اش و شروع جنگ با ایران، در مورد صدام آوردند، حق به جانب آنهاست و اگر نه از دروغسازی و دروغ پراکنی خود دست بردارند و بدانند که هرگز قادر نخواهند بود که تاریخ را به نفع خود تغییر

دهند، همچنانکه تا به امروز متولیان رژیم ستم شاهی و ولایت فقیه و قلم به مزدانشان با تمام امکاناتشان، نتوانسته اند، چهره رادمرد بزرگ ایران دکتر مصدق را لکه دار کنند. به فرض هم که آقای خمینی صدام را " گنده گو"، "کافر"، " مأمور امپریالیسم"، خوانده و... خوانده مگر با گفتن این حرفها می شود به کشوری حمله نظامی کرد؟ ما در دنیای زندگی می کنیم که چه در گذشته و چه امروز، بعضی از کشورها علیه بعضی دیگر مدام تبلیغ می کنند و از همین حرفها و بدتر از آن را به یکدیگر می زنند و جنگی هم مابینشان اتفاق نمی افتد. چقدر انسان باید از خود بیگانه باشد، که این همه دروغ را بر زبان جاری سازد و خجالت نکشد. این گفته بختیار که ایرانی « خیلی بی انصاف و خیلی پررو است» (۲۳۶) به راستی برآورده خود وی است. البته بختیار با قرار و مداری که با صدام داشته، که به محض تسخیر بخشهایی از ایران، حکومت بختیار تشکیل خواهد شد، برای بختیار خطری محسوب نمی شده است. در پایان این بخش این نکته را متوجه اهل خرد می کنم که- برای مصدق اجنبی اجنبی بود و بدست آوردن حکومت را با کمک اجنبی مهلکترین سم برای آزادی و استقلال کشور می دانست. اما بختیار با پول خارجی و نیروی نظامی صدام حسین کوشش کرد حکومت موقت در خوزستان تشکیل دهد.

(۲۳۷)

۸- بختیار و استفاده ابزاری از مصدق

بختیار در غالب موارد، از مصدق استفاده ابزاری می کرده و یا چون در پی کسب قدرت نخست وزیری بوده، از شناخت عمیق بینش راهنمای مصدق عاجز مانده است. برای روشن شدن این مسئله:

الف- اسناد سفارت

ب- دکتر بختیار از نگاه کتاب «یکرنگی»، «۳۷ روز...» و مصاحبه با ضیاء صدقی می پردازم:

الف- اسناد سفارت

در این قسمت، ابتدا به چند سند از سفارت آمریکا می پردازم و سپس به نتایج حاصله از اسناد بطور مختصر اشاره می شود.

۱- در تاریخ ۱۳۴۰/۳/۱۱، سفارت آمریکا گزارش می کند: «بختیار گفت زمان محمد مصدق به عنوان یک رهبر گذشته است ولی همیشه سمبل روح ملی گرائی کشور خواهد بود. او گفت اگر وی به نخست وزیری منصوب شود اولین اقدام او این خواهد بود که احترامات شخصیش را به مصدق در دهکده اش ابلاغ کند. مصدق متعلق به دوره دیگری بود و هیچ نقش فعالی در اداره مجدد کشور نخواهد داشت.» (۲۳۸)

۲- باز در همان تاریخ ۱۳۴۰/۳/۱۱، در مورد اینکه رهبر جبهه ملی چه کسی است؟ بختیار می گوید: «عملاً، هیچکس، هیچ کس در میان ما شرایط لازم برای نوع رهبری مصدق باشد، ندارد، یکی از ما ممکن است شرایط عالی داشته باشد، ولی در یک جنبه حیاتی ضعیف باشد، خود مصدق یک رهبر مؤثر نیست و دیگر نمی تواند باشد. حداکثر او می تواند مثل یک شخصیت روحانی عمل کند. البته او به مقدار زیادی از طرف مردم محبوب است. ولی در زمینه سیاسی واقعی او تمام شده است.» (۲۳۹)

۳- در مورد اینکه بختیار فرصت طلب است در تاریخ ۱۳۴۰/۹/۲۰ چنین آمده: «او احساسی برای حرکات پر زرق و برق دارد و زمانی گفت که اگر وی نخست وزیر شود، اولین اقدام او این است که سفری به خانه مصدق خواهد نمود. او یک فرصت طلب سیاسی است که از هیچ کوششی برای بوجود آوردن تصویر خودش [به عنوان رهبر] در میان طبقه کارگر مضایقه نکرده است.» (۲۴۰)

۴- و در مورد سوء استفاده بختیار از نام مصدق در تاریخ ۱۳۴۳/۲/۲۶ می گوید: «بختیار گفت که او با دکتر مصدق سمبل ملی گرائی مخالفت نخواهد کرد ولی

تلاش خواهد کرد که از او و برنامه هایش به نفع خود استفاده نماید. بختیار مصدق را یک خودپرست بزرگ توصیف نمود که نمی تواند موافقت نماید جبهه ملی در دست هر مرد دیگری بجز خودش سپرده شود. بختیار گفت که به جز برکناری رهبری محافظه کار جبهه ملی، هیچ اقدامی در مورد پیشنهادات اخیر مصدق تحقق نیافته است.» (۲۴۱)

بختیار، در مورد سیاست آمریکا در ۱۲/۴/۱۳۴۰، در مصاحبه با سفارت آمریکا از جمله می گوید: «من فقط در مورد منافع ایران در اینجا صحبت نمی کنم، بلکه همچنین در مورد بهترین منافع ایران و ایالات متحده و نیز بهترین منافع بشریت سخن می رانم. ما احساس کرده ایم که نیمه آزادی که به جبهه ملی داده شده است به سیاست جدید آمریکا بی ارتباط نیست، بنابراین مردم ما با نظر مساعدی به ایالات متحده می نگرند. دولت ما به خودی خود نمی تواند کاری انجام دهد، فقط با کمک شما. پس اگر احساس ما صحیح است پس نابخردانه خواهد بود که ایالات متحده به بازگرداندن ایالات متحده ایالات متحده دیکتاتوری نظامی کمک کند.» (۲۴۲)

۵- در ۱۱/۹/۳۲، سه ماه و اندی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، سفارت آمریکا گزارش می کند: «عدم فعالیتهای ضد آمریکائی، دکتر بختیار اظهار داشت که او و دیگر شخصیتهای حزب ایران اکنون به این نتیجه رسیده اند که حتی ملی گراترین دولتها در ایران بدون دوستی فعال یکی از سه قدرت بزرگ نمی تواند دوام داشته باشد. ثابت شد همکاری با انگلیسیها فاجعه آمیز است، و همکاری با اتحاد شوروی به معنای نابود شدن کشور خواهد بود. حمایت از ایالات متحده نمایانگر تنها امید ایران برای استقلال نسبی است. دکتر بختیار فقط ضمنی از سیاست جاری آمریکا در ایران انتقاد نمود.» (۲۴۳)

در ۱۳/ آبان/ ۱۳۴۳، شاپور بختیار در مذاکره با ماتین اف. هرز، کنسول امور سیاسی، در محل اقامت آقای هرز، چنین می گوید: «... بختیار سپس شروع به تحلیل منافع آمریکا در ایران نمود، و گفت که او فکر می کند منافع دراز مدت ایالات متحده در اینجا بوسیله ایجاد یک دولت جوابگو به

آرزوهای مردم که به درجاتی از آزادی سیاسی را مجاز خواهد نمود، به بهترین نحو فراهم خواهد شد. او خودش را یک طرفدار سلطنت توصیف کرد ولی سلطنتی که می خواهد ببیند که شاه سلطنت می کند و نه حکومت» (۲۴۴)

باز در همان تاریخ، شاپور بختیار در مذاکره با ماتین اف. هرز، کنسول امور سیاسی، در محل اقامت آقای هرز، چنین می گوید: «... بختیار سپس شروع به تحلیل منافع آمریکا در ایران نمود، و گفت که او فکر می کند منافع دراز مدت ایالات متحده در اینجا بوسیله ایجاد یک دولت جوابگو به آرزوهای مردم که به درجاتی از آزادی سیاسی را مجاز خواهد نمود، به بهترین نحو فراهم خواهد شد. او خودش را یک طرفدار سلطنت توصیف کرد ولی سلطنتی که می خواهد ببیند که شاه سلطنت می کند و نه حکومت» (۲۴۵)

توجه:

اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۰، احزاب سیاسی در ایران (۱)، از صفحه ۱۰۵ تا ۱۹۸، از گفتگوهای بختیار با مقامات مختلف سفارت آمریکا و نیز وضعیت مختلف وی را گزارش می کند. این گزارشها در دو قسمت تنظیم شده است. قسمت اول که از صفحه ۱۰۵ تا ۱۷۹ را اشغال کرده از ۱۳۳۱/۸/۱۹ شروع می شود و تا تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۴۶ خاتمه پیدا می کند. قسمت دوم که از صفحه ۱۸۰ تا ۱۹۸ را در بر می گیرد، از تاریخ ۱۳۵۷/۷/۴ شروع می شود و تاریخ ۵/۱۱/۵۷، خاتمه می یابد. در ضمن متن انگلیسی آنها نیز در همین کتاب همراه و قابل دسترسی است.

از خلال این اسناد علاوه بر اینکه مشخص می شود که بختیار استفاده ابزاری از مصدق کرده، چند نکته ملموس دیگر قابل درک و استنتاج است:

- ۱- معلوم می شود، از همان دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، به بعد دکتر بختیار به فکر رسیدن به مقام نخست وزیری و دستیابی به آن بوده است.
- ۲- دستیابی به دولت و نخست وزیری بدون کمک و حمایت آمریکا میسر نیست.

۳- تز موازنه منفی دکتر مصدق، قابلیت عملی ندارد و باید با موازنه مثبت که موازنه قدرت است عمل کرد.

۴- برای رسیدن به قدرت، به جای مراجعه به مردم خود، مرتب با سفارت در ارتباط بوده و اطلاعات و راهنمایی هائی برای حفظ منافع ایران و آمریکا به آمریکائی ها می داده است.

۵- کودتای ۲۸ مرداد، سازمان سیا که حکومت ملی دکتر مصدق را سرنگون کرد، نادیده گرفته شده است. و انگار آمریکا در آن نقشی نداشته است. با توجه به نکات فوق که کاملاً در خلال اسناد مشهود است، نشان دهنده این نکته نیز هست، که بختیار از شناخت عمیق بینش راهنمای مصدق عاجز مانده است. و یا اینکه آن را برای رسیدن به پست نخست وزیری و دستیابی به دولت امکان پذیر نمی دیده است.

با توجه به اسنادی از سفارت آمریکا که در فوق آمد، باید آفرین گفت، به هوش، درایت و زیرکی مصدق. زیرا او در تبعیدگاهش در احمد آباد، در سالهای بعد از کودتا و بویژه سالهای ۳۹ تا ۴۲ با شناخت عمیقی که داشت، دریافته بود که سران جبهه ملی هدفشان عمل کردن در چهارچوب منافع ایران و آمریکا است، و مصدق و پیشنهادهایش مانع چنین سیاستی است، بدین علت وقتی نوشت که «اساسنامه و آئین نامه جبهه ملی طوری تنظیم نشده که ملت ایران بتواند از آن استفاده نماید و کاری که صورت می گیرد زیر نظر عموم احزاب و دستجات باشد» (۲۴۶) و پیشنهاد تغییر اساسنامه جبهه را ارائه داد تا جبهه از حالت چند شخصیت سیاسی خارج شود و مرکزی برای همه احزاب و دسته جات و گروه ها باشد و در تعریف جبهه نوشت: «جبهه ملی مرکز احزاب و اجتماعات و دستجاتی است که برای خود تشکیلاتی دارند و مرامی جز آزادی و استقلال ایران ندارند» (۲۴۷) که در صورت پذیرش چنین پیشنهادی، مدیریت و رهبری جبهه از دست عده ای شخصیت سیاسی خارج و در دست نمایندگان احزاب، گروهها و دستجات و انجمنها قرار می گرفت، مورد مخالفت قرار گرفت. و چون اینان اهل مبارزه ای جدی علیه حکومت کودتا نبودند و مشاهده

کردند، که مردم و بویژه دانشجویان داخل و خارج رهبری مصدق را رها نخواهند کرد، جبهه را بکلی تعطیل کردند. مصدق علت بی عملی جبهه را که نتوانست قدمی برای مملکت بردارد، صریح و آشکار نوشت: «انتخاب اعضای شورا که بعضی عضو اجتماعات بودند و اکثریتشان در هیچ اجتماعی نبودند. خلاصه اینکه اعضای شورا نه مسئول بودند و نه جمعیتی داشتند که پشتیبانشان باشد و بعضی از اشخاص منفرد که وارد شورا شده بودند مقصودشان این بود وقت خود را در یک اجتماع بگذرانند و برخی دیگر مأموریت داشتند که در کار جبهه نظارت کنند و گزارش خود را به جاهای لازم برسانند و به همین جهات بود که جبهه ملی نتوانست کوچکترین قدمی در راه مصالح مملکت بردارد.» (۲۴۸)

وقتی از بختیار پرسیده می شود که «نظر شما راجع به مخالفت دکتر مصدق با ساخت و بافت جبهه ملی چیست؟» بعد از توضیح نکاتی می گوید، «... پس مقصودم این است که مرحوم مصدق راجع به جبهه ملی بعلت همین موضوع یک مقداری بعلت اینکه خیال می کرده بود که سر پیری می خواهند او را کنار بگذارند.» (۲۴۹) با توجه به اسناد ذکر شده و واقعیت آن دوران این مسئله خیال نبود و یک واقعیت بود. کنار گذاشتن نه به معنای احترام نگذاشتن به مصدق، بلکه از او می خواستند که مانع سیاست مورد نظر آنها که همکاری در چارچوب منافع ایران و آمریکا است، نشود و از سیاست کنار بکشد و از او می خواستند که به نقش خود خاتمه دهد. در سنوآل بعدی صدقی از بختیار، این نکته را کاملاً روشن می کند:

«س- ولی من تا آنجائی که نامه های دکتر مصدق را دیده ام، چون می دانید این نامه ها منتشر شده است، دکتر مصدق اصولاً به ساخت و تشکیلات جبهه ملی ایراد داشت و او معتقد بود که جبهه ملی می بایست که محل احزاب و سازمانها و سندیکاها یعنی در واقع نمایندگان این ها باشد نه تجمع دوستانی که خودشان از همدیگر دعوت کرده اند و به شورای ملی آمده اند؟» بختیار چنین پاسخ می دهد: «ببینید چگونه؟ به بنده بفرمانید که چگونه؟ بنده خودم می روم، حالا فکر کنید که شاپور بختیار هم اسمش نیست و توی هیچ حزبی هم هیچوقت نبودم. بنده می

روم ۲۰ نفر جمع می‌کنم و یک مرانامه ای مثل همه مرانامه های دنیا را به شما می‌دهم که بنده نیرو دارم و می‌خواهم به شما ملحق شوم. آخر این ترکیب هم که نمی‌شود.... می‌دانید بقول ناپلئون بناپارت که می‌گوید " آدم باید آخر عمر بتواند با زیبایی از صحنه بیرون برود" همین کار را دوگل کرد و خود بناپارت نکرد. آدم باید وقتی را در یک جریان رلش را بازی کرد بگوید که آقا من کارم تمام شد. حالا مصدق که محبوب اکثریت ملت ایران همیشه بوده و هست بنظر نمی‌بایست خودش توی این جریانات به ما دستور بدهد که بیایید این کار را بکنید و آن کار را نکنید. تازه این هم یک چیزی بود که فروهر نوشته بود و داده بود به متین دفتری و او هم به مصدق داده بود.» (۲۵۰)

ب- دکتر بختیار از نگاه کتاب «یک‌رنگی»، «۳۷ روز...» و مصاحبه با ضیاء صدقی

اگر استفاده ابزاری که دکتر بختیار از مصدق می‌کرد، تنها همان اسناد سفارت آمریکا بود، ممکن بود حد اقل، علامت سوال بزرگی در مقابل آن اسناد قرار داد. اما وقتی آن اسناد با گفته مستقیم خودش تطابق پیدا می‌کند، فهمیده می‌شود که نظر واقعی بختیار نسبت به مصدق همان‌ها بوده است که از سفارت آمریکا گزارش شده است.

بختیار به جای انتقاد از خود، علل شکست خود را به گردن این و آن می‌اندازد و حتی در انتقاد از مصدق نیز عباراتی چون ناآگاه از مسائل دنیا، بی‌توجه به مسائل حزبی و جامعه‌شناسی، ادعا کرده که: «دکتر مصدق هیچگاه نخواست و شاید نمی‌توانست یک مریبی سیاسی برای ملت ایران باشد به صورت یک آدم تشکیلاتی و حزبی باشد.» (۲۵۱)

«... با احترامی که - نه شخص من - افرادی مثل "نهره" مثل "عبد‌الناصر" نسبت به او [دکتر مصدق] داشتند، یک مردی نبود که آن‌طور که شماها خیال می‌کنید وارد به مسائل دنیای امروز باشد. مصدق پس از اینکه در دوره چهارم وکیل

مجلس بود، یعنی در حدود سال ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ تا رفتن رضا شاه خانه نشین شد. مثل اینکه به کلی از این تحول دنیا و مسائل دنیا، مابین دو جنگ بکلی برکنار بود و به مسائل کارگری یا حتی با مسائل سوسیولوژی (Sociologic = جامعه شناسی ن) و حزبی و اینها توجه نداشت. دکتر مصدق هیچگاه نخواست و شاید نمی توانست یک مربی سیاسی برای ملت ایران باشد به صورت یک آدم تشکیلاتی و حزبی باشد. « (۲۵۲) با توجه به زندگی سراسر پر تلاطم مصدق و اسناد و مدارک انکار ناپذیری که در این مورد وجود دارد، بر عکس قضاوت دکتر شاپور بختیار، دکتر مصدق هم مرد سیاسی بود و هم یک مربی باتجربه و با حسن نیت و هم یک رهبر سیاسی برای مردم.

با وجود این حرفها، اما بختیار که نمی تواند، اقدامات او را در تمام طول عمر از هر جهت نفی کند، می گوید: « بعد از فوت مصدق ما واقعاً مردی که شبیه به او باشد، یک مردی که دارای آن اراده باشد نداشتیم. البته من نمی خواهم راجع به مردی مثل مصدق مبالغه بکنم، نه، کج سلیفگی هایی هم داشت. گاهی افراط می کرد در بعضی چیزهایی که یک مرد بزرگ سیاسی در حد او نباید بکند. این را هم می گویم برای اینکه هیچوقت نگویند من مداح کسی هستم. ولی این مرد یک مرد استثنائی بود.» (۲۵۳) و یا وقتی که از وفاداری شاه نگران می شود، می گوید: « وفا داری من نسبت به پادشاه به کمال بود، نه به دلایل علایق شخصی، بلکه به دلیل آن که این وفا داری با اصولی که به آنها معتقد بودم و با یکرنگی ذاتی من منطبق بود. ولی من بیش از هر چیز از دسیسه ها هراس داشتم و می دانستم من در هر حال از مصدق قوی تر نیستم و او تا لحظه سقوطش با آنها دست بگریبان بود.» (۲۵۴)

نتیجه گیری

از دید برخی، گویی می توان راه حلی میانه برای نشان دادن بزرگی اندیشه و منش آقای بختیار جستجو کرد و آن اینکه مسئله بختیار را باید تا مقطع انقلاب

بررسی کرد و نه بعد از آن. اما این حرف مثل این است که بگوئیم شاه را تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد بررسی کنیم و کاری به مابعد آن نداشته باشیم و یا عابد و زاهدی که به عبادت خداوند مشغول بوده و بعد جنایت کار شده است را به همان زمان عابد و زاهد بودن وی قناعت کنیم. اگر چنین است آقای خمینی را هم باید تا مقطع پاریس نگاه کرد و به استقرار دیکتاتوری مطلقه فقیهی که بعد از سال ۱۳۶۰ پایه‌گذاری کرد کاری نداشته باشیم. مگر می‌شود که بخشی از دوران و شخصیت کسی را مورد مطالعه قرار داد و به بخش دیگر آن کاری نداشت؟ چنین چیزی غیر ممکن است. مگر می‌شود شخصیت بختیار را به دو نیم تقسیم کرد و به نیمی از آن کار داشت و نیم دیگر را نادیده گرفت. آیا این چنین روشی خود توهین به شخصیت وی نیست چرا که او را شخصیتی یکپارچه به حساب نمی‌آورد؟ آری در مورد دکتر بختیار من هم با بسیاری هم عقیده هستم که اگر ایشان بعد از پیروزی انقلاب دست به بعضی از اعمالی که به آنها اشاره رفت نرده بود، حتی من از آن بالاتر می‌گویم، اعمالی را هم که در دوران ۳۷ روزه نخست‌وزیری خود انجام داده را به نحوی می‌شد از آن چشم‌پوشی کرد و تمام اعمال گذشته ایشان با کم و زیادهايش قابل چشم‌پوشی بود. زیرا یکسری از اعمال بختیار: از قبیل تکروی، غرور بیش از اندازه به خود، به دنبال قدرت بودن، همه حق را به خود دادن، دیگران و همفکران خود را هم به حساب نیاوردن، خود را تافته جدا بافته از دیگران و حتی از رفقا و همفکران خود دانستن، نخبه‌گرا و الیت‌گرا بودن را ممکن است از آن چشم‌پوشی کرد. استفاده ابزاری از شخصیتها را هم می‌شود جزو اعمالی به حساب آورد که متأسفانه، بسیاری از سیاسیون ما نیز دچار چنین اعمالی با درجاتی کمتر و یا بیشتر هستند و گرچه اثر وضعی نامطلوب چنین اعمالی هم دامن خودشان را می‌گیرد و هم جامعه خسارت آن را باید بپردازد. اما از آنجا که اینها نوعاً بیماری عمومی اغلب سیاسیون ما است، همچنانکه از دیگران قابل بخشش است، دکتر بختیار را هم می‌شود با همان چشم‌نگاه کرد.

حتی انتقاد نکردن از اعمال نادرست، اشتباه و ندانم‌کاریهای خود را چون انتقاد از خود در بین جامعه ما نهادینه نشده و ما وحشت داریم که بگوئیم ای مردم! چنین و

چنان عملی را که من انجام دادم اشتباه بوده و من از بابت آن از شما مردم عذر خواهی می‌کنم و در تصحیح خود نیز می‌کوشم. انتقاد از اعمال و کردار نادرست بویژه در نزد عموم سیاسیون ما با کمال تأسف باید بگویم کسر شأن تلقی می‌شود، بعضی از سیاسیون هم که از خود انتقادی می‌کنند، آن انتقاد از خود را به نحوی تحویل جامعه می‌دهند، که آن نقطه قوتی برایشان تلقی گردد. با همه این وجود این نیز چون مسری همگان است، باز قابل چشم پوشی است. اما با پول و امکانات خارجی ها دست به کودتای نوژه زدن، و موجب کشته شدن بسیاری از افسران کشور را فراهم آوردن، و برای بازگرداندن آب رفته به جوی، با صدام حسین همدست شدن و مشوق صدام در جنگ با جمهوری اسلامی، چیزی است که نه با روش و منش مصدق همخوانی دارد و نه همدست شدن با کسی که فرزندان این کشور را به خاک و خون کشیده و در صدد تجزیه ایران بوده، از دید جامعه فراموش شدنی است که اگر بختیار دست به این اعمال دومی نزده بود، همه اعمال دیگر او، حتی تکرویش و بدون اطلاع دوستان جبهه ای خود نخست وزیری شاه را پذیرفتن و موجب تشنت و تفرقه در جبهه ملی شدن، از دید من قابل گذشت بود و وی به عنوان یک شخصیت ملی و مصدقی در حافظه تاریخی کشور برای همیشه باقی می‌ماند و آن اعمال گذشته پوشیده و یا رنگ می‌باخت و یا شاید محو می‌شد، حتی می‌توانست بعد از اینکه به خارج آمد و جمهوری اسلامی به دیکتاتوری تمام عیار تبدیل شد، نقش مهمی در جامعه ایفا کند ولی به خارجی متوسل شدن و تا مرز تجزیه ایران بوسیله صدام پیش رفتن، چیزی است که هیچگاه از حافظه تاریخی ملت ایران محو نخواهد شد. زیرا اسناد و مدارک محو نخواهد شد و تا زمان زمان است، همچنان باقی خواهد ماند. و ای کاش چنین نمی‌شد. با لختی توجه از راه عبرت به آنچه در این تحقیق آمده است، آیا چنین شخصیتی را پیرو مصدق خواندن ظلم به مصدق و خود نیست؟ و خدا داناتر است.

محمد جعفری ماریینی

نامه و پاسخ

درخاتمه نظر شما را به نامه دوست عزیزی که در ایران رساله را مطالعه و به نکته ای توجه کرده و به منظور دقیقتر کردن مطلب، نکته خود را طی نامه ای برایم ارسال کرده است، جلب می کنم. نامه این خواننده محترم و پاسخ اینجانب را در زیر ملاحظه خواهید کرد.

با سلام و آرزوی شادکامی
اول از همه باید بگویم که خسته نباشید، واقعا کار قوی ای کردید، ۷۰ صفحه با بیش از ۲۰۰ رفرنس عالی است. و اگر اقل سه چهار عکسی از روزنامه ها و اسناد در لابلای مطالب می آورید بهتر می بود و واقعا لازم هم بود. و اما در مطلب آمده است که: «مصدق و بختیار و کودتا با کمک و پول خارجی برای قدرت. برای مصدق اجنبی اجنبی بود؟ و بدست آوردن حکومت را با کمک اجنبی مهلکترین سم برای آزادی و استقلال کشور می دانست. اما بختیار با پول خارجی و نیروی نظامی صدام حسین کوشش کرد حکومت موقت در خوزستان تشکیل دهد». در رفرانس ارجاعی شما به نکته فوق چنین آمده است:

«۹- از جمله نگاه کنید به روزنامه لوموند ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱: "ستاد مشترک ارتش عراق قرار بود در عرض کمتر از یک هفته خوزستان- به قول عراقیها عربستان- را اشغال کند و کردها مناطق کردنشین را در دست بگیرند و روز ۵ اکتبر در اهواز شاهپور بختیار حکومت آزاد تشکیل دهد." و لوموند ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰»

رفرانسی که شما به آن ارجاع داده اید یعنی لوموند ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰ صحیح نیست و لوموند ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱ درست است و در ترجمه شما هم ایراد و اشکال وارد است. اینجانب با زحمت دوستی در پاریس توانستم به اصل روزنامه دسترسی پیدا کنم و روزنامه هم اکنون در کتابخانه ملی فرانسه موجود است و دوستی که با زحمت زیاد آن را یافته و همراه با ترجمه فارسی آن برایم ارسال کرده است را برای اطلاع شما ارسال کردم و همانطور که ملاحظه خواهید کرد ربط زیادی با بند فوق ندارد. و به نظر می رسد که این رفرانس

شما درست و دقیق نمی باشد. ترجمه روزنامه لوموند ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱ چنین است:

«طی تابستان، اپوزیسیون ایران مخفی نمی کند که نیروهای مستقر در عراق حمله خواهند کرد. حتی یک تاریخ هم مشخص شده است روز ۲۸ سپتامبر یعنی روز تولد شاه. هدف پروژه این است که قسمتی از خاک ایران آزاد شود و یک حکومت موقت مستقر گردد. اما هیچکدام از اینها صورت نگرفت. برعکس این عراقی ها بودند که در ۱۸ سپتامبر قرارداد الجزایر را منتفی اعلام کردند و ۲۲ سپتامبر از چند نقطه وارد مرزهای ایران شدند. طبق شهادت سفیران غرب در عراق هیچ چیز اجازه نمی داد از سه هفته قبلش این حمله پیش بینی شود. امروز که روابط مخالفان ایرانی و بغداد روز بروز بدتر می شود زبانها بکار افتاده اند. آقای بختیار می گوید: من قراردادی سه بندی با صدام حسین بسته بودم: «به زیرکشیدن خمینی، برقرای روابط حسن همجواری و حل مسئله کرد یکبار برای همیشه.» بختیار تصریح می کند که نکته آخر از دید عراقی ها مهم بود زیرا کردستان عراق ثروتمند است در حالی که کردستان ایران اینطور نیست. آخرین نخست وزیر شاه که اکنون مسئول نهضت مقامت ملی است اضافه می کند: عراقی ها هرگز به من نگفتند که به ایران حمله خواهند کرد در غیر این صورت با شناختی که دارم به آنها هشدار می دادم که با وطن دوستی ایرانی ها برخورد خواهند کرد. این را دو روز پس از شروع جنگ من هم به آنها گفتم و آنها در جلسه دیگری دو هفته بعد، به درستی گفته من اعتراف کردند. برای من قرارداد الجزایر همچنان معتبر است. ایرانی ها هرگز موافق واگذاری یک اینچ از قلمرو ملی در خوزستان و یا در جای دیگر نیستند.»

ایام بکام

با سلام و تشکر:

قبلاً از حسن ظن شما نسبت به اینجانب و موشکافی که از مطلب به عمل آورده اید و نیز زحمتی که برای به دست آوردن سند لوموند متقبل شده اید، سپاسگزارم. در همین مورد توجه به چند نکته زیر خالی از فایده نیست:

- ۱- من علاوه بر آن، به کتاب ژان ایو اپرون و ژان نوئل تورنیه، پاریس ۱۹۹۲. - Enquete sur l'assassinat de Chapour Bakhtiar, Jean-Yves Chaperon and Jean-Noel Tournier, Edition n° 1 Paris 1992 ارجاع داده ام.

اگر یکبار دیگر به همان متنی که به نظر شما صحیح است توجه شود، می شود فهمید که آنچه در متن آورده شده هم خالی از اشکال است.

الف- «طی تابستان اپوزیسیون ایران مخفی نمی کند که نیروهای مستقر در عراق حمله خواهند کرد. حتی یک تاریخ هم مشخص شده است روز ۲۸ سپتامبر یعنی روز تولد شاه. هدف پروژه این است که قسمتی از خاک ایران آزاد شود و یک حکومت موقت مستقر گردد. اما هیچکدام از اینها صورت نگرفت»

ب- «بختیار می گوید: من قراردادی سه بندی با صدام حسین بسته بودم: به زیر کشیدن خمینی، برقرای روابط حسن همجواری و حل مسئله کرد یکبار برای همیشه.» آیا از خودتان نپرسیده اید که برای چه با صدام قرارداد سه ماده ای بسته است؟ این دقیقاً به زمانی بر می گردد که صدام در جنگ شکست خورده و خبرنگارانی را که دعوت کرده بود تا پیروزی را در خوزستان جشن بگیرد، به خارج برگرداند. و بختیار بعد از این شکست است که برای حفظ وجهه خود این حرفها را زده است.

ج- «طبق شهادت سفیران غرب در عراق هیچ چیز اجازه نمی داد از سه هفته قبلش این حمله پیش بینی شود. امروز که روابط مخالفان ایرانی و بغداد روز بروز بدتر می شود زبانها بکار افتاده اند»

شهادت سفیران در این قضیه نظامی چه ارزشی می تواند داشته باشد. اطلاعات نظامی و جنگ را مسئولان نظامی آن هم در رده های بسیار محدود می دانند. افزون بر این اگر به اخبار حتی روزنامه چند هفته قبل از شروع همه جانبه جنگ توجه کنید، کاملاً مشهود است که صدام در صدد تدارک جنگ است. فرماندهان نظامی ما در همان زمان چندین بار گزارش داده بودند که صدام در صدد حمله است. و این آقای خمینی بود که هرچه به او می گفتند، جواب می داد که صدام حمله نخواهد کرد و این ارتشی ها می خواهند دست روحانیت را از ارتش کوتاه کنند. اینجانب همه اینها را در مقاله های دوازده گانه که در سایت گویا منتشر شده است با سند و مدرک آورده ام.

و همین مطلب «امروز که روابط مخالفان ایرانی و بغداد روز بروز بدتر می شود زبانها بکار افتاده اند» فاش به شما می گوید که این حرفها، بعد از این است که شکست حاصل شده و روابط ایرانی ها و بغداد روز به روز بدتر شده است.

ملحقات

سه مصاحبه و نقش بختیار در حمله عراق به ایران

کتاب آماده چاپ بود که اطلاع حاصل کردم که سه مصاحبه از هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم شاه)، شاپور بختیار و حامد الجبوری (وزیر صدام) درباره جنگ ایران و عراق را سایت انقلاب اسلامی - همراه با صدا و سیما هر سه نفر، از تلویزیون فرانسه و الجزیره منتشر کرده است. هر سه مصاحبه شاهد انکار ناپذیر دیگری است از نقش آقای بختیار در رابطه با همراهی با صدام حسین و تحریک وی در جنگ علیه ایران. سه مصاحبه نیز با آنچه از اسناد در این رابطه در آرشیو ملی انگلستان خود مشاهده کرده ام و چند نمونه از آن هم در این تحقیق آمد هماهنگ است. سه مصاحبه برگرفته از سایت انقلاب اسلامی و گویا است و احتیاجی به هیچ توضیح و تفسیر بیشتری ندارد، در زیر خواهد آمد:

سه مصاحبه مهم هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم شاه)، شاپور بختیار و حامد الجبوری (وزیر صدام) درباره جنگ ایران و عراق
 ۱۳۹۲/۰۷/۰۳ - سایت انقلاب اسلامی: در سی و سومین سالگرد حمله عراق به ایران، ۳ مصاحبه مهم هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم شاه)، شاپور بختیار و حامد الجبوری (وزیر صدام) درباره جنگ ایران و عراق منتشر می کنیم:

«اولین مصاحبه ۳ روز پس از آغاز جنگ با هوشنگ نهاوندی انجام گرفته است. در این روزها، برخی از روزنامه های فرانسوی از حضور شاپور بختیار در عراق اطلاع دادند که پس از بازگشت به فرانسه، از تشکیل حکومتی در تبعید صحبت کرده بود. بدین خاطر خبرنگار تلویزیون فرانسه نظر آقای هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم شاه) را در این باره می پرسد. این مصاحبه مشخص می کند که همه نیروهای طرفدار رژیم سابق، نظیر هوشنگ نهاوندی، موافق همکاری با صدام نبودند. ایشان در این

مصاحبه می گوید: «ملت ایران، یک حکومتی که در چمدان یک ارتش خارجی در ایران مستقر شود، را هرگز برسمیت نخواهد شناخت.»

دومین مصاحبه ۴ روز پس از آغاز جنگ با شاپور بختیار انجام گرفته است. در این مصاحبه، خبرنگار درباره حضور شاپور بختیار در عراق و تشکیل حکومتی در تبعید می پرسد ولی بختیار حاضر نمی شود از محل حضورش در آغاز جنگ پرده بردارد و پاسخ می دهد: «در روزهای اخیر، من بغداد نبودم. جای دیگر بودم. بله، جای دیگر بودم. این را می توانم مانند رازی نگاه دارم. واقعاً عراق نبودم.»

سومین مصاحبه، گفتگوی تلویزیون الجزیره با آقای حامد الجبوری، (وزیر امور ریاست جمهوری و امور خارجه و فرهنگ عراق در زمان حسن البکر و صدام حسین) در ۲۵ جولای ۲۰۰۸ (تیر ماه ۱۳۸۷) است که آقای الجبوری نقش شاپور بختیار در تشویق صدام به آغاز جنگ با ایران را فاش می سازد.

۱- مصاحبه کانال ۲ تلویزیون فرانسه با هوشنگ نهاوندی، وزیر علوم و رئیس دانشگاه تهران در دوره محمد رضا پهلوی، در ۳ مهر ۱۳۵۹ - ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۰ - سه روز پس از آغاز جنگ.

خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: عربستان رسماً از عراق حمایت کرد، عراقی که ظاهراً از حمایت‌های دیگر برخوردار است، حتی شاید از افسران مهاجر ایرانی. آنها از اینکه رژیم آیت الله خمینی سقوط کند، عصبانی خواهند شد. این سؤال را از آقای نهاوندی که یکی از نمایندگان اپوزیسیون در پاریس است، پرسیدیم.

هوشنگ نهاوندی: شخصاً آرزو دارم که ارتش ایران که توسط رژیم کنونی تضعیف شده، با اینحال در مقابل دشمن خارجی که به خاک و وطنمان تجاوز کرده، به مسئولیتش عمل کند. همینطور که مشاهده می کنید، با اینکه ما یک ارتش خیلی تضعیف شده ای در مقایسه با قبل از انقلاب داریم، اما خوب دفاع می کند و وظیفه اش را خوب انجام می دهد. اما همچنان امیدوار هستم که ارتش در مقابل ملت هم وظیفه اش را انجام دهد و یک رژیم قانونی و ملی را در سرزمین ایران دوباره برقرار کند

خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: یعنی شما این اطلاع را تأیید می کنید که افسران یک کودتایی را دارند آماده می کنند؟

هوشنگ نهاوندی: ببینید اگر کودتایی در حال تدارک باشد به همه اطلاع رسانی نمی کنند. من از هیچ برنامه ای اطلاع ندارم. اما امیدوار هستم که ملت و ارتش ایران،

روزی، الآن یا بعداً، این رژیم که دارد ایران را نابود می کند، را سرنگون کنند. هیچ ایرانی نمی تواند در مقابل تجاوز عراق به ایران بی تفاوت باشد. خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: گفته می شود که عراق در صدد برسمیت شناختن یک حکومت ایرانی در تبعید است؟

هوشنگ نهاوندی: از عراقیها باید این سؤال را پرسید. اما ملت ایران، یک حکومتی که در چمدان یک ارتش خارجی در ایران مستقر شود را هرگز برسمیت نخواهد شناخت.

خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: امروز آدمهایی خیلی متفاوتی مثل شاپور بختیار که او هم قصد ندارد حکومتی در تبعید تشکیل بدهد و حتی پسر شاه که بعد از مدت زیادی به صحبت آمده و گفته است حاضر است از وطنش دفاع کند و خون خود را هدیه دهد، دوباره ظاهر شدند. رضا پهلوی ۲۰ سال دارد و گفته است: «خدا ایران را نگاه دارد و آنهایی که جنگ و فقر را بوجود آوردند، ببخشند.»

۲- مصاحبه شاپور بختیار با کانال ۲ تلویزیون فرانسه، در ۴ مهر ۱۳۵۹ - ۲۶ سپتامبر ۱۳۸۰- چهار روز پس از آغاز جنگ : بختیار به کانال ۲: دنیا می باید از یک حکومت در تبعید حمایت کند!

خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: با بی صبری و با کنجکاوی بسیار منتظر واکنش یک ایرانی که دو سال است که در فرانسه در تبعید است اما از قدیم روابط خوبی با رژیم عراق دارد، هستیم، این مرد آقای شاپور بختیار است که سکوت خود را برای تلویزیون کانال دو بطور اختصاصی می شکند و به آقایان برنرد بن یمین و پل نائون اهداف واقعی حکومت عراق را شرح می نماید:

شاپور بختیار: فکر می کنم که مسئله اصلی، ریشه کن کردن خمینی است. بعد امکان رسیدن به یک توافق وجود دارد. برای من، خیلی واضح است، قرارداد ۱۹۷۵ همچنان برقرار است و یک متر مربع ای از ایران هم به کسی نمی دهیم

خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: آقای بختیار، شما حاضرید امروز یک حکومت ایرانی در تبعید را تشکیل بدهید که توسط عراقیها برسمیت شناخته شود؟ شاپور بختیار: اگر تنها توسط عراقیها باشد، نه آقا.

خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: پس توسط کی؟

شاپور بختیار: حداقل یک اجماع بین المللی باشد، نمی گویم همه کشورها ولی تعداد زیادی از کشورها، بخصوص کشورهای همسایه و کشورهای اروپایی. اگر آنها به لاس زدن با آقای خمینی که در طول یک سال اخیر انجام داده اند، خاتمه دهند

خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: در هر صورت، قصد شما است؟

شاپور بختیار: قصد من است اما این کار را در فرانسه نخواهم کرد. خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: شما جدیداً عراق بودید؟ شاپور بختیار: من در این یک سال اخیر، ۵ بار عراق بودم. خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: اما در این چند روز اخیر؟ شاپور بختیار: در روزهای اخیر، نه من بغداد نبودم. جای دیگر بودم. بله، جای دیگر بودم. این را می توانم مانند رازی نگاه دارم. واقعاً عراق نبودم. خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: کاردار ایران میگوید که شما ارتشی دارید که علیه ایرانیها در کنار عراقی ها عمل خواهد کرد؟ شاپور بختیار: ببینید، روزی که به ایران بروم ارتش ایرانی ای که با من مخالفت بکند، وجود نخواهد داشت. برای اینکه من کاری علیه ارتش ایران نکرده ام. دقیقاً این خمینی است که با تمام خرابکاریهای طی یکسال اخیر، ارتش را ریشه کن و متلاشی کرده است. هر روز می بینید که آدمها، ژنرالها و تکنیسینهای ارتش را بدون کوچکترین محاکمه ای میکشد. خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه: اما شما نظامی دارید که در کنار شما باشند؟ شاپور بختیار: فکر می کنم که اگر آزاد بودند، ۹ از ده تا آنها در کنار من می بودند، نه فقط بخاطر همدلی با من. خمینی است که آنها را می کشد، از ایران بیرون می کند یا در زندان می اندازد. در نتیجه، دلایل محکمی دارم که بگویم این افراد نظر خیلی خوبی نسبت به آقای خمینی ندارند. خبرنگار کانال ۲ تلویزیون فرانسه آقای بختیار بنظر شما آیا زمان بازگشت شما به ایران نزدیک است؟ شاپور بختیار: در هر صورت بنظرم پایان خمینی نزدیک است.

۳- مصاحبه حامد الجبوری، وزیر امور ریاست جمهوری و امور خارجه و فرهنگ عراق در زمان حسن البکر و صدام حسین با تلوزیون الجزیره - در ۲۵ جولای ۲۰۰۸ (تیر ماه ۱۳۸۷)

جورج براون، وزیر امور خارجه انگلستان در زمان حزب کارگر، شاپور بختیار و یک ژنرال ایرانی در جلسه ای این پیام را به صدام دادند که بهترین وقت برای حمله به ایران است. در این جلسات، همه کسانی که با صدام ملاقات می کردند، تاکید داشتند که ایران در آستانه فروپاشی است و ارتش این کشور متلاشی شده و نیروی هوایی این کشور به علت اعدام افسرانش زمین گیر شده است. همه آنها به گونه ای صحبت می کردند که گویا عملیات نظامی در ایران صرفاً تفریح است و همین مسئله صدام را به آغاز جنگ با ایران تشویق می کرد. «(۲۵۵)

عوامل مؤثر در استقرار ولایت فقیه در ایران و تجربه مشروطیت

مقدمه

مقاله ای که در زیر ملاحظه خواهید کرد، متن ارائه شده سخنرانی اینجانب به کنفرانس «ارزیابی نتایج سیاسی، اجتماعی و تاریخی دولت بختیار» است که در دانشگاه نورث ایسترن ایلینوی - شیکاگو در ۲۴ اسفند ۱۳۸۷ (= ۱۴-۱۳ ماه ماس ۲۰۰۹) برگزار گردید. نظر به اینکه طبق خواست برگزارکننده کنفرانس آقای دکتر حمید اکبری قرار بود کتاب کنفرانس که شامل همه مقاله های ارائه شده به کنفرانس خواهد بود، حدود ۷-۸ ماه و یا سالی بعد منتشر شود. بدین منظور متن سخنرانی پس از حک و اصلاح برای برگزار کننده کنفرانس در ۲۶ فروردین ۱۳۸۸ ارسال گردید. اما از آنجا که تا به امروز که بیش از پنج سال و اندی از آن تاریخ می گذرد و هنوز از انتشار کتاب خبری دریافت نکرده ام، مقاله برای اطلاع عموم در اینجا منتشر می شود و اگر احیاناً آن کتاب هم منتشر شده و من از آن خبری ندارم، جای ایراد نیست که مقاله ای در دو جا مستقلاً منتشر شود. لازم به یاد آوری است: نظر به اینکه در این مقاله فهرست مختصری از مقایسه روش و منش مصدق و بختیار آمده بود و در آنجا برای شرکت کنندگان در کنفرانس توضیح داده شد که در فرصت مناسبی که وقت یار باشد، آنچه در اینجا فهرست وار ذکر گردید، به تفصیل و تحقیق بیشتری در آینده انتشار پیدا خواهد کرد. و اینک رساله ای که از نظر خوانندگان محترم گذشت، تفصیل و تحقیق نکاتی بود که فهرست وار به آن کنفرانس ارائه شد.

محمد جعفری لندن، ۳۱ مرداد ۱۳۹۲

آزادی، برابری، استقلال، عدالت و رشد، بلکه همه حقوق فردی و جمعی چون ذاتی انسانهاست، توده مردم با فطرت خویش و بدون تعلیمات خاص نظری آن را می فهمند و درک می کنند. به همین علت وقتی حرکتی با مشارکت جمهور مردم راه می افتد، اگر از مردمی که در آن شرکت دارند بپرسی چرا به نهضت روی آورده ای، غالباً پاسخ خواهند داد برای رفع ظلم و جور، برپایی عدالت و رسیدن به آزادی و اینکه حق به حقدار برسد. اما اینکه پس از نهضت یا انقلاب، روند تحولات تا چه حد به آن اهداف فطری مرتبط است به دو چیز بستگی دارد: به نظام رهبری حرکت و به نوع و کیفیت سازماندهی نیروهای مردمی. وقتی انقلاب با رهبری فردی و یا جمعی اوج گرفت و به نقطه اشتعال رسید، از آن به بعد به تجربه انقلابهای بزرگ معاصر، کسی قادر نخواهد بود که در مقابل آن ایستادگی کند و یا آن را به سیستم به اصطلاح "اصیل قبلی" باز گرداند. از آن لحظه به بعد انقلاب دو مسیر را طی خواهد کرد: یا به سمت دیکتاتوری حرکت خواهد کرد و بنام انقلاب و مردم و با قدرت توده پیا خاسته حکومت دیکتاتوری انقلابی بر مردم تحمیل خواهد کرد و یا به سمت دموکراسی و حکومت مردم بر مردم به پیش خواهد رفت.

در وضعیت خاص ایران نیز، مثل همه انقلابهای بزرگ دنیا، شرایط و عوامل گوناگون درون مرزی و جهانی دست به دست هم دادند تا انقلاب به مرحله پیروزی برسد. از جمله مهمترین این شرایط و عوامل می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- زوال مشروعیتهای مختلف عرفی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، مذهبی، سیاسی يك رژیم در بین افکار عمومی جامعه،
- از دست دادن قدرت تصمیم گیری درست و به موقع رژیم حاکم به هر دلیلی،
- ظهور یک نیروی بدیل یا به اصطلاح آلترناتیو شفاف و یکپارچه که به عنوان رهبری حرکت و بیان کننده تمایلات توده مردم، در نزد افکار عمومی داخلی و خارجی اعتبار روزافزون می یابد،

• بستن همه درهای "اظهار وجود" و "نشان دادن خود" در کشور و طرد همه علاقمندان به میهن و بازی کردن با احساسات ملی و مذهبی مردم،

و.....

مجموعه شرایط بالا وقتی در یک زمان با هم جمع شوند طوفانی از اراده ها را به وجود می آورند که در این مرحله دیگر هیچ نیرویی تاب ایستادگی در برابر انقلاب را نخواهد داشت. شرایط فوق به هر دلیلی که در کشوری جمع شود، وقوع انقلاب در آن کشور قابل پیش بینی است. اما شوربختانه باید اذعان کنیم هرچند انقلاب اسلامی ۵۷ ایران که از مهمترین انقلابهای کلاسیک دوران معاصر به شمار می رود و تنها انقلابی است که همه اقدار مختلف ملت ایران بدون تمایزات طبقاتی در آن شرکت داشتند، به پیروزی رسید ولی طولی نکشید که به سمت یک استبداد دینی شبه فراگیر که بدترین نوع استبداد است تغییر جهت داد.

پیش از ورود به بحث و به عنوان مقدمه ذکر دو نکته روش شناختی لازم است:

۱. پاره ای در داخل و خارج ایران مدتی است این موضوع را مطرح می کنند که گویی انقلاب ۵۷ یک عمل لغو بوده است و اگر رهبران ملی و انقلابی در سال ۵۷ این درک را داشتند برای ایرانیان بهترین کار برگشت به تجربه مشروطه سلطنتی بود. اما کسانی که این موضوع را طرح می کنند، کمتر به ماهیت و چگونگی انقلاب و چرایی روی آوری توده های مردم به انقلاب توجه دارند. در حالی که نطفه انقلاب در درون رژیم حاکم و بدست خود آن رژیم بسته می شود. امروزه غالب پژوهشگران انقلاب به این نتیجه رسیده اند که باید در درون خود رژیم به جستجوی علل و عوامل انقلاب بپردازند، و برای همین منظور به دنبال یافتن ریشه های اصلی انقلاب به کوهستان رژیم منقرض شده و به درون غارهای آن می روند تا علل و عوامل اصلی وقوع انقلاب را مورد کنکاش قرار دهند.

۲. برخی دیگر انقلاب و نیروی جانشین انقلاب و یا حکومتی که بعد از پیروزی قدرت را بدست می گیرد یکی به حساب می آورند. این یکسان پنداری هرچند کار را برای ارائه تحلیل های سیاسی روز ساده می سازد ولی به دلیل

فروکاهشی که در شناخت و اقعیت مرتکب می شود روشن بخش نیست. شاید به همین دلیل است که این نظریات در توضیح تحولات در هم تنیده پس از انقلاب یا ساکتند یا با توسل به انواع تنوریهای توطئه کارشان به انکار درک و فهم مردم در زمان انقلاب می رسد، در حالی که انقلاب یک چیز است و نیروی جانشین آن چیز دیگر.

دلایلی که منجر به استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه و از جمله به بوته فراموشی افتادن تجربه و میراث اصلی مشروطیت شد، موضوع بحث این نوشتار است. نگاه نویسنده به انقلاب یک نگاه ملی و مذهبی است و بر آن است تا در تحلیل رویدادها و داوری هایش تا حداکثر امکان بر اصل موازنه منفی عمل کند. به طور مشخص، این نوشتار در پی این است که بفهمد چرا نیروهای ملی-مذهبی در فردای پیروزی انقلاب تجربه و میراث مشروطیت را جدی نگرفتند؟ پرسشهای زیر به بحث گذاشته می شود: آیا ظهور خمینی و ولایت فقیه، ریشه در استبداد سلطنتی دارد؟ نزد این نیروها، سانسور اطلاعات در باره نقش کاشانی به منزله رهبری نیروهای ضد مصدقی در کودتا چقدر در تحولات بعدی موثر بوده است؟ چرا نسبت به طرح حکومت اسلامی بی توجهی شد؟ چرا به رهبر انقلاب که حکومت ایده آتش ولایت فقیه بود توجه لازم را بدان مبذول نکردند و یا آن را مهم به حساب نیاوردند؟ چرا قدرت همه جانبه نیروهای چپ که خود را نماینده توده و یاور طبقه محروم جامعه معرفی می کردند در انحراف اهداف انقلاب، دست کم گرفته شد؟ شکست نیروهای ملی مذهبی تا چه میزان به فقدان سنت بازنگری و انتقاد به اعمال خود بر می گردد؟ فقدان سازمان یا تشکیلات همراه با یک اندیشه راهنمای مسنجم و معنادار چقدر در این شکست موثر بوده است؟

نکته دیگر آنکه بحث من یک بحث عمومی و بازخوانی تجربه ای چهل ساله است و به این و آن شخص خاص راجع نمی شود. اما نظر به متن این همایش، گاه در مورد این پرسش که آقای بختیار چگونه پیرو مصدق بوده است و چه شناختی از آقای خمینی داشته اشاراتی خواهم داشت.

۱- میراث فراموش شده مشروطیت

در دوران معاصر و در میان انبوهی از سیاستمداران ایرانی این فقط مدرس و مصدق اند که آشکارا اساس اندیشه سیاسی خود را موازنه منفی اعلام کرده اند. نکته مهم این است که این نوع اندیشه از دید هر دوی این سیاستمداران به آموزه های اسلام ارجاع داده شده است. مدرس که تصریح دارد و مصدق هم اگر در سیره عملی او دقت شود در موقعیتهای مختلف از اعلام این نکته پرهیز نداشته است. هر دو این مبارزان آزادی و استقلال ایران به حق بنیان گذاران تز موازنه منفی در اداره امور داخلی و خارجی کشور در عصر حاضرند. در عمل اما سیاست ورزی بر اساس این تز که آزادی و استقلال کشور را تأمین می کرد، بر بیگانگان و مستبدان سخت آمد. اولی را شهید و با کودتا دولت دومی را ساقط و او را در آحمد آباد به حبس دائم کشاندند.

علاوه بر پایداری بر اصل استقلال و آزادی- یا قطع دست دخالت بیگانگان-، مدرس و مصدق هر یک به نوبه خود ضمن پاسداری و حفاظت از دستاوردهای به یادگار مانده دوره مشروطیت کشور، به ویژه جدائی بنیاد دینی و مذهبی از دولت، با تبیین موازنه عدمی به عنوان بینش راهنمای سیاست عملی خود، این اندیشه قدیمی ایرانی را که در لابلای هنر و ادبیات و فلسفه ایرانیان نمود داشته و دارد تعمیق و غنا بخشیدند. مدرس در مجلس، تجربه مشروطیت را بکار بست و مصدق هم در مجلس و هم در دولت و اداره کشور آن را راهنمای عمل خود قرار داد.

جالب این است که مدرس با وجودی که مجتهد جامع الشرایطی بود که به عنوان دین شناسی عالی مقام و عامل به دین شناخته می شد، وقتی در مجلس شورای ملی بر اساس موازنه عدمی می خواست عمل کند، به اصل جدایی نهادهای دینی از نهادهای حکومتی به طور تمام عیار پایبند بود. روزی یکی از نمایندگان روحانی مجلس ضمن بحث خود در پشت تریبون مجلس به مسائل مذهبی می پردازد که مدرس کلام او را قطع کرده و به او می گوید: «مؤمن!، سپهسالار دو ساختمان ایجاد کرده است یکی مدرسه و مسجد سپهسالار و دیگری

همین ساختمان مجلس است و وصل به یکدیگر می باشد. اگر می خواهی در باره مسائل دینی صحبت کنی برو به آن ساختمان» (۲۵۶)

همین گونه مصدق که به گواه سیره عملی اش دینداری راستین بود و بی هیچ سستی از اصل عدم دخالت دو بنیاد دین و دولت در امور یکدیگر دفاع می کرد. او با دقت هرچه تمام هم در دوران نمایندگی مجلس و هم در دوران حکومت خود سعی می کرد که هر دو بنیاد دین و دولت را در جایگاه ویژه خودش قرار دهد و اجازه ندهد که این دو بنیاد در امور یکدیگر بی مورد دخالت کنند و موجب فساد دین و دولت شوند. بر همین اساس بود که می گفت: «از نظر ما اجنبی، اجنبی است. شمال و جنوب فرق نمی کند و موازنه بین آنها یگانه راه نجات ماست و در سایه این سیاست ما می توانیم تمام نعمتهای معنوی و مادی را که مانند یک ملت مستقل حق داریم تحصیل نمائیم و فقط با این سیاست ما می توانیم از آزادیها به معنای حقیقی در تمام شئون بهره مند شویم و بر مال و نفس خود مسلط باشیم، واضح تر بگویم ما باید خود را به آن درجه از استقلال برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد هر چه که ایرانیست و اسلامیت را به خطر اندازد تا جان در بدن دارم بر علیه اش مبارزه می کنم» (۲۵۷).

اگر به آسیب شناسی دقیق رابطه مصدق و کاشانی بپردازیم متوجه می شویم از جمله دلایل ریشه ای اختلافی که کاشانی را به هسته مرکزی مخالفان مصدق در آورد، این بود که مصدق حاضر نشد دست از این باور خود بکشد و با درایتگری ها و تدبیرهای مخصوص به خود اجازه نمی داد که آیت الله کاشانی بنام دین و رهبر مسلمین در امور دولت که مربوط به حقوق عمومی است دخالت کند. در حالی که کاشانی، برخلاف مدرس، در پارادایم قدرت رایج دینی می زیست و دولت و دین را با هم می خواست. به زبان دیگر، موازنه او در اینجا کاملاً مثبت بود.

همین جا لازم به ذکر است که در میان مراجع دینی آن زمان آیت الله بروجردی از جمله معدود کسانی بود که تا حدود زیادی به این سرمشق مدرسی-مصدقی عمل می کرد و به تمایز حوزه های دینی از نهادهای سیاسی باور داشت. از مهر ماه ۱۳۳۱ که مخالفان مصدق کم کم به دور کاشانی جمع شدند و ایشان نقش رهبریت مخالفین را به عهده داشت، وی نهایت سعی و کوشش خود را بکار برد تا هر طور که شده از آقای بروجردی رهبر شیعیان جهان چیزی کتبی و یا شفاهی و یا... علیه حکومت مصدق بگیرد، اما با هوشیاری و درایت

بروجدی که همقطاران خود را خوب می شناخت و توجه و درایت خاص و به موقع مصدق نسبت به مقام آیت الله بروجدی به عنوان یک رهبر دینی و در نظر گرفتن خواسته های درست و مشروع او، کاشانی از ناحیه بروجدی طرفی نیست. گفتنی است آیت الله بروجدی حتی تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد، هیچگونه جانبداری علنی و یا غیر علنی از تز مخالفین مصدق از جمله کاشانی و بهبهانی که تبلیغ می کردند مصدق برای دین مضر است و وی را جاده صاف کن کمونیزم اعلام می کردند، نکرد. آیت الله بروجدی هرچند کوچکترین اشاره او می توانست مخالفین سیاسی مصدق را به شدت تقویت کند، هیچگاه به مخالفین مصدق نپیوست و به عکس جا به جا و به نوع مخصوص به خودش، که بمنزله تو دهنی به مخالفین مصدق بود، رضایت خودش را از مصدق و حکومتش اعلان می کرد. آیت الله بروجدی در آنچه که مربوط به مذهب و شئون مذهب بود و آن را در حوزه صلاحیت خودش می دانست به هیئت حاکمه دستور می داد و یا حتی اگر لازم بود هشدار می داد و فشار می آورد که آن را انجام دهند اما در مسائل غیر مذهبی اصلاً دخالت نمی کرد. در برابر، مصدق نیز در رابطه با حوزه دینی بر تز موازنه منفی خود استوار بود و کوشش می کرد که رابطه دولت را با مقام مرجعیت مشخص کرده و ضمن آنکه مانع تعرض دولت در سازمان حوزه و امور شرعی می شد تلاش داشت تا از تعرض حوزه نیز پیشگیری کند. به همین دلیل، هنگامی که حقوق معنوی آیت الله بروجدی از جانب بعضی مطبوعات و یا اشخاص و دسته ها، مورد اسانه قرار گرفت، نخست وزیر از اختیارات خود استفاده کرده و ماده ای به عنوان متمم بر لایحه مطبوعات افزود. به موجب این متمم، «هرگاه در روزنامه یا مجله و یا هرگونه نشریات دیگر، مقالات و یا مطالب توهین آمیز و یا افترا و یا بر خلاف واقع، خواه به نحو انشاء یا بطور نقل نسبت به شخص اول روحانیت که مرجع تقلید عمومی است درج شود، مدیر روزنامه و نویسنده، هر دو مسئول و هر یک به سه ماه تا یکسال حبس تأدیبی محکوم خواهند شد. رسیدگی به این اتهام تابع شکایات مدعی خصوصی نیست.» (۲۵۸)

مصدق با پاسخ سریع به اسانه ادب نسبت به ساحت آیت الله بروجدی، حساب مقام مرجعیت را از حساب علمای سیاسی نظیر کاشانی و بهبهانی جدا کرد. از دیدگاه موازنه عدمی مصدق، کاشانی سیاستمداری بود که در صحنه سیاسی با او به رقابت برخاسته بود و بدرستی آقای علی رهنما می نویسد که این عمل

مصدق «پیامی روشن و واضح به مخالفین مذهبی خود بروجردی فرستاد. مصدق حساب علمای «نهم اسفندی» (۲۵۹) را از حساب مقام مرجعیت جدا کرد. در شرایطی که آیت الله کاشانی از بی احترامی که نسبت به ایشان در مطبوعات می شد، گله داشت و مصدق قدمی برای جلوگیری از آن برنمی داشت، کوچکترین اشاره ای که ممکن بود حمل بر اسانه ادب نسبت به بروجردی شود را بر نمی تافت و شدیداً در مقابل آن عکس العمل نشان می داد. چنین به نظر می رسد که از دیدگاه مصدق ورود به حوزه سیاست در جامعه ای دموکراتیک، تابع یک سلسله قوانین و ضوابطی بود که انتقاد تند و بی پرده، بخشی قابل قبول از آن به حساب می آمد. اما، بروجردی مرجع تقلید مطلق مردم و زعیمی روحانی و معنوی بود که مظهر باور دینی مردم به حساب می آمد و می بایست از نامالایمات سیاسی مصون مانده و از تنشهای مرسوم در آن حفاظت شود. بی شک قانون جدید مصدق که به «شخص اول روحانیت» و «مرجع تقلید عمومی» منزلتی اجتماعی، فراخور مقام و موقعیت مذهبی او می داد و وی را در مقامی فراتر از انتقادها و نیش و کنایه های معمول حوزه سیاسی می گذاشت، برای کاشانی که همواره ادعای رهبری مذهبی داشت گران می آمد.» (۲۶۰)

آیت الله بروجردی هم متقابلاً اینگونه اعمال دکتر مصدق را نسبت به خود ارج می نهاد. حتی در اواسط تیر ماه ۱۳۳۲ که موضوع رفراندوم از جانب مصدق مطرح گردید و بهبهانی و کاشانی در مخالفت با رفراندوم اعلامیه تحریم صادر کردند، تنها فتوای بروجردی می توانست بر تصمیم گیری بسیاری اثر گذار باشد. اما او سکوت اختیار کرد و هر چه به او فشار آوردند که به اعلامیه تحریم کاشانی و بهبهانی بپیوندد، با ایستادگی حاضر نشد چنین فتوایی بدهد و در رد پیشنهاد اعلامیه علیه رفراندوم گفته بود، «من وارد در امور سیاسی نیوده ام. کار من بحث و اظهار نظر در مسائل شرعی است. اگر در این زمینه از من سنوالی شود، حاضریم در حدود وظایف شرعی به آن جواب بگویم.» (۲۶۱)

هر گاه دو بنیاد دین و دولت، در امور یکدیگر تداخل کرده و بلکه بدتر، با هم در می آمیزند، بر اساس قاعده قدرت که تمرکز و انباشت هر چه بیشتر است، با هم متحداً بیان قدرت فراگیری را می سازند که پس ویرانگر است و همانگونه که تاریخ نشان داده است به فساد هر دو منجر می شوند. در صورتی که هر کدام به راه و رسالت واقعی خویش پیش بروند، می توانند در تصحیح یکدیگر در صورت انحراف بکوشند و یا در تندرویها یکدیگر را متعادل سازند و جامعه را در خط متعادل و پرهیز از هر افراط و تفریطی به پیش

برانند. در تاریخ معاصر، نمونه رابطه مصدق و بروجردی نمونه خوبی است زیرا این دو نهایت کوشش خود را بکار بردند که از تداخل امور دو بنیاد دین و دولت در یکدیگر، جلوگیری بعمل آورند. آیت الله بروجردی به این جدائی پایبند و بدان عمل می کرد و به جد حکومت و دخالت در بنیاد سیاست را از وظایف بنیاد روحانیت نمی دانست و نظیر شیخ اعظم شیعه، شیخ مرتضی انصاری، آن را در غیبت امام زمان باطل می شمرد. (۲۶۲)

۲. ریشه های ظهور خمینی و ولایت فقیه در استبداد سلطنتی

عرصه سیاسی در ایران در سالهای ۳۹ و ۴۰ شاهد دو تحول اساسی سیاسی و دینی بود که برای درک آنچه در فردای انقلاب ۵۷ رخ داد مهم است. با گذشت چند سال از کودتا و سپری شدن پژمردگی های سیاسی، در سال ۳۹ ما شاهد نوعی باز شدن نسبی فضای سیاسی هستیم که البته به علت فقدان سازمان و یا تشکیلات سیاسی که پاسخگوی نیازمردم و نیروهای مبارز و مخالف بمنظور رسیدن به استقلال، آزادی و حقوق انسان باشند، راه را برای ورود نیروهای با اندیشه های استبدادی گشود. تحول دیگر درگذشت آیت الله بروجردی در سال ۴۰ است که موجب می شود راه برای ورود آقای خمینی به عنوان یک مرجع دینی در میدان سیاست باز شود. در این زمینه سیاسی و دینی است که دستآورد به یادگار مانده از گذشته (یعنی تلاش برای ایجاد موازنه منفی در رابطه میان بنیاد دینی و دولتی) به راحتی به بوته فراموشی سپرده می شود. در این میان مسئولیت کسانی که با اندیشه های آقای خمینی آشنایی داشتند، به ویژه نیروهای ملی مذهبی، بالاتر از همه است زیرا اکثر این افراد توجه خود را فقط به بخشی از گفته ها و نوشته های آقای خمینی معطوف ساختند که با میراث به یادگار مانده، به طور صوری، هماهنگی و همخوانی داشت ولی نیم دیگر آن را که ریشه در تفکر بهبهانی و کاشانی داشت نادیده انگاشتند و بدین سان نسل ما به چنین فراموشی خسرانباری گرفتار آمد.

اما ریشه دورتر این بی توجهی خسرانبار نسبت به تفکر آقای خمینی را باید در دورنمای سلطنت پهلوی و سیاستهای سرکوبگرانه آن به ویژه در باره دین

و بیانهای دینی دانست. کودتای ۱۲۹۹ رضاخان با حمایت و پشتیبانی همه جانبه انگلیس و سپس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پسرش محمد رضاشاه در برابر حکومت قانونی دکتر محمد مصدق، ضربه‌ای سخت بر پیکر همه ملیون و اندیشه مشروطه خواهی مبتنی بر اندیشه موازنه منفی وارد آورد. این کودتای آمریکایی - انگلیسی، ملیون، احزاب سیاسی، روشنفکران، بخشی از مذهبیبون و بازار را رو در روی شاه قرار داد. نظام سلطنتی پهلوی به جای مدارا با ملیون، روش خشونت و خفقان را در پیش گرفت و اجازه نداد که اشخاص و شخصیتها با روحیه ملی و مستقل در جامعه خودی نشان دهند و ابراز وجود کنند. در واقع گویی سعی بر این بود که از شخصیتهای ملی مستقل و وطن پرست، شخصیت زدایی شود. زندانی ساختن و تبعید و نگهداری بی شرمانه و تا آخرین لحظه حیات دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایرانیان که پای بند به اندیشه مشروطه بود و به مثابه شخصیتی ملی از محبوبیت والایی در بین اقشار مختلف جامعه ایرانی برخوردار بود، بر جدایی و تنفر ملیون نسبت به شاه و دارودسته کودتاچی افزود و فاصله بین ملیون و میهن پرستان را با شاه چنان عمیق کرد که کینه و تنفر جای گفتگو و اصلاح طلبی را پر کرد.

بر این باورم که اگر انسان از خود بیگانه نشده باشد، هر کس، با سلب استقلال و آزادی وی، هر بهستی که برایش بسازد و یا مدعی ساختنش باشد، از دید او جهنمی بیش برایش متصور نیست. حذف آزادی قلم و بیان و ایجاد جو سانسور و خفقان باعث شده بود که قریب به تمامی روشنفکران و صاحبان قلم نسبت به شاه و رژیم او موضع خصمانه‌ای اتخاذ کنند. ایجاد جو سانسور در تمام زمینه‌ها، بسیاری را از رژیم منزجر کرد. آزادی قلم و بیان فقط در زمینه‌های آزاد بود که به مداحی و چاپلوسی رژیم ختم شود. در این شرایط سیاسی بود که کتابهای زیادی از جمله کتابهای آقای خمینی و سازمان مجاهدین خلق و... توسط رژیم سانسور می‌شدند ولی این کار چنان با بی تجربگی انجام می‌شد که کتابهایی که حتی اگر منتشر هم می‌شد و در دسترس همگان قرار می‌گرفت چه بسا به برقراری آرامش و گفتگوی سیاسی کمک می‌کرد، زیر تیغ سانسور حذف شدند. رژیم با خامی تمام، و بر اثر بی اطلاعی از ساز و کار ذهن و فکر و مغز انسان، می‌خواست انسان ایرانی را طراز پهلوی کند.

هم اکنون قادریم در ذهن خود مجسم کنیم، همین سانسور کتاب کشف اسرار و ولایت فقیه آقای خمینی چقدر احمقانه و از روی بی سیاستی انجام گرفت. اگر این کتاب آزاد می‌بود و به حد وفور در دسترس همگان قرار می‌گرفت و مردم از روی فرصت و با فراغ بال و خیالی آرام به مطالعه آنها می‌پرداختند، قطعاً به کنه افکار او پی می‌بردند و انتشار خود این کتابها باعث می‌شد که مردم پی به ماهیت و افکار او ببرند و پنبه این کتابها به وسیله خود همین ملیون و روشنفکران زده می‌شد و او را از صحنه خارج می‌ساختند. تنها اثری که جو سانسور داشت این بود، که این کتابها مخفیانه چاپ می‌شد و دست به دست می‌گشت و فقط به خاطر مخالفت با شاه و مخفی بودن، بر مشروعیت آنها افزوده می‌شد و رژیم در واقع با این روش سرکوبگرانه اش، اندیشه‌های قدرت مدارانه امثال آقای خمینی را به محبوبیت رساند و برای آنها حقانیت درست کرد.

ایجاد جو سانسور و گسترش جو مداحی و چاپلوسی، اولین ثمره‌اش این است که شخص مدح شونده را از حقیقت وقایع و اوضاع و احوال به دور نگه می‌دارد و زمانی چشمش به حقایق باز می‌شود که به علت جو سانسوری که خود ایجاد کرده بود، خودش را به قتلگاه کشانده و برگشت در آن زمان دیگر بسیار دیر است. وجود چنین حالتی در کشور و فقدان سازمان و یا تشکیلاتی که قادر باشد که نیروهای مبارز و مخالف را در جهت صحیح خودش همسو و هماهنگ گرداند و از این طریق به خواسته‌های بحق و مشروع آنها جامعه عمل بپوشاند، به اینجا منتهی شد که هر کسی که در مقابل چنین جو و دیکتاتوری قد علم می‌کرد و به زبان گویای آن‌ها تبدیل شد، بدون توجه به سایر جهات، از یک طرف به عنوان منجی و دستی که از غیب برای نجاتشان آمده است تلقی شده، و از طرف دیگر چون هدف فعلی پیروزی در مقابل دیکتاتور می‌بود، دست‌آورد به یادگار مانده از گذشته به بوته فراموشی سپرده شده و یا آنکه توجه لازم بدان مبذول نشد. و بدین گونه بود که نسل ما به چنین فراموشی ویرانگری گرفتار آمد.

به نظر من اگر نظام سلطنتی آزادی بیان را سرکوب نمی‌کرد همان هنگامی که آقای خمینی در روز عاشورای ۱۳۴۲ در سخنرانی خود می‌گفت که "ما هر چه گرفتاری داریم از این سه تا هست" و "تو مگر بهائی هستی که من بگویم

کافر است بیرونت کنند"، در آن روز هیچکس به قسمتهای دیگر سخنرانی از جمله: " آنوقت که دستور دادم گوشه‌هایش را ببرند، آن وقت اسمش را می برم" و یا "والله من شنیده ام که سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بپندازد تا بیرونش کنند" و یا مخالفت با " تساوی حقوق زن و مرد" می شد فهمید که وی در چه عالم فکری می زید. ولی آن روز که روزش بود برای کسی این شک پیش نیامد که مسئله آقای خمینی چیست؟. گفتمان او خیلی روشن بود و اگر توجهی بود او کجا و راهبری مردم ایران به استقلال و آزادی توسط او کجا. او خودش را این گونه آفتابی کرد ولی فضایی برای بازتاب واقعیت او نبود: «...در سازمان امنیت گفته اند شما سه چیز را کار نداشته باشید، دیگر هر چیزی می خواهید بگویند، یکی شاه را کار نداشته باشید، اسرائیل را کار نداشته باشید، یکی هم نگویند دین در خطر است، این سه تا امر را کار نداشته باشید، هر چه می خواهید بگویند. خوب اگر این سه تا امر را ما کنار بگذاریم، دیگر چه بگوینم؟ ما هر چه گرفتاری داریم از این سه تا هست. آقا اینها خودشان می گویند من نمی گویم. به هر که مراجعه می کنی می گوید شاه گفته، شاه گفته مدرسه فیضیه را خراب کنید، شاه گفته این ها را بکشید. آن مرد که آمد در مدرسه فیضیه (حالا اسمش را نمی برم)،...از ایشان می پرسی، آقا چرا این کار را کردید؟ می گوید اعلیحضرت فرموده! اینها دشمن اعلیحضرت هستند؟! اسرائیل دوست اعلیحضرت است؟ اینها دشمن اعلیحضرت هستند؟ اسرائیل مملکت را بباد می برد، اسرائیل سلطنت را می برد،... یک حقایقی در کار است، شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهانی ها مراجعه کنید، در آنجا می نویسند: تساوی حقوق زن و مرد رأی عبد البهاء، آقایان هم از او تبعیت می کنند، آقای شاه نفهمیده می رود بالای آنجا می گوید تساوی حقوق زن و مرد، آقا این را به تو تزریق کردند، تو مگر بهانی هستی که من بگویم کافر است بیرونت کنند. نکن اینطور، نکن اینطور...والله من شنیده ام که سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بپندازد تا بیرونش کنند و لهذا مطالب را معلوم نیست به او برسانند...» (۲۶۳)

در فضای سانسور و به دلیل خالی بودن کشور از رهبری و یا جمعی که رهبری سیاسی فعال و مشروع را در دست داشته باشند رهبری سیاسی و دینی در وجود آقای خمینی یک کاسه گردید و اگر هم کم و زیادی داشت در طول زمان ترمیم شد و آقای خمینی به عنوان رهبری مذهبی و سیاسی بر سلسله مراتب روحانیت تحمیل گردید. شاه در اثر کودتای ۲۸ مرداد و به ویژه هنگامی که فعال مایشانی را بجائی رساند که گفت «امر ما و شهبانو ما فوق

قانون است» (۲۶۴)، که اسد الله علم به خوبی در این رابطه می نویسد «عصری هم به مجلس سنا، بمناسبت شروع شصت و چهارمین سال مشروطیت رفتم. اگر غلط نکنم مجلس فاتحه!» (۲۶۵)، آخرین میخ را به تابوت مشروطه زد. و باز به توسط خود شاه، مهمترین و تنها میراث بیادگار مانده از انقلاب مشروطیت نیز که جدائی نسبی بنیاد مذهبی از بنیاد سیاسی بود و مصدق در دوران حکومتش بطور نسبی آن را تحقق عینی بخشیده بود، به علت بروز شرایط سانسور و برجسته شدن مرجعیت آقای خمینی به علت همین تاریکی ها، به بوته فراموشی سپرده شد. در این فضای تاریک فکری نظریه حکومت اسلامی و اینکه متولیان حکومت اسلامی در صورت تحقق یافتن، چه کسانی خواهند بود، برای سیاسیون، روشنفکران دینی و ملی مقوله ملموس و قابل درکی نبود.

پس اگر بخواهیم از تاریخ و تجربه تاریخی درس بگیریم، ریشه اصلی استبداد ولایت فقیه را باید در کودتای ۲۸ مرداد و دیکتاتوری عنان گسیخته رژیم شاهنشاهی جستجو کنیم. در دوران حکومت مصدق و قبل از کودتا همانطور که پیشتر آمد تا حدودی تشکیلات و ساختار بنیاد دینی از بنیاد سیاسی جدا بود و تشکیلات مذهبی و دینی به امور مذهبی و ارشادی مردم مشغول بود و تدبیر اداره امور زندگی مردم و سیاست نیز در اختیار دولت قرار داشت به ویژه آنکه بروجردی تمام هم و کوشش خود را بکار برد تا در امور سیاسی که مربوط به شنونات مذهبی نمی شد دخالت نکند. البته در جاهائی که لازم می دید به زعم خود از اندرز و راهنمایی به دولت کوتاهی نمی کرد.

۳. سانسور روابط واقعی میان مصدق و کاشانی

تردیدی نیست ما بهای سنگینی تا به حال بابت سانسور اطلاعات و آگاه نبودن از تجربه های گذشته خویش پرداخت کرده ایم. یکی از این موارد تاریخی سانسورشدگی که عامل مهم دیگری که در طرح حکومت اسلامی و استقرار ولایت فقیه مؤثر بود، عدم روشنی در باره روابط کاشانی و مصدق و بویژه نقش کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد است. نسل امروز با انبوهی از کتابها و اطلاعات در این زمینه مواجه است اما نسلهای دوران ۱۳۳۰ تا پیروزی

انقلاب و حتی سالیان بعد از پیروزی دستشان از وجود منابع آن دوران کوتاه بود.

البته اطلاعات و تجربه های گذشته دو قسمت دارد؛ بخشی از این اطلاعات مربوط به اسناد کودتا نزد خارجی هاست که آن قسمت که در اختیار آمریکا و انگلیس بوده است به مرور از ۱۵ سال گذشته به اینطرف از قید سانسور آزاد گشته است. اما قسمت دیگر و بلکه اساسی تر، مربوط به عوامل داخلی کودتا و افرادی است که خود در تدارک کودتا نقش مستقیم داشته و یا دستیار خارجیان علیه کشورشان بوده اند. این گروه دوم تا همین امروز یا از بیان حقایق طفره رفته و یا بر عکس، تمام سعی اشان را کرده اند تا حقایق را تحریف شده به مردم برسانند. با آزاد شدن اسناد خارجی ها در رابطه با کودتا، نقش داخلی ها هم روشنتر گردیده است و معلوم شده که داخلی ها در انجام کودتا، از صاحبان عمده خارجی ها داغتر بوده اند. بنا براین در این قسمت نمی توان بر کسی خرده گرفت چرا که اسنادی در اختیار نبوده است.

بخش مهمی از اسناد و مدارک که مربوط به سالهای ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ در دوران حکومت مصدق است که حکایتگر برخوردها، تقابلهای، چوب لای چرخ گذاشتنها و خلاصه نقش محوری کاشانی در راهبری مخالفان حکومت ملی مصدق است و همه آنها در جراید مختلف آن دوران منتشر گردیده است مستور و مکتوم مانده است. بنابراین، ناروشن بودن حافظه تاریخی کشور موجب شد تجربه ها به فراموشی سپرده شود و به ویژه در باره آقای خمینی و اندیشه های واپس گرایانه اش در مورد حکومت اسلامی با سهل انگاری برخورد شد.

همین جا ممکن است بعضی گمان کنند که آنچه در فوق آمد، مسئله ای ذهنی و تخیلی است. بیان مختصری از تجربه شخصی اینجانب شاید بتواند به روشن کردن مسئله کمک کند. اینجانب از سال ۱۳۳۸ به بعد در دبیرستان کوشش می کردم که از اوضاع و احوال سیاست روز سر در بیاورم. تا سال ۴۳ یکی دو سه بار اسم جبهه ملی بگوشم خورده بود. بوسیله یکی از همکلاسی هایم از میتینگ جبهه ملی در میدان جلالیه در سال ۴۰ مطلع شدم. بعد از آن تا آمدن به آلمان در سال ۴۸، از فعالیت ملیون چیزی به گوشم نخورده بود. تنها در سال ۴۳ بود که به میتینگ مانندی در مسجد سید عزیزالله در بازار تهران

رفتم. در آنجا روحانی جوانی قطعنامه ای را برای حضار قرائت کرد که گفته شد این قطعنامه را جبهه ملی تهیه کرده بوده است. اما از فعالیت روحانیون و طرفدارانشان تا بخواهی مطلب شنیده و خود در بسیاری از آن ها شرکت داشته ام که اگر به رشته تحریر در آید خود کتاب قطوری می شود.

بعد از آمدن به آلمان از اینکه کاشانی در نهایت پشت به مصدق و نهضت کرده و در کنار دربار و کودتاچیان قرار گرفته و تا مرحله خیانت به جنبش سقوط کرده است سخن به میان آمده بود. اما کم و کیف آن از نظرها همچنان پنهان نگهداشته می شد زیرا میان نیروهای سیاسی مخالف این درک ایجاد شده بود که علت پیروزی کودتاگران تقابل مصدق و کاشانی بوده است و لذا غالباً تلاش داشتند این تقابل تکرار نشود. و جوی که در اثر نهضت روحانیت به رهبری آقای خمینی ایجاد شده بود مانع از آن بود که اصلاً چنین فکری را به خود راه دهند. قرار گرفتن رهبری مبارزات در دست آقای خمینی به معنای رهبری سیاسی و مذهبی و یکی شدن هر دو بنیاد دین و دولت شد و بدین روش میراث گذشته که مصدق کوشش کرد که دو بنیاد دین و دولت را از دخالت در امور یکدیگر بدور نگهدارد تا هر کدام به مسئولیت خود عمل کنند، از بین رفت و به فراموشی افتاد.

البته از حق نباید گذشت که در موقع شدت گرفتن بحران و اوج گیری انقلاب، غیر از شبکه گسترده روحانیان، سازمان و یا جمعی که بتواند رهبریت سیاسی را بدست گیرد و حرکت مردم را تا حصول نتیجه به پیش براند و از نظر توده مردم مقبولیت داشته باشد وجود نداشت. آنهایی هم که بودند هر کدام به راه خود می رفتند و این عامل دیگری از سلسله عواملی است که استقرار ولایت فقیه را ممکن ساخت.

۴. بی توجهی به لوازم طرح حکومت اسلامی

سیاسیون و روشنفکران ملی و ملی مسلمان توجه نداشتند که همنوایی با طرح حکومت اسلامی، و بیان آن به عنوان خواسته ملت ایران برای جانشینی رژیم پهلوی، شیرازه کار از دست آنان خارج و بدست روحانیت خواهد افتاد و کسانی که به گرم کردن تئوری حکومت تحت نام اسلام می پرداختند، اصلاً به

این مسئله فکر نکرده بودند که با جا افتادن حکومت اسلامی به عنوان یک خواست مشروع ملی و نوع حکومتی که جانشین نظام سلطنتی است، با دست خود ولایت چنین حکومتی را بدست روحانیت سپرده اند زیرا در نهایت به دلیل بافت فرهنگی، تاریخی و دینی، متولی و رهبر حکومت دینی روحانیت است و نه سیاسیون روشنفکر مسلمان و این عامل دیگری در جهت استقرار ولایت فقیه به حساب می آید.

۵. فشار همه جانبه نیروهای چپ بر نیروهای مسلمان مترقی

عامل دیگری که در طرح حکومت اسلامی به نظر من در آن دوران بسیار اثر گذار بود، فشاری بود که از جانب گروه های مختلف چپ که خود را صاحبان حکومت طبقه محروم جامعه می شمردند به مسلمانان وارد می آمد. وقتی مسلمانان مبارز، مواجه بودند با "دین افیون ملت‌هاست" طبیعی بود که هم برای رهائی از این فشارها و هم عرضه دین به عنوان عامل نیرومندی که در خدمت آزادی و نجات بشریت از یوغ استعمار و استبداد است، به فکر راه حل‌هایی باشند و طرح تئوری حکومت اسلامی در دوران ما نمی توانست از این وضعیت متأثر نباشد.

تحقیق نیروهای ملی مذهبی از سوی احزاب و افرادی که ایدئولوژی خود را علمی ترین مکتب روز می دانستند راه را بر نوعی اعتماد بی دلیل نسبت به ایده های آقای خمینی باز کرد. از این رو نیروهای مسلمان مترقی امید داشتند با به میدان آمدن رهبریت دینی می شود ریشه استبداد سلطنتی را خشکاند و این فکر به ذهن کسی هم خطور نکرد که جستجو کند که آقای خمینی، در گذشته و در حوزه چه نوع رفتار سیاسی و فکری داشته است. آنها نه تنها به تحقیق نپرداختند بلکه وقتی آقای خمینی ولایت فقیه یا حکومت اسلامی را در سال ۴۸ تدریس کرد و در سال ۱۳۵۱ به صورت کتاب انتشار پیدا کرد، از آن استقبال هم کردند.

هرچند شرط انصاف این است که اقرار کرد خیلی از مسائلی که در رابطه آقای خمینی امروز در دسترس قرار گرفته است، اطلاع از آنها در آن دوران امکان پذیر نبود، اما به نظر من اگر کسانی قصد و هدفشان شناسایی نسبی چهره

ایشان به لحاظ سیاسی و نوع تفکر بود، با اندکی تحقیق در خود حوزه چنین شناسائی از ایشان سهل الوصول بود. غالب مراجع نسبت به او خوش بین نبودند و در دایره بروجردی هم مطرود شده بود و همه مخالفین هم برای مخالفت خود دلایلی داشتند. پس مسئله، امکان پذیر بودن و نبودن تحقیق در مورد آقای خمینی نبود بلکه مسئله این بود که اصلاً چنین نیازی احساس نمی شد و یا به فکر کسی خطور نمی کرد.

۶. ضعف سنت بازنگری و انتقاد از اعمال خود

در ایران معاصر غالباً هر نسلی در کشور ما، نسل قبل از خود را متهم به ندانم کاری و اتخاذ روش نادرست می کند، ولی وقتی نوبت به خودش می رسد، نقادی را کسر شأن می داند. این نسل باز بدون پیگیری تجربه گذشته، همین دور را از صفر شروع می کند تا زمانی که سرش به سنگ می خورد و متوقف می شود. یکی از علل شکست سه انقلاب ملت ایران در کمتر از یک قرن، همین زندگی در خلاء تجربه گذشته و سنت تفکر انتقادی نسبت به خویش است. در جستجوی علل چنین دور و تسلسلی، من به این نتیجه رسیده ام که هنوز که هنوز است، مردم ما و بویژه کسانی که در برهه ای از زمان مسئولیت اداره امور مردم را بر عهده دارند، از نقد اعمال خود ویا بقول معروف "انتقاد از اعمال خود" به نوعی وحشت دارند و آن را لازم نمی دانند. شاید بی دلیل نیست که در میان ما ایرانیان این قدر از "نقد سازنده" سخن گفته می شود.

تجربه گذشته را زمانی می شود برای ساختن و رشد آینده بکار برد که نقاط قوت و ضعف و یا مثبت و منفی در اختیار نسل حاضر و نسلهای بعدی باشد، تا تقویت نقاط قوت و حذف نقاط ضعف امکان پذیر گردد. کسانی که تاریخ ساز و یا در پیشبرد نهضتی مؤثر بوده و مسئولیت اموری را بعهده داشته اند، اگر این جریان پیروز شده، تک تک افراد، آن پیروزی را تنها مرهون استعداد، توانائی، برنامه ریزی و فعالیت خویش تلقی می کنند و اگر آن جریان و یا نهضت و یا انقلاب به شکست انجامید، خود را در آن شکست سهیم نمی دانند و تمامی علت شکست را بگردن طرف مقابل و یا دیگران می اندازند. بهمین

علت وقتی جریانی را که خود در آن شرکت داشته اند به رشته تحریر در می آورند و یا برای محققین به نوعی باز گو می کنند، هر جا نکات مثبتی است، آن را به حساب خود ثبت می کنند و از ندانم کاریها، کاستیها، کژیها، قدرت طلبیها، تک رویها، و... که با دست خودشان انجام پذیرفته است ابدأ سخنی به میان نمی آورند و برعکس چنان وانمود می کنند که هرچه عیب بوده و هر آنچه موجب شکست شده است، نتیجه عمل مخرب "دیگران" است.

درس گرفتن از چنین تجربه گذشته ای، کار را برای نسل حاضر و آینده، اگر نگویم غیر ممکن بلکه بسیار مشکل می کند زیرا به رویدادها که می نگرد فضاهای خالی بسیاری را مشاهده می کند و آنچه را هم که در دسترس دارد مخلوطی از راست و ناراست می یابد. در چنین حالتی انسان بیشتر به سمتی که موافق با احساساتش باشد و یا احساساتش را بتواند ارضاء کند، در می غلطد و نه مآلاً سمت و سوی عقلانی و درست را.

شاید باشند کسانی که بگویند با وجود انبوهی از کتابهای تاریخی و پژوهشی که در باره هر برهه ای از تاریخ در دسترس هستند، نمی توان مدعی شد تجربه های گذشته مسکوت گذاشته شده است. درست است که اینها تجربه هائی را در بر می گیرند اما اینگونه تجربه ها بیشتر تجربه ای است که محقق و یا پژوهشگر در جریان کار پژوهشی خود بدانها اشعار پیدا می کند و در حقیقت نتایجی است که او در اثر مطالعه بدانها دسترسی پیدا کرده است و نه تجربه کسانی که خود سازنده تاریخ بوده و یا در آن رویداد تاریخی به طور فعال شرکت کرده و یا مسئولیت بخشی از آن رویداد را بعهده داشته اند. این دو نوع تجربه با هم متفاوتند اگر چه ممکن است با هم نکات مشترک زیادی داشته باشند ولی یکی نیستند.

با این نگاه اگر ما سه انقلاب مشروطیت، نفت و انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم و بپرسیم چرا هر سه آنها بعد از پیروزی، از اهداف خود منحرف شده و به شکست انجامیده است، به زعم من به این نتیجه خواهیم رسید که جامعه ما فاقد انتقال تجربه های گذشته از نوع دوم است و کسانی که بخواهند از تجربه برای ساختن آینده درس بگیرند، در مقابل خود با فضاهای خالی مواجه می شوند. برای روشن شدن آنچه گفته شد، و هرچه عینی تر ساختن بحث، از دو انقلاب مشروطه و نفت در می گذرم و مختصری به

توضیح انقلاب اسلامی که خود در آن شرکت داشته ام و مربوط به نسل ماست می پردازم.

مهندس بازرگان و دوستانش در نهضت آزادی اولین گروهی بودند که در موقعی که انقلاب اوج گرفته بود، در وحدت و یا ائتلاف نانوشته ای با روحانیون وارد فعالیت شدند. گروه مهندس بازرگان شورای انقلاب را تشکیل داده و سپس مأمور تشکیل اولین دولت جمهوری اسلامی شدند. (۲۶۶) از دید مرحوم مهندس بازرگان انقلاب ایران را باید "در دو حرکت" شناسایی کرد. حرکت اول از کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ است. ایشان در این دوره، نارسائی، اشتباه کاری و کمبود نظری و عملی چندانانی از ناحیه خود و یا نهضت آزادی نمی بینند. بگذرم از اینکه معتقد هستند که «ایران تجربه انقلاب را نداشت و اصلاً انقلاب یک ارمغان غرب و یک فرهنگ یا سنت بیگانه برای ایران و مسلمانان است» (۲۶۷) و انحصار گری را در حرکت دوم انقلاب و آن هم از اواخر ۱۳۵۹ مشاهده می کنند: «اصولاً انحصار گری در حرکت دوم انقلاب که از اواخر ۱۳۵۹ آشکار گردیده و در جهت عکس وحدت و همکاری ملی با دلسرد کردن و سلب حیثیت از غیر مکتبیها و حزبیها و غیر صنف حاکم و یا طرد اکثریت فرزندان کشور، قهراً جامعه و دولت را نه تنها از انتقاد اصلاح کننده و سازنده ممنوع می سازد بلکه از علاقمندی و همفکری و همکاری با سرمایه گذاریهای ملت نیز محروم نموده ...» (۲۶۸)

جای تعجب است که چگونه انحصار گری ها و قدرت طلبی ها تنها از اواخر سال ۱۳۵۹ برای مرحوم بازرگان آشکار گردیده است؟ آیا در همان اوایل و در دوران دولت موقت نبود که کمیته های انقلاب، دادگاه های انقلاب، سپاه پاسداران و جهاد سازندگی به تصرف انحصاری روحانیت در آمد؟ و یا قبل از آن انحصار و یا وزنه سنگین شورای انقلاب را مگر روحانیت در دست نداشت؟ و آیا از طریق سازمان ایدئولوژی- سیاسی در ارتش، شبکه قدرت خود را گسترش ندادند؟ آیا در تاریخ ۲۶ دیماه ۵۸ شورای عالی قضائی رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، معاون مالی و اداری دادگستری و رئیس دادگاه انتظامی قضات را از دادگستری اخراج نکردند (۲۶۹) و در تاریخ ۴ اسفند ۵۸ از طریق احکام آقای خمینی، کل قوه قضائیه به انحصار حزب جمهوری اسلامی در نیامد؟ (۲۷۰) و آیا...؟

اگر چه مرحوم بازرگان در کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت" نکاتی را گوشزد می‌کند که در همان حرکت اول حکایت از انحصاری شدن قدرت در دست روحانیت (۲۷۱) دارد ولی خود او توجه عمیقی به این تحولات نمی‌کند و از آن‌ها می‌گذرد. بدون اینکه بخواهم ذره‌ای از خدمات برجسته مرحوم مهندس بازرگان که پرچمدار نهضت روشنفکری ملی- مذهبی در دوران معاصر هستند و به تعبیر خودشان که تعبیر به حقی است، عمرشان با "شصت سال خدمت و مقاومت" همراه است، بکاهم و یا کم بها دهم و گرچه کتاب ایشان به نکات بسیار ارزنده‌ای اشاره می‌کند، اما فاقد آن تجربه ملموسی است که پیشتر توضیح داده شد.

به نظر می‌رسد به دلیل همین ضعف شدید سنت بازرگری و انتقاد به اعمال خود در حافظه تاریخی کشور ماست که آقای دکتر یزدی می‌گوید: «من به نسل جوان ایران می‌گویم که اشتباه ما را تکرار نکنید. نگویند اگر اینها بروند همه چیز خوب خواهد شد، این طور نخواهد بود». (۲۷۲) آقای دکتر یزدی در فروردین ۱۳۸۷ در انستیتوی خاورمیانه در واشنگتن در مورد انقلاب می‌گوید: «شانس انقلاب در ایران وجود ندارد. هیچکس به دنبال انقلاب دیگری نیست... من به نسل جوان ایران می‌گویم که اشتباه ما را تکرار نکنید. نگویند اگر اینها بروند، همه چیز خوب خواهد شد. این طور نخواهد بود». (۲۷۳)

اما وقتی آقای یزدی اعتراف می‌کند و معتقد است که اشتباه کرده است، آیا شرط اخلاق نیست به نسل حاضر و نسلهای آینده واضح بگوید آن اشتباهات از چه قرار بوده است تا نسل امروز بار دیگر راه به خطا رفته را نیازماید؟ آیا وی اصل شرکت در انقلاب را باطل و اشتباه تلقی می‌کند؟ یا شرکت و ائتلاف نا نوشته خود در تشکیل شورای انقلاب را که حتی بدون اطلاع غالب مبارزین مورد قبول آن دوران انجام گرفت؟ و یا تشکیل دولت موقت به وسیله مهندس بازرگان را؟ و یا طراحی و پشتیبانی از ستون پایه‌های استبداد نظیر سپاه پاسداران، دادگاههای انقلاب و جهاد سازندگی را که همگی در دوران دولت موقت تشکیل شده‌اند اشتباه می‌دانند؟ آیا بیان چنین مطلبی و توصیه به جوانان که بدنبال تغییر وضع خود و آینده خود نباشند و بدانند که اگر این رژیم هم برود، چیزی تغییر نخواهد کرد، اولاً آب به آسیاب استبداد ولایت مطلقه ریختن نیست؟ ثانیاً آیا چنین ایده‌هایی به زبان بی‌زبانی گویای این مطلب نیست که اندیشه‌وی دارای مشترکات اصولی با ولایت فقیه است؟ و ثالثاً صحه

بر اینهمه کشتار و جنایت که بدست زعمای جمهوری اسلامی و کارگزاران شان واقع شده است نمی گذارد؟ و رابعاً آیا وی با این روشش به ملت ایران نمی گوید که بمیرید و بسوزید و با این رژیم ویرانگر بسازید و صدایتان بلند نشود و به دنبال استیفای حقوق خدای و از جمله حق آزادی و استقلال و حق اختیار و بدست گرفتن سرنوشت خود بدست خود نباشید؟

آیا جامعه و نسل جوان حق ندارد بداند که چه عوامل و اشتباهاتی و بدست چه کسانی، دست بدست هم داد تا انقلاب از اهداف اصلی خود، آزادی و استقلال و جمهوری مردمی منحرف شده و به استبداد خانمانسوز فقهای قدرتمدار منتهی شود؟ این آن تجربه ای است که در صورتی که در حافظه تاریخی کشور وجود داشته باشد، نسل حاضر و نسلهای آینده می تواند از آن به عنوان تجربه ملموس درس بگیرند و این آن تجربه ایست که می گویم ملت ما بدرستی فاقد آنست چون سنت بازنگری و انتقاد از اعمال عملی و نظری خود، در کشور ما وجود ندارد و در نظر شخصیتها و متفکرین، عمل مذمومی تلقی شده و می شود. نظر به اینکه کشور ما همیشه در دیکتاتوری و استبداد زندگی کرده است، هر چند در بادی امر به نظر می رسد انتقاد از خود برای شخص، ضعف محسوب می شود ولی اگر قرار باشد ما از این دوران تاریک عبور کنیم چاره ای نیست جز اینکه همه افرادی که در پیدایش این شرایط نقش باز کرده اند به نقد بی رحمانه خود و هم صنفی هاشان بپردازند. قطعاً کشور در آینده بهره چنین کسانی را به آنها خواهد پرداخت. فقدان چنین تجربه ای عامل مهمی در استقرار و طولانی شدن استبداد است.

برای روشنایی انداختن بیشتر به مطلب فوق، نکاتی از مصاحبه آقای دکتر یزدی که به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب اسلامی، با نوشابه امیری انجام داده و در سایت " روز آنلاین " نیز منتشر شده است، در زیر آورده می شود و قبل از آن به این نکته اشاره می کنم وی در مورد ارتباط ارتش و آمریکا می گوید: «از آن پس ارتباط میان ارتش و رهبران انقلاب ادامه یافت. این مذاکرات در واقع از اردیبهشت ۵۷ آغاز شده است. مذاکرات سران نهضت با سفارت آمریکا به منظور تضعیف حمایت از رژیم شاه، ادامه مذاکرات در چارچوب جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر با سفارت و سران ارتش زمینه برگزاری راهپیمایی تاسوعا را در روز جهانی حقوق بشر فراهم ساخت.» (۲۷۴)

منظور از سران نهضت، سران نهضت آزادی است. بر اساس اسناد منتشر شده، مذاکرات سران نهضت آزادی با سفارت آمریکا در تهران از اردیبهشت ۵۷ شروع شده است. اینکه آقای دکتر یزدی برای اولین بار تأیید کرده است که سران نهضت آزادی از اردیبهشت ۵۷ با سفارت آمریکا مذاکراتی داشته اند، جای خوشبختی است گرچه اگر هم تأیید نمی کرد چیزی را تغییر نمی داد، زیرا این اسناد فاش شده و در دسترس است.

در مذاکرات سفارت آمریکا با سران نهضت آزادی تنها در مورد تضعیف حمایت از رژیم شاه صحبت نشده بلکه از جمله در مورد همکاری با جبهه ملی و رابطه با رهبریت نهضت اسلامی نیز صحبت شده است: «در نتیجه، آنها از پیشنهاد خود که در ملاقات ۹ خرداد طرح کردند مبنی بر صحبت بی‌پرده درباره جبهه ملی روگردانند. احتمالاً دلیل اصلی این کار اعتقاد آنها به این بوده است که خبر ملاقات به بیرون درز کرده است.» (۲۷۵) و: «اعضای نهضت آزادی گفتند که جبهه ملی یک گروه ساختگی است که بر محور افراد دور می‌زند. آنها گفتند که نهضت آزادی دیگر واقعاً با جبهه ملی همکاری نمی‌کند. (نظریه، این با چیزی که دو عضو دیگر جبهه ملی از دسته‌ای دیگر به ما می‌گفتند، مطابقت دارد.)» (۲۷۶)

و در رابطه با رهبریت نهضت اسلامی «اظهار نظر: رهبران نهضت آزادی آشکارا اعتقاد دارند که در هرگونه ائتلاف با رهبران مذهبی تسلط خود را حفظ خواهند کرد.. این استحکام عقیده شان قابل ذکر است ولی بنظر می‌رسد عقیده شان کمی اشتباه باشد. (۲۷۷) آنگاه توکلی (منظور توسلی است.ن.) به من اطمینان داد که توده‌های مردم ایران پشت سر نهضت آزادی هستند زیرا سیاست آن بر اساس عمل قاطع بر ضد شاه و فعالیتش "واقع بینانه" است، بدنبال آن پنج دقیقه از ایدنولوژی آن صحبت شد که نهضت آزادی را رهبریت روشنفکرانه "جنبش آزادیخواهی" ایران معرفی کرد.» (۲۷۸)

آقای دکتر یزدی در همین مصاحبه با روز آن لاین متذکر می شود، شبی که در پاریس عازم ایران بودیم، با آقای خمینی خصوصی صحبت و خداحافظی کردم و گفتم در ایران می خواهم بروم ایران گردی و جامعه را بررسی کنم. «سپس ایشان با تشکر از کارهایی که انجام شده بود در پشت قرانی که همراه داشتم متنی به یادگار نوشتند. چند روز بعد از ورود به ایران، حاج احمد آقا به دیدنم آمد و گفت: پدرم پیغام دادند که مگر کار تمام شده است که فلانی نمی آید. گفت: پدرم با شما کار دارد و می خواهد شما را ببیند. قبول کردم و با هم رفتیم. در دیدار خصوصی، آقای خمینی بعد از حال و احوال از من خواستند به عنوان نماینده ایشان به شورای انقلاب

بروم؛ من اما امتناع کردم و نگرانی خود را از آنچه پیش بینی می کردم توضیح دادم. گفتم من از علاقه شما به خودم واقف هستم و تشکر می کنم. اما نگران هستم. نه من امیرکبیر هستم و نه شما ناصرالدین شاه. ناصرالدین شاه برغم خدمات امیرکبیر به او و نیز به رغم علاقه ای که به امیرکبیر داشت، در نهایت دستور قتل امیرکبیر را داد. من نمی خواهم روزی برسد که به دستور شما کشته شوم. ایشان لحظه ای ب فکر فرو رفت و سپس گفت تا زنده هستم نمی گذارم آسیبی به شما برسد.» (۲۷۹)

در این فراز چند نکته است که با گفته های قبل آقای دکتر یزدی هماهنگی ندارد و گاه با آن ها در تضاد است:

۱- آقای دکتر یزدی مدعی است که در پاریس برنامه سیاسی آقای خمینی را نوشته و کارگردانی آن را بعهده داشته است: «این برنامه در هفته های اول ورود امام به نوفل لوشاتو تهیه شده بود و به شخصیت‌هایی که نامزد عضویت در شورای انقلاب بودند، به طور خصوصی ارائه داده می شد.» (۲۸۰)

۲- و باز در مورد تشکیل شورای انقلاب مدعی است: «از مجموع کسانی که پیش بینی شده بود تا زمانی که به ایران برگشتیم، ۸ نفر عضویت در شورای انقلاب را پذیرفته بودند... آقای خمینی به من هم گفتند که عضو شورای انقلاب باشم.» (۲۸۱)

حال آیا پرسیدنی نیست که وقتی کسی کارگردانی برنامه سیاسی آقای خمینی را بعهده داشته و در پاریس به عضویت شورای انقلاب در آمده است، چگونه در ایران فوراً گوشه گیری اختیار کرده تا اینکه آقای خمینی به ایشان پیغام می دهند «که مگر کار تمام شده است که فلانی نمی آید. گفت: پدرم با شما کار دارد و می خواهد شما را ببیند. قبول کردم و با هم رفتیم.» (۲۸۲) و بعد مدعی می شود که «در دیدار خصوصی، آقای خمینی بعد از حال و احوال از من خواستند به عنوان نماینده ایشان به شورای انقلاب بروم» (۲۸۳) ایشان یک بار به فرمان آقای خمینی در پاریس به عضویت شورای انقلاب در می آید و سپس در ایران و چند روز بعد به عنوان نماینده آقای خمینی به شورای انقلاب می روند؟

حقیقت آن است که آقای دکتر یزدی که به زعم خود برنامه سیاسی آقای خمینی را نوشته و کارگردانی آن را به عهده داشته است وقتی به ایران می روند، بعد از یکی دو روز آن ها را بر باد رفته می بیند و به قول آقای خلخالی و تأیید آن بوسیله آقای دکتر یزدی با یک کودتا، امام را از چنگ نهضت آزادی در می

آوردند و در اختیار مردم قرار می دهند. (۲۸۴) در این رابطه آقای دکتر یزدی چنین گزارش (۲۸۵) می کند: « دولت موقت در ابتداء این نفوذ را داشت، اما اینها آرام آرام پاهای ما را قطع کردند. خلخالی می گوید شب اول کودتا شد. به این معنا که در برنامه کمیته استقبال پیش بینی شده بود که آقای خمینی در مدرسه رفاه مستقر بشود و مدیریت کارهای اداری و دفتری اش را کمیته استقبال اداره کند. اما همان شب اول برنامه را بهم زدند و آن روزی که آقای خمینی به ایران وارد شد، ایشان را به مدرسه علوی بردند. و روحانیون کنترل آنجا را در دست گرفتند؛ آقای ربانی شیرازی و دیگران. چند روز بعد آقای خامنه ای پیش من آمد و گفت که آقای منتظری رفته پیش آقای خمینی و گفته است که این چه وضع مدیریت است؟ آقای خمینی هم گفته خودتان جمع شوید و اداره کنید. آنها هم جمع شدند یک هیئت یازده نفری از روحانیون؛ آقایان ربانی شیرازی، خامنه ای، هاشمی، بهشتی و... که در همان مدرسه بودند نشستند و کارها را تقسیم کرده اند. سپس آقای خامنه ای به من گفت: " من مسئول روابط خارجی شده ام، شما بیا با من کار کن." من گفتم: " در این هیئت یازده نفره شما یک نفر غیر روحانی نباید باشد؟ آقای خمینی گفت بنشینید و برنامه ریزی کنید ولی آیا آقای خمینی گفت هیچ غیر روحانی را به این هیئت راه ندهید؟! " به ایشان گفتم: "اگر آقای خمینی از من بخواهد می آیم ولی اگر شما بخواهید باید مرا قانع کنید که چرا این کارها را انجام می دهید؟" بعد مدیریت دفتر آقای خمینی را بطور کامل در دست گرفتند.؟» (۲۸۶)

آقای دکتر یزدی در همین رابطه می افزاید: «آرام آرام دفتر آقای خمینی را هم بطور کامل در اختیار گرفته بودند. ارتباطات ویژه ای را که شخص من در پاریس و بعد از آن داشتم قطع کردند.» (۲۸۷)

۷. فقدان سازمان یاتشکیلات کافی و یک فکر راهنمای منسجم و حق مدار

اگر از اغراق و خود گنده کردن ها بگذریم و بخواهیم با خود راست و یگانه باشیم، گمان نمی کنم کس و یا کسانی معتقد باشند در سه نهضت مشروطیت، ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی، نیروهای ملی آزادیخواه و استقلال طلب مبارز حاضر در صحنه از سازمان و یا تشکیلات و فکر راهنمایی که در خور به ثمر رسیدن انقلاب و پاسداری از اهداف آن باشد، برخوردار بوده اند. از جمله مهمترین کمبودها که منجر به برگشت انقلابها به استبداد شده است،

فقدان سازمان یا تشکیلات و اندیشه راهنمای متناسب با نیاز هر دوره ای از مبارزه است.

باز حربه تکفیر بلند نشود که چطور من این همه احزاب و دسته ها را که در کشور ما پا به عرصه وجود گذاشته اند نادیده می انگارم. از دوران مشروطه بدینسو به گمان من حدود ۲۰۰ حزب و یا سازمان، کمتر و یا بیشتر، کوچک و بزرگ تشکیل شده است که تعدادی از آن ها منشاء خدماتی مهم در کشور شده اند و بسیاری هم برای هدف معینی تأسیس شده و با رسیدن به مشروطه خود، حزب و دسته یا منحل شده و فیتله اش پانین کشیده شده و یا خود به خود از بین رفته و به جز اسم بی مسمائی که چند نفری آن را یدک می کشند، چیزی از آن باقی نمانده است.

هر حزب و دسته ای که نتواند نیروی جوان کشور را در هر برهه از زمان به خود جذب کند و به پرورش استعدادهای جوان بپردازد و در بین توده مردم جا و مکان خود را پیدا نکند و پاسخگوی نیازهای اساسی فکری و عملی، جامعه خودش باشد، دیر یا زود خواهد مرد و غالب احزاب و سازمانهای ما چنین سرنوشتی داشته اند.

ما باید در نوع نگرش و بینش خود نسبت به این مسئله که هر ظلم و ستم، قدرت طلبی و انحصارگری، سلب آزادیها و اختیار بدست نگرفتن سرنوشت خود بدست خود و استقرار استبداد و طاغوت از هر نوع آن را، از چشم مستبدان و دیکتاتوران حاکم و یا بیگانگان می بینیم، تجدید نظر کلی بکنیم. ما خود در ساخت دیکتاتور و استقرار استبداد شرکت می کنیم و این مصیبتی بزرگتر از مصیبت دیکتاتوران و مستبدان حاکم است.

در اینکه بر اثر کودتای رضاخان، مشروطیت و میراث آن به اضمحلال کشیده شد و استبداد بر کشور حاکم گردید، جای بحث نیست. سخن اینجاست که اگر آزادیخواهان و استقلال طلبان به نیروهای خود، سازمان درخور را برای حفاظت از دستاورد انقلاب مشروطه داده بودند، آیا به سادگی ممکن بود که با کودتای رضاخان همه چیز از دست برود و یا مسئولیت امور بعد از پیروزی، بدست عین الدوله ها که جرقه انقلاب به خاطر ظلم و ستم آنان زده شد، بیفتد؟ و همچنین است کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، در اینجا از رهبری بدون سازمان در خور چه انتظاری می توان داشت. فرانسوا کوله (Fracois Coulet) سفیر

فرانسه در ایران به سفیر انگلستان در پاریس می گوید: «مصدق مخلوطی از گاندی و روسو است و از همین رو کنار آمدن با او مشکل است (۲۸۸) به نظر سفیر فرانسه در ایران "مصدق، با معیارهای ایرانی فساد ناپذیر بود و این مهمترین منبع قدرت او به حساب می آمد.» (۲۸۹) حقیقتاً کاری که مصدق در آن دوران انجام داد در حد معجزه است. آیا ما هم به همان روش عمل کرده و می کنیم؟

وقتی در انقلابی "رهبر"، "مرکز ثقل" یا "ستاره" انقلاب به هر دلیلی تثبیت گشت و بفرمان او توده ها به حرکت درآمدند و سازمان یافتند، از آن لحظه به بعد دیگر کسی قادر نخواهد بود که در مقابل او ایستادگی کند و یا آن را به سیستم به اصطلاح "اصیل قبلی" بازگرداند. بنابر این بحث برگشت به مشروطه اصیل بوسیله هر کسی سالبه به انتفاع موضوع است و طرح چنین افکاری نشان از این دارد که چنین کسانی از ساز و کار انقلاب، ماهیت و چگونگی انقلاب و چرانی روی آوری به انقلاب اطلاع درستی ندارند. در زمانی که انقلاب در شرف اوج گیری و پیروزی است تنها کاری که می شود کرد، تعدیل قدرت رهبر بوسیله کسانی است که در جامعه و در بین توده مردم و انقلابیون از اسم و رسم و امکاناتی برخوردار هستند که بنا به اطلاعات میدانی آن دوران که تا به امروز بدقت حاضر و ناظر بوده ام و تحقیقات بعدی، اگر جبهه ملی و نهضت آزادی و به ویژه آقایان مهندس بازرگان، بنی صدر، دکتر یزدی، قطب زاده با هم در ابتدای کار، یکدل و یک رأی بودند و با هم وحدتی داشتند غیر ممکن بود که آقای خمینی و روحانیت بتوانند فعال مایشاء بشوند و البته خدا داناتر است.

۸. سخن آخر

بسیار دیده می شود که کسانی می گویند دکتر بختیار آقای خمینی و روحانیت را خوب می شناخته و به همین دلیل ایستادگی کرد، و پاره ای حتی پا را فراتر نهاده و آقای بختیار را تنها کسی می دانند که در آن شرایط نابسامان می خواسته مشروطیت اصیل را احیا کند. در اینجا از مسائلی که خود شخصاً در رابطه با دکتر بختیار و آقای خمینی در جریان آن قرار گرفته و مطالبی که

دیگران بیان کرده اند می گذرم. فقط به یک گزارش درباره وی که نشان دهنده میزان شناخت وی از خمینی و طرح حکومتی وی است اشاره می کنم: «رئیس دولت ایران تأکید کرد که به امام خمینی احترام می گذارد و حضور معظم له در یک دولت دموکراتیک آرزوی همگان است و همانگونه که در قانون اساسی ایران پیش بینی شده هیچ قانونی که با شریعت (فقه) اسلامی مغایرت داشته باشد ارزشی نخواهد داشت و معتبر نخواهد بود.» (۲۹۰)

در پایان سخن و با توجه به اینکه آقای بختیار در نگاه برخی از ملیون به عنوان دوست و پیرو خط و بینش دکتر محمد مصدق پیشوای به حق ملت ایران قلمداد شده است، اجازه دهید به منظور رسیدن به حقیقت فهرستی مختصر از مشخصه روش و منش مصدق ارائه شود تا شاید مقایسه این دو تسهیل گردد؛

۱- مصدق خود را خدمتگزار مردم می دانست و از طریق مردم عمل می کرد و هیچ حرکتی را بدون موافقت اکثریت مردم انجام نمی داد. در حالی که بختیار قائل به ولایت نخبه ها بود و حاکمیت نخبه ها را روش مدیریت جامعه می دانست. «دنیا را همیشه عده معدودی به جلو رانده اند نه توده های وسیع. من همیشه به نخبگان اعتقاد داشته ام و وظیفه آنها را هدایت مردم به سوی هدفی که یافته اند می دانم.» (۲۹۱)

۲- مصدق با جمع حرکت می کرد و از فرصتها به نفع کشور بهترین بهره برداری را می کرد. در حالی که بختیار بر خلاف جمع عمل می کرد و فرصتهای بدست آمده را می سوزاند. به دو نمونه از این فرصتها اشاره می کنم: یکم فرصت بدست آمده در سال ۱۳۴۰ که با سخنرانی خود در میتینگ میدان جلالیه، بر خلاف نظر جمع، آن را بر باد داد. (۲۹۲) دوم پذیرش نخست وزیری شاه در موقعی که دکتر سنجابی و دکتر غلامحسین صدیقی شرایط شاه را نپذیرفتند، او پذیرفت و بلافاصله از جبهه ملی اخراج گردید (۲۹۳). ولی مصدق برای خرد جمعی ارزش قائل بود. او در رابطه با اختلافات میان اعضای جبهه ملی به الهیار صالح نوشت: «... نظریات خود را که چند روز قبل عرض

شد باز تکرار می‌کنم و این است اگر به اتفاق نتوانید به وطن عزیز خدمتی بکنید با اختلاف حتی تصور آن هم مقدور نیست امیدوارم موقع را از دست ندهید و با کمال صمیمیت همکاری فرمائید و نتایج خوبی برای خیر خواهان مملکت بدست آورید...» (۲۹۴)

۳- مصدق همیشه و در تمام طول عمر مستقل و با تکیه بر مردم خویش عمل کرد. در حالی که بختیار با تکیه بر قدرتهای خارجی و ضد ایرانی کوشش بیهوده ای کرد که حکومت خود را نگهدارد. هم در انقلاب و هم بعد از انقلاب. (۲۹۵)

۴- مصدق ضد هر کودتایی به منظور بدست آوردن حکومت بود. به عکس بختیار با کمک خارجی و کشتار قبل از انقلاب کوشش کرد بر سر قدرت بماند و بعد از پیروزی انقلاب از طریق صدام ضد ایرانی و با پول اجنبی دست به کودتا زد تا آب از جوی رفته را به جوی باز گرداند. (۲۹۶)

۵- برای مصدق اجنبی اجنبی است و بدست آوردن حکومت را با کمک اجنبی مهلکترین سم برای آزادی و استقلال کشور می‌داند. اما بختیار با پول خارجی و نیروی نظامی صدام حسین کوشش کرد حکومت موقت در خوزستان تشکیل دهد. (۲۹۷)

۶- مصدق از هر فرصتی که بدست می‌آمد به نفع ملت ایران آن را بکار گرفت. متأسفانه بختیار در زمان نخست وزیری ظاهری خویش، از طریق امضای یادداشت تفاهم قراردادهای نظامی که پول آن پرداخت شده بود را لغو کرد و در حقیقت به آمریکائی‌ها بخشید. (۲۹۸)

۷- مصدق برای شکست رقیب خود، شاه، هرگز حاضر نبود با کمک اجنبی حکومت را بدست آورد. ولی بختیار وقتی همکاریش با صدام نتیجه منفی داد برای پاک کردن لکه ننگ اعلان کرد که: «من برای شکست رقیب، خمینی، حاضرم با حکومت عراق همکاری کنم. اما حاضر به قبول اشغال کشورم توسط هیچ کشوری نیستم.» (۲۹۹)

۸- هنوز این فهرست ناقص است و از اسناد سفارت آمریکا و استفاده ابزاری بختیار از مصدق و از میزان شناختش از خمینی و انقلاب که خود ناظر بخشی از آن بوده ام صحبت به میان نمی آورم و فقط به یک مورد اشاره می کنم: در تاریخ ۱۳۴۰/۳/۱۱ و ۱۳۴۰/۸/۱۱ و ۱۳۴۳/۲/۲۶ سفارت آمریکا گزارش می کند: «بختیار گفت زمان مجد مصدق به عنوان یک رهبر گذشته است ولی همیشه سمبل روحیه ملی گرایی کشور خواهد بود. او گفت اگر وی به نخست وزیری منصوب شود اولین اقدام او این خواهد بود که احترامات شخصی اش را به مصدق در دهکده اش ابلاغ کند. مصدق متعلق به دوره دیگری بود و هیچ نقش فعالی در اداره مجدد کشور نخواهد داشت.» (۳۰۰)

و در مورد اینکه رهبر جبهه ملی چه کسی است؟

«عملاً هیچکس، هیچ کس در میان ما شرایط لازم برای نوع رهبری مصدق بود، ندارد... خود مصدق یک رهبر مؤثر نیست و دیگر نمی تواند باشد، حد اکثر او می تواند مثل یک شخصیت روحانی عمل کند. البته به مقدار زیادی از طرف مردم محبوب است. ولی در زمینه سیاسی واقعی او تمام شده است...» (۳۰۱)

«...بختیار گفت که او با دکتر مصدق سمبل ملی گرایی مخالفت نخواهد کرد ولی تلاش خواهد کرد که از او و برنامه هایش به نفع خود استفاده نماید. بختیار مصدق را یک خود پرست بزرگ توصیف نمود که نمی تواند موافقت نماید جبهه ملی در دست هر مرد دیگری بجز خودش سپرده شود. بختیار گفت که به جز برکناری رهبری محافظه کار جبهه ملی، هیچ اقدامی در مورد پیشنهادات اخیر مصدق تحقق نیافته است.» (۳۰۲)

از دید برخی، گویی می توان راه حلی میانه برای نشان دادن بزرگی اندیشه و منش آقای بختیار جستجو کرد و آن اینکه مسئله بختیار را باید تا مقطع انقلاب بررسی کرد و نه بعد از آن. اما این حرف مثل این است که بگوئیم شاه را تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد بررسی کنیم و کاری به ما بعد آن نداشته باشیم و یا عابد و زاهدی که به عبادت خداوند مشغول بوده و بعد جنایت کار شده است را به همان زمان عابد و زاهد بودن وی قناعت کنیم. اگر چنین است آقای خمینی را هم باید تا مقطع پاریس نگاه کرد و به استقرار دیکتاتوری مطلقه فقیهی که بعد از سال ۱۳۶۰ پایه گذاری کرد کاری نداشته باشیم. مگر می شود که بخشی از دوران و شخصیت کسی را مورد مطالعه قرار داد و به بخش دیگر آن کار نداشت؟ چنین چیزی غیر ممکن

است. مگر می شود شخصیت بختیار را به دو نیم تقسیم کرد و به نیمی از آن کار داشت و نیم دیگر را نادیده گرفت. آیا این چنین روشی خود توهین به شخصیت وی نیست چرا که او را شخصیتی یکپارچه به حساب نمی آورد؟ آری در مورد دکتر بختیار من هم با بسیاری هم عقیده هستم که اگر ایشان بعد از پیروزی انقلاب دست به بعضی از اعمالی که به آنها اشاره رفت نرده بود، تمام اعمال گذشته ایشان با کم و زیاد هایش قابل چشم پوشی بود و وی به عنوان یک شخصیت ملی و مصدقی در حافظه تاریخی کشور باقی می ماند ولی ای کاش چنین بود.

با لختی توجه از راه عبرت به این فهرست ناقص، آیا چنین شخصیتی را پیرو مصدق خواندن ظلم به مصدق و خود نیست؟ بگذرم.

چه کسی راه ترا خواهد رفت // چه کسی حرف ترا خواهد زد
 چه کسی خون تو در رگهایش // موج خواهد زد و خواهد آشفست
 هیچ مانند تو یکبار دگر // مردی از خویش برون خواهد شد؟
 دامن خاک عزیز وطنم // پاک از سرخی خون خواهد شد؟
 چه کسی راه ترا خواهد رفت // چه کسی حرف ترا خواهد گفت
 چه کسی؟ (۳۰۳)

یادداشت و نمایه:

- ۱- اطلاعات، چهارشنبه ۲۰ دی ماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۶، ص ۸ ستون سوم " بختیار: من استعفایشاه را نخواسته ام"
- ۲- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه مهشید امیر شاهی، چاپ سوم، ی، ص ۲۳۷. یادداشت مترجم: پاریس ۲۵ آبان ۱۳۶۱ است.
- ۳- ر.ک. همین نوشته، قسمت سوم.
- ۴- در موقع رأی گیری در شورای جبهه ملی، در مورد دکتر بختیار، باتفاق آراء، رأی به اخراج اوداده شد و فقط دو نفر یکی ابوالفضل قاسمی بود که رأی مخالف و تیمسار مدنی رأی ممتنع داد. کاتم، ایران شناس و استاد هاروارد در تاریخ ۱۸/۱۰/۵۷ این موضوع را چنین گزارش می کند: " مخالفین میانه رو... از بختیار به عنوان یک شخصیت متزلزل که ننواسته در برابر پیشنهادات شاه برای نخست وزیر مقاومت کند، حال بسود ایران باشد یا نباشد، یاد می کنند." (اسناد سفارت شماره ۱۰، ص ۶).
- ۵- پرونده صالح (در باره الهیار صالح)، ایرج افشار، کتاب یا انتشارات؟ روشن وابسته به نشروروش ۱۳۸۴، تهران؟ ص ۳۲۹. مصدق در ۱۶ آذر ۱۳۴۱، این نامه را به الهیار صالح نوشته است.
- ۶- ر.ک. همین نوشته،
- ۷- ر.ک. همین نوشته .
- ۸- گروگانگیری و جانسپینان انقلاب، ص ۲۹۱-۲۹۰ و اطلاعات، یکشنبه ۱۵ بهمن ۵۷، ص ۲.
- ۹- از جمله نگاه کنید به روزنامه لوموند ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱: "ستاد مشترک ارتش عراق قرار بود در عرض کمتر از یک هفته خوزستان- به قول عراقیها عربستان- را اشغال کند و کردها مناطق کردنشین را در دست بگیرند و روز ۵ اکتبر در اهواز شاهپور بختیار حکومت آزاد تشکیل دهد." و لوموند ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰ و همچنین نگاه کنید به کتاب ژان ایو اپرون و ژان نوئل تورنیه، پاریس ۱۹۹۲.

Enquete sur l'assassinat de Chapour Bakhtiar, Jean-Yves Chaperon and Jean-Noel Tournier, Edition n° 1 Paris 1992

Quotidien de Pari Octobre 1980

-۱۰

- ۱۱- ر.ک. « پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد»، فصل هفتم، صص ۳۵۳-۳۴۰.
- ۱۲- اطلاعات، چهارشنبه ۲۰ دی ماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۶، ص ۸ ستون سوم " بختیار: من استعفای شاه را نخواسته ام"

- ۱۳- مصاحبه با هاروارد، از نواری ۳، ص ۱۶.
 ۱۴- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۵۱.
 ۱۵- اطلاعات سه شنبه ۱۶ دیماه ۵۷، شماره ۱۵۷۵۳، ص ۶.
 ۱۶- اطلاعات سه شنبه ۱۶ دیماه ۵۷، شماره ۱۵۷۵۳، ص ۶.
 ۱۷- اطلاعات پنجشنبه، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۴، ص ۸ پیام نخست در آستانه ورود امام خمینی.

۱۸- متن کامل نامه به این شرح است: «هفتم شهریور ماه ۵۶- حضرت آیت الله خمینی دامت برکاته؛ خاطر مبارک شاید از انتشار اعلامیه مورخ ۲۲ خرداد ۵۶ که با امضای اینجانب و آقایان دکتر کریم سنجابی و داریوش فروهر در تهران انتشار یافته است اطلاع حاصل فرموده اید. ما در مقابل خلق و خدا بیان این حقایق را ادای وظیفه ملی و دینی خود دانسته ایم و اوضاع کشور را همانطوری که هست بگوش هموطنان خود و دنیای خارج رساندیم. در این ایام که برای چند روز اقامت در فرانسه بودم با دوستان و همفکران خود تبادل نظر کردم و اکنون به وسیله دوست مبارز خود آقای ابوالحسن بنی صدر این عریضه را به حضور آن حضرت تقدیم می دارد. عطف نظر به گذشته و سوابق امضا کنندگان نامه مذکور خواستم استدعا نمایم که به منظور وسعت بخشیدن به مبارزات و ایجاد هماهنگی بیشتر بین افراد ملت مسلمان در صورتی که مقتضی بدانید به هر نحو که صلاح باشد ما را در این راه خیر، هدایت و حمایت فرمایید. باسلام و تهیت [تحیت]، اردتمند شاپور بختیار.»

۱۹- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر شاپور بختیار، انتشارت رادیو ایران، ص ۶۵.

۲۰- متن نامه ای که دکتر بختیار بوسیله مهندس مرزبان برای آقای خمینی ارسال کرده و من آن را در کیهان یافتم. کیهان متن نامه را با تیتراخ خود چنین آغاز کرده است: «دکتر شاپور بختیار، نخست وزیر طی نامه ای که به حضور آیت الله العظمی خمینی ارسال داشته است، چنین می نویسد:

« پس از عرض سلام و تقدیم احترام به حضور مقدس آن پیشوای بزرگ روحانی که به الطاف الهی به فضیلت مجاهدت در راه حق آراسته است اجازه می خواهد به اختصار چند نکته قابل توجه آن رهبر عالی قدر اسلامی را به استحضار خاطر شریف برساند. امید وارم به یاری خداوند بزرگ بتوانم آنچه را که بعنوان یک ایرانی مسلمان مبارز بعهده دارم به روشنی بیان کنم. مبادا که بسبب تردید در بیان حقیقت نزد بندگان حق پرست و حقیقت جوی خدا شرمسار شوم.

۱- آن حضرت واقفند که برنامه این دولت از صفر تا ذیل کاملاً و جزاً همان مطالبی است که طی سالیان دراز دوران اخافه و ارباب و اختناق مورد نظر آن وجود مقدس و سایر مبارزان و شهیدان راه حق و آزادی بوده است و به محض تصدی نخست وزیری بلافاصله با توکل به خدای متعال با کمال اشتیاق و اخلاص شروع به اجرای آن کردم جای هیچگونه

تردید نیست که اگر مهلت معقولی داده شود به خاطر صیانت حقوق حقه ملت مسلمان و مبارز ایران به حرمت روان پاک شهیدان راه آزادی و به حکم ۲۵ سال سابقه مبارزات سیاسی و برای حفظ استقلال و تمامیت خاک میهنم به خواست خدای متعال، تمام جزئیات این برنامه را مردانه و مخلصانه به موقع اجرا خواهم گذاشت.

این کار البته در گرو توفیق الهی است. امیدوارم در این راه از برکت انفاس قدسیه آن حضرت و دعای خیر همه نیک خواهان این مرز و بوم برخوردار شوم.

۲- هرچند زیارت آن پیشوای بزرگ روحانی سعادت است که من نیز مانند بسیاری از فرزندان ایران که هواخواه آزادی و استقلال آزادی ایران و مودب به آداب اسلام در تجلیل مقام آیات عظام و علمای اعلام اند در آرزوی آنم. ولی اجازه می خواهم بعرضتان برسانم که به عقیده اینجانب در شرایط کنونی بسبب تحریکات گوناگون و حالت عصیانی که در گروه‌های موافق و مخالف وجود دارد، بازگشت آن وجود مغتنم موجب تشنجات و اختلالاتی خواهد شد که دولت را از ادامه برنامه ای که متفق الهیه همه آزادیخواهان خداپرست ایران است باز خواهد داشت. لذا تمنا دارد استدعای اردتمند را در تأخیر عزیمت به ایران بسمع قبول تلقی فرمایند.

۳- اگر پس از تشریف فرمانی مبادرت به اعلام یک سازمان سیاسی بفرمایند که با قانون اساسی کنونی سازگار نباشد، یقیناً دولت را در وضع بسیار دشوار و خطرناکی قرار خواهند داد که اینجانب نمی خواهم مسئولیت عواقب آن را بپذیرد.

۴- امید وارم با توجه به موقعیت اینجانب بحکم درایت حکیمانه و نیت مخلصانه و خیرخواهانه ای که برای سعادت مردم ایران داشته و دارید اجازه بفرمائید که هر تغییری در نظام مملکت از راه صحیح و سلم و آرامش بر طبق سنن دموکراتیک مقبول در تمام جهان انجام گیرد.

مبادا خدای ناخواسته پس از یک ربع قرن سیطره خودکامگی و درنده خونی مطلق و فساد عام و شامل، دوباره گرفتار مصیبتی عمیق تر و بلانی بزرگتر گردیم که در آن صورت باید بگویم، مسکین من و رنجهای بی حاصل من.

حضرت آیت الله، از خدا دان خلاف دشمن و دوست، که دل هر دو در تصرف اوست. من بحکم همین ایمان عمیق، آرزومندم که آن پیشوای بزرگ در این لحظه خطیر نیز با الهامات ربانی ملهم شوند تا علیرغم احوال فعلی، صمیمیت و اخلاص من در راه حق و آزادی برای آن وجود مقدس آشکار گردد و به علم یقین موفق گردند که این استدعا صرفاً بخاطر اجتناب از پیش آمدهائی است که در صورت بروز برای من نیز جز نهایت تأسف نتیجه ای نخواهد داشت و کوه اندوهی که از آن حوادث بر دل ما فرود خواهد آمد. همه مبارزان راه حق و آزادی را سالیان دراز سوگوار خواهد کرد و روح پاک شهدای راه آزادی را تا ابد متألم خواهد ساخت.

والسلام علی من التبع الهدا، اردتمند شاپور بختیار»

(کیهان، یکشنبه ۸ بهمن ۵۷، شماره ۱۰۶۲۳، ص ۲؛ نامه بختیار به امام خمینی)

- ۲۱- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۱۴۷.
- ۲۲- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۵۰۴.
- ۲۳- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.
- ۲۴- همان سند، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.
- ۲۵- اطلاعات یکشنبه، ۸ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۰، ص ۲، بختیار: از امام خمینی کسب نظر می‌کنم؛
- کیهان، ۸ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۲۳، ص ۵، بختیار... به پاریس می‌رود.
- ۲۶- به نقل از *William Sullivan, Mission to Iran (New York and London: W.W.Norton, 1981).p. 240* (محمود دلخواسته)
- ۲۷- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار دوم، ص ۱۳.
- ۲۸- اسناد وزارت خارج انگلیس، فایل: FCO 8/3351
- ۲۹- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۹ و ۸.
- ۳۰- همان سند.
- ۳۱- همان سند، ص ۱۳ و ۱۴.
- ۳۲- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۵۴.
- ۳۳- همان سند، ص ۱۵۷.
- ۳۴- همان سند، ص ۱۷۹.
- ۳۵- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۱۲۸/
- ۳۶- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار سوم، ص ۱۸.
- ۳۷- همان سند، ص ۱۶.
- ۳۸- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۵۱.
- ۳۹- اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره باغی، ص ۳۰۳؛ به نقل از کیهان هوائی هفتگی، شماره ۳۰۵، چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۷
- ۴۰- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۵۸-۱۵۷؛ به نقل از: خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۳۷۰.
- ۴۱- همان سند، ص ۱۵۸؛ من خودم نامه مصطفی شجاعیان به مصدق و پاسخ دکتر مصدق را بوی ندیده‌ام اما آقای هوشنگ کشاورز صدر برای نگارنده تعریف کرد که هم نامه و هم پاسخ آن را خود ملاحظه کرده است.
- ۴۲- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۶۲؛ به نقل از: تاریخ سیاسی معاصر، سیدجلال‌الدین مدنی، ج دوم آبان ۱۳۶۲، ص ۶۱.
- ۴۳- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۰، احزاب سیاسی در ایران(۱)، ص ۱۲۴؛ تاریخ گزارش گفتگوی بختیار با سفارت آمریکا، ۱۲/ تیر/ ۱۳۴۰، است.
- ۴۴- همان سند، ص ۱۷۱/
- ۴۵- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۳۷.

- ۴۶- روزنامه اطلاعات، دو شنبه ۲/ بهمن/ ۵۷، شماره ۱۵۷۶۶، ص ۶؛ سنگر نخست وزیری را خالی نمی کنم.
- ۴۷- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۹.
- ۴۸- همان سند، ص ۵۴.
- ۴۹- همان سند، ص ۸ و ۹.
- ۵۰- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۱۴/
- ۵۱- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۵۸.
- ۵۲- همان سند، ص ۱۳۴؛ خبرنگار نشریه نیوز ویک.
- ۵۳- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۴۱.
- ۵۴- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ۱۰۷.
- ۵۵- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۷.
- ۵۶- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۴۳.

توضیح: مناسب است که در اینجا جریان دستگیری بختیار که در جانی نیامده، برای اولین بار فاش کنم: بختیار در کتاب یکرنگی، ص ۲۳۶، می گوید که ۲۳ بهمن مطلع شدم که « دستگیر شده ام و با هویدا در خانه ای که خمینی هم آنجاست زندانی هستم.» جریان دستگیر بختیار از اینقرار است: روز ۲۳ بهمن روزنامه ها اطلاع دادند که بختیار دستگیر و زندانی شده است. بچه های کمیته، دانی خاتم مهندس گل احمر صاحب خانه ما که از اهالی گلپایگان و کاملاً شبیه بختیار بوده است را به این خیال که وی بختیار است، دستگیر و به کمیته می برند و بلا فاصله خبر به جراید داده می شود که بختیار دستگیر شد. اما بعد از اینکه ثابت می شود وی بختیار نیست، این شخص آزاد می شود، از یکطرف کسانی که خبر را به مطبوعات داده بودند، تکذیب خبر را کسر شأن خود تلقی کرده و به مطبوعات اطلاع نمی دهند که بختیار دستگیر نشده است. انعکاس خبر خود کشی بختیار در مطبوعات نیز دروغ بود و تکذیب نشد. از طرف دیگر چون هنوز بختیار به خارج نرفته و در پاریس آفتابی نشده بود، فکر می کردند که ممکن است به او دسترسی پیدا نکنند. تازه بعد از مایوس شدن از دستگیری بختیار و آفتابی شدن وی در پاریس و مصاحبه مطبوعاتی، در آن موقع گفته شد که « بختیار از مرز بازرگان فرار کرده است.» کنایه از اینکه مرحوم مهندس بازرگان او را فراری داده است. اما امروز بنا بر گفته نوه اش اسرانیلی ها او را از کشور خارج کرده اند.

کتاب جهان‌شاه بختیار نوه شاپور بختیار به فرانسه نوشته شده بنام:

«Moi, Iranian, espion de la CIA et du Mossad»

و به انگلیس :

و « Me, Iranian, a spy for the CIA and Mossad»

به فارسی «من، ایرانی، جاسوس سیا و موساد» ترجمه شده است.

- ۵۷- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار اول ص ۱۸/
- ۵۸- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۰، احزاب سیاسی در ایران(۱)، ص ۱۱۹؛ سفارت آمریکا در مورد و خصوصیات بختیار در ۱۲/۴/۱۳۴۰، گزارش می کند.
- ۵۹- همان سند، ص ۱۹۷؛ تاریخ گزارش ۲۶/آبان/۱۳۵۷ است.
- ۶۰- اسناد وزارت خارج انگلیس، فایل: FCO 8/3349
- ۶۱- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۶.
- ۶۲- همان سند، ص ۱۱؛ سعدی شاعر بزرگ ایران در باب پنجم بوستان در نقل حکایتی این بیت شعر را سروده است.
- ۶۳- همان سند، پیشگفتار، ص ۶/
- ۶۴- بربال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، نوشته: ایرج امینی، نشر ماهی تهران ۱۳۸۸، ص ۲۵۷-۲۵۴
- ۶۵- شاه در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰، فرمان نخست وزیری امینی را صادر و وی در تاریخ ۱۹ اردیبهشت هیئت وزیران خود را به شاه معرفی کرد و بعد از ظهر همان روز فرمان انحلال مجلسین شورای ملی و سنا از رادیو ایران پخش شد. (بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، نوشته: ایرج امینی، نشر ماهی تهران ۱۳۸۸، ص ۲۹۸-۲۵۴).
- ۶۶- کیهان، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ و بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، نوشته: ایرج امینی، نشر ماهی تهران ۱۳۸۸، ص ۲۹۹.
- ۶۷- بربال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، نوشته: ایرج امینی، نشر ماهی تهران ۱۳۸۸، ص ۳۲۶-۳۲۸.
- ۶۸- شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان، جلد اول، ص ۳۵۶/
- ۶۹- بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، نوشته: ایرج امینی، نشر ماهی تهران ۱۳۸۸، ص ۳۲۹؛ به نقل از گفتگوی آقای لطف الله مینمی با آقای حسین شاه حسینی، چشم انداز ایران، شماره ۲۴، بهمن و اسفند ۱۳۸۲.
- ۷۰- منظور از چهار نفر بالا که بدان اشاره شد، الهیار صالح، غلامحسین صدیقی، کریم سنجابی و شاپور بختیار است.
- ۷۱- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۰، احزاب سیاسی در ایران(۱)، ترجمه ص ۱۴۴ و متن انگلیسی ص ۶۲ در همین کتاب.
- ۷۲- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار دوم، ص ۵/
- ۷۳- در موقع رأی گیری در شورای جبهه ملی، در مورد دکتر بختیار، باتفاق آراء، رأی به اخراج اوداده شد و فقط دو نفر یکی ابوالفضل قاسمی بود که رأی مخالف و تیمسار مدنی که رأی ممتنع داد. کاتم، ایران شناس و استاد هاروارد در تاریخ ۵۷/۱۰/۱۸ این موضوع را چنین گزارش می کند: " مخالفین میانه رو...از بختیار به عنوان یک شخصیت متزلزل که نتوانسته در برابر

پیشنهادات شاه برای نخست وزیری مقاومت کند، حال بسود ایران باشد یا نباشد، یاد می کنند." (اسناد سفارت شماره ۱۰، ص ۶.)

۷۴- پرونده صالح (در باره الهیار صالح)، ایرج افشار، کتاب یا انتشارات؟ روشن وابسته به نشر روشن ۱۳۸۴، تهران؟ ص ۳۲۹. مصدق در ۱۶ آذر ۱۳۴۱، این نامه را به الهیار صالح نوشته است.

۷۵- William Sullivan, *Mission to Iran* (New York and London: W. W. Norton, 1981

۷۶- وزارت خارج انگلیس، فایل: FCO 8/

۷۷- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۵۸.

۷۸- قلم و سیاست، محمد علی سفری، چاپ اول ۱۳۸۰، جلد ۴، ۱۴۷/

۷۹- همان سند، ص ۲۳۰/

۸۰- همان سند.

۸۱- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۷۹؛ برای اطلاع بیشتر به چگونگی پذیرفتن نخست وزیری بختیار بدون اطلاع دوستان حزبی و جبهه ای اش به کتاب قلم و سیاست، از محمد علی سفری، جلد ۴، ۱۴۷ تا ۱۶۳ مراجعه کنید.

۸۲- قلم و سیاست، محمد علی سفری، چاپ اول ۱۳۸۰، جلد ۴، ص ۱۵۸-۱۵۵ شرح مطلب آمده است.

۸۳- همان سند، ص ۱۶۲؛ متن بیاتیه نهم دی ماه جبهه ملی و بیاتیه دهم دی ماه ۱۳۵۷، حزب ایران را به ترتیب در ص ۲۳۱ و ۲۳۲ همین سند آمده است.

۸۴- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۱۰، سند ۸ ژانویه ۱۹۷۹، نکته چهارم از گزارش کاتم.

Bahtiar was regarded as a weak personality, unable to resist the shah's offer of the prime ministership no matter what the cost to Iran.

۸۵- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۵۷.

۸۶- یادداشتهای علم، جلد اول، ص ۳۳۷، پنجشنبه ۱۱/۱۰/۴۸.

۸۷- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۱۰۲.

۸۸- یادداشتهای علم، جلد اول، ص ۲۲۹.

۸۹- یادداشتهای علم، جلد پنجم، ص ۴۳، یادداشت ۲۵/۱/۵۴.

۹۰- همان سند، ص ۴۰۴، یادداشت ۳/۱۱/۵۴.

۹۱- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۰۴.

۹۲- همان سند، ص ۱۳۰.

۹۳- اسناد لانه شماره ۲۰، احزاب سیاسی در ایران (۱) ص ۱۱۷-۱۱۶ و ص ۴۷ متن انگلیسی آن در همین کتاب.

۹۴- همان سند، ص ۱۲۱.

۹۵- همان سند، ص ۱۴.

- ۹۶- همان سند، ص ۱۶۹-۱۶۸ و ص ۷۵ متن انگلیسی آن در همین کتاب.
- ۹۷- همان سند، ص ۱۴۴ و ص ۱۰۷.
- ۹۸- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۷۹.
- ۹۹- منظور سیاستی است که جبهه ملی دوم در پیش گرفت و به سیاست « صبر و انتظار»، مشهور گردید و با بالا گرفتن اختلافات درون جبهه و رو در رو قرار گرفتن سران جبهه با دکتر مصدق، سر انجام الهیار صالح به دکتر مصدق نوشت، که از ادامه کار معذور است و جبهه ملی دوم عملاً منحل گردید. کسانی که مایل به اطلاعات دقیقتر هستند می توانند به کتاب « قلم و سیاست» از: محمد علی سفری، جلد ۴، صص ۶۱۰-۵۴۹ و یا مکاتبات مصدق، انتشارات مصدق شماره ۱۰ مراجع کنند، شرح مطلب آمده است.
- ۱۰۰- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار سوم، ص ۶۰۵.
- ۱۰۱- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۳۷.
- ۱۰۲- همان سند، ص ۱۵۶.
- ۱۰۳- همان سند، ص ۱۰۴/.
- ۱۰۴- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۷.
- ۱۰۵- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۷.
- ۱۰۶- همان سند، ص ۸۰۷.
- ۱۰۷- قلم و سیاست، محمد علی سفری، چاپ اول ۱۳۸۰، جلد ۴، ص ۱۵۱.
- ۱۰۸- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار سوم، ص ۶۰۵.
- ۱۰۹- همان سند، نوار دوم، ص ۱۸.
- ۱۱۰- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۳۸/.
- ۱۱۱- همان سند.
- ۱۱۲- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۳۵.
- ۱۱۳- همان سند، ص ۳۴ و ۳۵.
- ۱۱۴- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار دوم، ص ۱۳.
- ۱۱۵- همان سند، نوار سوم، ص ۸.
- ۱۱۶- همان سند، ص ۶.
- ۱۱۷- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۷.
- ۱۱۸- همان سند، ص ۸.
- ۱۱۹- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۸۶.
- ۱۲۰- همان سند، ص ۱۸۷.
- ۱۲۱- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.
- ۱۲۲- خاطرات و تألمات مصدق، بقلم دکتر محمد مصدق، ص ۱۷۷ و ۱۷۸/.

- ۱۲۳- در کنار پدرم مصدق، ص ۱۷۵، به نقل از جنبش ملی شده صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، صفحات ۴۸۵-۴۸۴ و سند شماره ۱۱ در صفحه ۶۱۵ همان کتاب.
- ۱۲۴- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار دوم، ص ۱۳/
- ۱۲۵- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۵۷.
- ۱۲۶- کیهان، یکشنبه ۸ بهمن ۵۷، شماره ۱۰۶۲۳، ص ۲؛ نامه بختیار به امام خمینی.
- ۱۲۷- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۷.
- ۱۲۸- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۷/
- ۱۲۹- همان سند، ص ۱۵۸.
- ۱۳۰- همان سند، ص ۱۶۰.
- ۱۳۱- همان سند، ص ۱۶۱.
- ۱۳۲- همان سند، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.
- ۱۳۳- همان سند، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.
- ۱۳۴- همان سند، ص ۱۶۹.
- ۱۳۵- همان سند، ص ۱۸۱.
- ۱۳۶- همان سند.
- ۱۳۷- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران ص ۵۵/
- ۱۳۸- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۲۷.
- ۱۳۹- همان سند، ص ۱۸۶.
- ۱۴۰- همان سند، ص ۱۸۷.
- ۱۴۱- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر شاپور بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۱۲۲ و ۱۲۳/
- ۱۴۲- همان سند، ص ۱۵.
- ۱۴۳- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۵۹/
- ۱۴۴- روزنامه اطلاعات چهارشنبه، ۲۰ دیماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۶، ص ۲.
- ۱۴۵- قلم و سیاست، محمد علی سفری، چاپ اول ۱۳۸۰، جلد ۴، ص ۱۶۷ و ۱۶۸؛ متن دستور چنین است: «خیلی محرمانه - شماره ۲۴۲/۴۰ م - ۱۳۵۷/۱۰/۱۹ - جناب آقای یحیی صادق وزیری وزیر دادگستری - خواهشمند است دستور فرمائید خروج تیمسار ارتشبد غلامرضا از هاری و جناب آقای اردشیر زاهدی به مراجع مربوطه بلامانع اعلام گردد. نخست وزیر - دکتر شاپور بختیار». این نامه محرمانه به تاریخ همان روز ۱۹/۱۰/۵۷ به شماره م/۳۵۶۴ در دفتر وزارت دادگستری ثبت و به همان تاریخ صادق وزیری آن را بدون هیچ اظهار نظر و دستور به «آقای مدرس دادستان تهران» احاله می کند و بدین ترتیب اردشیر زاهدی و از هاری از مملکت خارج می شوند.
- ۱۴۶- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر شاپور بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۱۳۳.

- ۱۴۷- روزنامه اطلاعات شنبه، ۲۳ دیماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۸، ص ۲.
- ۱۴۸- روزنامه اطلاعات، ۲۸ دی، شماره ۱۵۷۶۳، ص/۸
- ۱۴۹- روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۸ بهمن، ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۰/
- ۱۵۰- اطلاعات، یکشنبه ۸ بهمن، ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۰.
- ۱۵۱- اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره باغی، ص ۲۷۶؛ به نقل از کیهان هوائی هفتگی، شماره ۳۰۵، چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۷/
- ۱۵۲- روزنامه اطلاعات، ۸ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۰، ص اول.
- ۱۵۳- کیهان ۹ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۲۴، ص اول.
- ۱۵۴- کیهان ۹ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۲۴، ص اول.
- ۱۵۵- روزنامه اطلاعات، ۸ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۰، ص/۷
- ۱۵۶- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۶۸/
- ۱۵۷- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۷۹؛ روزنامه اطلاعات کشتار آن روز را فقط در تهران ۵ نفر که با نام مشخص شده اند گزارش کرده است. (اطلاعات سه شنبه ۱۹ دیماه ۵۷، شماره ۱۵۷۵۵، ص ۲).
- ۱۵۸- بررسی انقلاب اسلامی، عمادالدین باقی، ص /۴۳۰
- ۱۵۹- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۲۶.
- ۱۶۰- همان سند، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.
- ۱۶۱- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۵۵.
- ۱۶۲- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۱۴.
- ۱۶۳- اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره باغی، ص ۳۴۲.
- ۱۶۴- نگاه کنید به روزنامه اطلاعات و کیهان ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷/
- ۱۶۵- به منظور آگاهی از وضعیت دقیق روزها ی، ۲۱ و ۲۲ بهمن که امکان عملیات از ارتش گرفته شده بود، به اطلاعات و کیهان آن روزها مراجعه کنید.
- ۱۶۶- روزنامه اطلاعات، ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۸۱، ص اول؛ برای اطلاع از تیترهای صفحه اول به ۳ و ۲ مراجعه کنید
- ۱۶۷- اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره باغی، ص ۳۰۳.
- ۱۶۸-

William Sullivan, Mission to Iran(New York and London:W.W-Norton, 1981. P.235-236 (مجد دلخواسته)

- ۱۶۹- گروگان گیری و جانشینان انقلاب، مجد جعفری، ص ۲۹۱-۲۹۰ و اطلاعات، یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۷، ص ۲.
- ۱۷۰- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.
- ۱۷۱- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۱۱.
- ۱۷۲- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۵۸.

- ۱۷۳- اطلاعات، ۱۷ دیماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۳، ص ۸ مذاکرات سران نظامی ایران و آمریکا در تهران شروع شد.
- ۱۷۴- همان سند.
- ۱۷۵- اطلاعات، ۱۹ دیماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۵، ص اول و ۸، ژنرال آمریکایی برای جلب حمایت فرماندهان نظامی از بختیار تلاش می کند.
- ۱۷۶- اطلاعات، ۲۰ دیماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۶، ص ۸، مشکل تعیین وزیر دفاع ایران، آمریکا را مضطرب کرده است.
- ۱۷۷- اطلاعات، ۲۰ دیماه ۵۷، شماره ۱۵۷۵۶، ص ۲، موافقت آمریکا با خروج شاه.
- ۱۷۸- اطلاعات، ۲۱ دیماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۷، ص ۲.
- ۱۷۹- اطلاعات، ۲۳ دیماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۸، ص ۸. آمریکا از ارتش خواست از بختیار حمایت کند.
- ۱۸۰- همان سند.
- ۱۸۱- اطلاعات، ۱۸ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۹، ص ۸. آمریکا بختیار را دولت می شناسد.
- ۱۸۲- اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد قره باغی، ص ۱۳۵/
- ۱۸۳- اطلاعات، یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۶، ص ۲. لغو قراردادهای خرید اسلحه از ایران.
- ۱۸۴- پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی، ص ۲۶۷.
- ۱۸۵- همان سند، ص ۲۷۳.
- ۱۸۶- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۲۸، ۲۳ فروردین ۵۸/
- ۱۸۷- پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی، ص ۲۷۴.
- ۱۸۸- اطلاعات، ۲۸ دی، شماره ۱۵۷۶۳، ص ۸.
- ۱۸۹- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.
- ۱۹۰- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۱۱.
- ۱۹۱- پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی، ص ۲۷۲/
- ۱۹۲- پیمان سنتو: قرار داد نظامی بین ایران، پاکستان، ترکیه، انگلستان با شرکت آمریکا.
- ۱۹۳- اعترافات ژنرال قره باغی، خاطرات ارتشبد عباس قره باغی، ص ۱۳۸.
- ۱۹۴- همان سند، ص ۱۳۹.
- ۱۹۵- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر بختیار، انتشارت رادیو ایران، ص ۴۷
- ۱۹۶- اسناد لایه شماره ۱ تا ۶، ص ۴۶۲، سند شماره ۹، تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۷۹
- برابر ۵۷/۱۱/۲۷، متن انگلیسی همین سند، در همین کتاب، ص ۵۵۱. توجه با متن انگلیسی در کتاب مقابله شود.
- ۱۹۷- همان سند، ص ۴۶۵، متن انگلیسی همین سند، در همین کتاب، ص ۵۴۸ و ۵۴۷.
- ۱۹۸- گروگانگیری و جانشینان انقلاب، از: محمد جعفری، ص ۲۸۹ و ۲۹۰؛ به نقل از کیهان، سه شنبه ۱۳ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۳۳، ص ۳ گزارش مجلس.

- ۱۹۹- همان سند
- ۲۰۰- همان سند
- ۲۰۱- همان سند
- ۲۰۲- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.
- ۲۰۳- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۱۸.
- ۲۰۴- قلم و سیاست، محمد علی سفری، جلد ۲، چاپ اول ۱۳۷۳، ص ۵۵۷/
- ۲۰۵- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۰، احزاب سیاسی در ایران(۱)، ص ۱۳۲؛ تاریخ ۱۳۴۰/۴/۱۲
- ۲۰۶- همان سند، ص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ تاریخ ۱۱/۹/۳۲
- ۲۰۷- همان سند، ص ۱۷۱؛ تاریخ ۱۳/آبان/۱۳۴۳
- ۲۰۸- مصاحبه با بنی صدر
- ۲۰۹- روزنامه اطلاعات، شنبه ۳۰ دیماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۶۴، ص اول و هفتم، بختیار بر سر نوری قرار دارم.
- ۲۱۰- برای مطالعه مقاله آقای دکتر محمود دلخواسته به آدرس زیر مراجعه کنید:
- <http://open.goova.com/politics/archives/2009/01/082404print.php>
- ۲۱۱- گروگان گیری و جانشینان انقلاب، ص ۳۹ و ۴۰؛ اطلاعات، یکشنبه ۱۲ فروردین ماه ۵۸، شماره ۱۵۸۱۹، ص ۲. تشکیل سپاه را سخنگوی دولت موقت، در ۲ اسفند ۵۷ اعلام کرد.
- ۲۱۲- گروگانگیری و جانشینان انقلاب، ص ۴۳؛ برای اطلاع بیشتر از هدف و چگونگی تشکیل سپاه به همین کتاب، ص ۴۴-۳۸ مراجعه کنید.
- ۲۱۳- روزنامه انقلاب اسلامی در مسیر تاریخ، محمد جعفری ص ۲۶۶؛ به نقل از سرمقاله سه شنبه ۸ مهرماه ۱۳۵۹، شماره، ۳۶۴.
- ۲۱۴- همان سند، ص ۳۵۵؛ سر مقاله یکشنبه ۱۶ فروردین ماه، شماره ۵۰۵.
- ۲۱۵- روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۵ اسفند ۱۳۵۹، شماره ۴۹۹، ص ۲. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به کتاب "گروگان گیری و جانشینان انقلاب" و "نقد نقد، از همین کتاب، از محمد جعفری، به ترتیب ص ۳۶ و ص ۲۰.
- ۲۱۶- نامه ها از آقای بنی صدر به آقای خمینی و دیگران...، به اهتمام فیروزه بنی صدر، ص ۵۶، ۵۷ و ۴۸۹/
- ۲۱۷- اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان، محمد جعفری، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ به نقل از غانله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، شورای عالی قضایی، چاپ اول ۱۳۶۴، ص ۴۱۰-۴۰۹.
- ۲۱۸- اوین جامعه شناسی زندانی و زندانبان، محمد جعفری، ص ۱۱۲/
- ۲۱۹- همان سند؛ به نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۷ آذر ۶۷، شماره ۱۸۶۳۲، ص ۱ و ۲/
- ۲۲۰- پایگاه نیروی هوایی نوره در نزدیکی همدان، قبل از انقلاب پایگاه سوم نیروی هوایی، «پایگاه شاهرخی» نامیده می شد. بعد از انقلاب به علت شهادت یکی از خلبانان این پایگاه که

«نوژه» نام داشت، پایگاه به افتخار او پایگاه «شهید نوژه» نامیده شد. و چون این کودتا قرار بود از آنجا شروع شود، به «کودتای نوژه» مشهور گشت.

۲۲۱- پژوهشگران و محققینی که مایل به اطلاعات بیشتری در این مورد هستند، می توانند به کتاب «کودتای نوژه»، که توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، در سال ۶۷ انتشار پیدا کرده است مراجعه کنند. نکته قابل ذکر در مورد این کتاب این که، نویسنده به تمامی اسناد و بازجویی های دستگیر شدگان این کودتا دسترسی داشته و گزینشی و با کم و زیاد کردن اسناد عمل کرده است و آنچه را هم که هدف خاص نویسنده بوده به عنوان سند آورده است. با این وجود، مطالب مناسبی برای تحقیق در این نوشته وجود دارد. موقعی که من به مطالعه این کتاب پرداختم، هنوز نویسنده آن در پرده ابهام بود و آن زمان هنوز معلوم نبود که چه شخصی آن را نوشته و تنظیم کرده است. در آن زمان دروغهای بیینی را در آن کتب یافتیم که یکی از آن دروغهایی که در کتاب آمده بود، این بود که: بر اثر اشتباه بنی صدر سپرده های ایران در آمریکا توقیف شده است در کتاب «گروگان گیری و جانشینان انقلاب»، تحت عنوان «اورونه سازی یا انتقاد؟» ص ۱۲۵-۱۲۰، دروغ بودن مطلب را با سند و مدرک نشان داده ام. اما بعداً که آقای عبدالله شهبازی در دعوایش با حسنینان در شیراز، خدمات خود را به جمهوری اسلامی در سایت خود فهرست کرده بود و از جمله کتاب «کودتای نوژه»، را به عنوان یکی از تألیفات خود نام برده بود، نویسنده و تنظیم کننده کتاب را شناختم و فهمیدم که چرا وی باید دروغ و راست را درهم بی آمیزد، تا فردی که از اعضای حزب توده بوده و زندانی گشته و یا در زندان توده ای شده و بعد از انقلاب هم آموزش جوانان حزب توده را به عهده داشته و به زندان افتاده و در زندان تویه کرده و به خدمت جمهوری اسلامی درآمده است، باید از یک طرف حرفهایش را مطابق ذائقه زعمای جمهوری اسلامی بیان کند تا آنها قبول کنند که تویه اش حقیقی بوده است و از طرف دیگر باید دائماً در کارها و نوشته هایش علاوه بر اینکه موجبات رضایت خاطر زعمای جمهوری اسلامی را برآورده می سازد، خط و حطوط خود را پیش ببرد. اینجانب وقتی در سایتش دیدم که نوشته بود: «من به سراسر زندگی خود افتخار می کنم. هیچ نقطه ضعفی ندارم. بیش از همه کوشیده ام، آموخته ام، آموزانده ام. در شیراز امروز نه کسی پیشینه مبارزاتی مرا دارد، نه دانش مرا. نه کسی هست که به اندازه من با قلم خود به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی خدمت کرده باشد، نه کسی هست که در حد من در عالی ترین مناصب فرهنگی نظام جمهوری اسلامی جا گرفته باشد، و نه کسی هست که مانند من در سطح ایران و جهان به عنوان شخصیت علمی و سیاسی شناخته شده باشد.» (بخش سوم: من و مافیای زمین خوار شیراز:

(<http://www.shahbazi.org/Oligarchy/26.htm>)

فهمیدم که آدمی که چنین کوس لمن الملکی و فرید و یگانه بودن می زند، ممکن است دست به همه کاری بزند، و بنابراین بر او حرجی نیست. البته از حق نباید گذشت که آقای عبدالله شهبازی یکی از افراد پرکار و توانانی است که زحمات زیادی متقبل شده است، اما خط و مشی خود را نیز

دنبال می کرده است، که یکی از آنها زدن ملیون و صدقی ها و آزادیخواهان در محدوده هانی که امکان پذیر است می باشد و در این نکته هنوز با حزب توده مشترک است.

آقای فرج سرکوهی که با آقای شهبازی هم بند بوده، توده ای شدن وی را چنین شرح داده است: «پسر آقای حبیب الله خان شهبازی که در غانله خانهای قشقانی علیه اصلاحات ارضی شاه اعدام شده بود. آقای شهبازی به دوران دانشجویی در دانشگاه شیراز در ارتباط با محفلی چپ به زندان افتاد. دو سالی در زندان عادل آباد شیراز با ما هم بند بود و همان جا به ارشاد محمد علی عموی از افسران حزبی به حزب توده دل بسته شد. پس از انقلاب گنام عضو بالای سازمان جوانان حزب بود یا چیزی از این قبیل. در زندان جمهوری اسلامی با اشقیاء ساخت و کار هم به کار علنی با آنان کشید. اهل پژوهش های تاریخی هم بود و کتابی دارد تحقیقی در باره ایلات و عشایر فارس. همکاری او با اطلاعات در کتاب سازی آشکار بود. از مؤثران نشر دیدگاه بود که وزارت اطلاعات راه انداخته بود. همان نشری که کتابهای "حزب توده از تشکیل تا فروپاشی" و "خاطرات کیانوری" را چاپ کرد. از مؤلفان کتاب اول یکی هم عبدالله شهبازی بود و در تهیه خاطرات کیانوری از مصاحبه کنندگان و یا به واقع از بازجویان... بعد تر مسنول بخش اسناد تاریخ معاصر بنیاد مستضعفان شد و از گردانندگان برنامه های سیاسی تلویزیون.» (داس و یاس، فرج سرکوهی، نشر باران سوند، چاپ اول ۲۰۰۲، ص ۱۵۰)

۲۲۲- اسناد وزارت خارج انگلیس، فایل: FCO 8/ 3646

۲۲۳- همان سند.

۲۲۴- همان سند.

۲۲۵- همان سند.

۲۲۶- همان سند، فایل: FCO 8/3573

۲۲۷- همان سند، فایل: FCO 8/3573

۲۲۸- همان سند.

۲۲۹- همان سند.

۲۳۰- <http://www.youtube.com/watch?v=96oZtBlfFcg>

۲۳۱- <http://news.gooya.com/politics/archives/2009/01/081955.php>

۲۳۲- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۲۶۲.

۲۳۳- همان سند، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۲۳۴- همان سند، ص ۲۶۵.

۲۳۵- همان سند، ص ۲۶۲.

۲۳۶- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار چهارم، ص ۱۸.

۲۳۷- از جمله نگاه کنید به روزنامه لوموند ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱: "ستاد مشترک ارتش عراق قرار بود در عرض کمتر از یک هفته خوزستان- به قول عراقیها عربستان- را اشغال کند و کردها مناطق کردنشین را در دست بگیرند و روز ۵ اکتبر در اهواز شاپور بختیار حکومت آزاد تشکیل دهد." و لوموند ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰ و کتاب ژان ایو ابرون و ژان نونل تورنیه، پاریس ۱۹۹۲.

Enquete sur l'assassinat de Chapour Bakhtiar, Jean-Yves Chaperon - and Jean-Noel Tournier, Edition n° 1 Paris 1992

- ۲۳۸- اسناد لانه ، شماره ۲۰ ، احزاب سیاسی در ایران(۱)، ص ۱۱۶-۱۱۷ و ص ۴۷ متن انگلیسی آن در همین کتاب.
- ۲۳۹- همان سند، ص ۱۲۹-۱۲۸ و ص ۵۲ متن انگلیسی آن در همین کتاب.
- ۲۴۰- همان سند.
- ۲۴۱- همان سند، ص ۱۶۹-۱۶۸ و ص ۷۵ متن انگلیسی آن در همین کتاب.
- ۲۴۲- همان سند ، ص ۱۳۲ .
- ۲۴۳- همان سند ، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ .
- ۲۴۴- همان سند ، ص ۱۷۱ .
- ۲۴۵- همان سند ، ص ۱۷۱ .
- ۲۴۶- قلم و سیاست، محمد علی سفری، چاپ اول ۱۳۷۳، جلد ۲، ص ۵۹۵/
- ۲۴۷- مکاتبات مصدق، انتشارات مصدق شماره ۱۰، ص ۱۸/
- ۲۴۸- همان سند، ص ۷۸؛ از نامه به دکتر شایگان ۴ مهر ماه ۱۳۴۳.
- ۲۴۹- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار دوم، ص ۱۷ و ۱۸.
- ۲۵۰- همان سند ، ص ۱۸ و ۱۹.
- ۲۵۱- همان سند، نوار اول، ص ۱۰؛ قلم و سیاست، محمد علی سفری، جلد ۴، ص ۱۷۴.
- ۲۵۲- در مصاحبه با ضیاء صدقی، نوار اول، ص ۹ و ۱۰؛ قلم و سیاست، محمد علی سفری، جلد ۴، ص ۱۷۳ و ۱۷۴
- ۲۵۳- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، دکتر شاپور بختیار، انتشارات رادیو ایران، ص ۲۹.
- ۲۵۴- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه: مهشید امیر شاهی، ص ۱۶۱/
- ۲۵۵-

<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikh/4274-3.html?Itemid=0>

- ۲۵۶- مدرس قهرمان آزادی، از حسین مکی، جلد ۲، ص ۸۴۱ و جلد ۱، ص ۲۱۲-۲۰۹/
- ۲۵۷- سیاست موازنه منفی، از کی استوان، جلد دوم، صص ۷۵-۷۴.
- ۲۵۸- نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، علی رهنما، ص ۹۹۷.
- ۲۵۹- منظور کاشانی و بهبهانی و یاران روحانی آن ها هستند.
- ۲۶۰- نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، علی رهنما، ص ۹۹۸.
- ۲۶۱- همان سند، ص ۱۰۰۵.
- ۲۶۲- خاطرات مهدی حائری یزدی، چاپ دانشگاه هاروارد، ۱۳۸۰، ص ۸۰.
- ۲۶۳- صحیفه نور، جلد اول وزارت ارشاد، بهمن ۱۳۶۱، ص ۵۷-۵۶/
- ۲۶۴- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۱۰۲.

- ۲۶۵- همان سند.
- ۲۶۶- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به کتاب "گروگان گیری و جانشینان انقلاب، ص ۸-۴.
- ۲۶۷- انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، چاپ سوم ۱۳۶۳، ص ۸۴.
- ۲۶۸- همان سند، ص ۱۳۷.
- ۲۶۹- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، از محمد جعفری، صص ۲۱-۲۰.
- ۲۷۰- همان سند، ۴۲-۴۱.
- ۲۷۱- انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس بازرگان، ص ۸۵ و ۸۹ و ۱۸۳ و....
- ۲۷۲- هفته نامه نوپهار، ۲۱ فروردین ۸۷، چاپ لندن به نقل رادیو صدای آمریکا.
- ۲۷۳- همان سند.
- ۲۷۴- دکتر یزدی، مصاحبه با نوشابه امیری، تاریخ - پنجشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۷ [۲۰۰۹/۰۲/۰۵] nooshabehamiri@yahoo.com منبع: روز آنلاین
- ۲۷۵- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، ص ۲۲۰/
- ۲۷۶- همان سند، ص ۲۲۲/
- ۲۷۷- مأمور سفارت چون با طرفهای دیگر، یعنی روحانیون و دارودسته خمینی رابطه داشته، بخوبی دریافته که مسئله خیلی فراتر از مطابقت قانون کشور با قانون مذهبی است. و " اظهار نظر" نیز از سفارت آمریکا است.
- ۲۷۸- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۲۲۱/
- ۲۷۹- دکتر یزدی، مصاحبه با نوشابه امیری، تاریخ - پنجشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۷ [۲۰۰۹/۰۲/۰۵]
- nooshabehamiri@yahoo.com منبع: روز آنلاین
- ۲۸۰- آخرین تلاشها در آخرین روزها، دکتر ابراهیم یزدی، پانیز ۱۳۶۳، ص/۱۱۴
- ۲۸۱- مجله ایران فردا، بخش ویژه انقلاب، شماره ۵۱، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، ص ۱۲، گفتگو با دکتر یزدی.
- ۲۸۲- دکتر یزدی، مصاحبه با نوشابه امیری، تاریخ - پنجشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۷ [۲۰۰۹/۰۲/۰۵] nooshabehamiri@yahoo.com منبع: روز آنلاین
- ۲۸۳- همان سند.
- ۲۸۴- خاطرات آیت الله خلخالی، چاپ ۱۳۷۹، ص ۲۷۷/
- ۲۸۵- ما در آن دوران از کودتائی که آقای خلخالی علیه نهضت آزادی عنوان می کند اطلاعی نداشتیم و آقای خلخالی برای اولین بار از این کودتا پرده برداشته است.
- ۲۸۶- دو ماهنامه چشم انداز ایران، زیر نظر لطف الله میثمی، شماره ۳۲، تیر و مرداد ۱۳۸۴، ص ۵۲ گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی.
- ۲۸۷- همان سند.
- ۲۸۸- نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، علی رهنما، ص ۷۸۹.

۲۸۹- همان سند. هردو سند به نقل از اسناد وزارت امور خارجه انگلستان، اف- او، ۳۷۱/۱۰۴۵۶۱، از طرف هاروی، ۱۴ ژانویه ۱۹۵۳

۲۹۰- اطلاعات، چهارشنبه ۲۰ دی ماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۵۶، ص ۸ ستون سوم "بختیار: من استعفای شاه را نخواسته ام"

۲۹۱- شاپور بختیار، یکرنگی، ص/۲۳۷

۲۹۲- قبل از برگزاری میتینگ در شورای جبهه قرار گذاشته می‌رود تا سه نفر سخنرانان میتینگ قبل از برگزاری متن سخنرانی خود را به جمع ارائه دهند تا شورا نظر بدهد. دو نفر دیگر قبول می‌کنند ولی دکتر بختیار می‌گوید: من می‌خواهم بدون نوشته و فی البداهه صحبت کنم. می‌گویند حال که چنین است پس شما در مورد آمریکا و نفت صحبت نکنید. ایشان هم می‌پذیرد. اما در هنگام سخنرانی در میتینگ درست در همین مورد سخن می‌گوید و بدین‌طریق قرار و مدارها بر باد می‌رود. سفارت آمریکا در این مورد چنین گزارش می‌کند: " ۱۳۴۰/۹/۲۰... از چهار رهبری که در بالا به آنها اشاره شد بنظر می‌رسد که شاپور بختیار فعال گروه است. او از همکاری متمایل بنظر می‌رسد که از موضوعات ضد غربی مایه بگیرد. برای مثال در تظاهرات ۲۸ اردیبهشت جبهه ملی شور و حرارت بیشتری از سنجابی یا صدیقی بوسیله تقاضای تحریک آمیزش که سیاست خارجی ایران در تهران شکل داده شود تا در واشنگتن، لندن یا مسکو، بوجود آمد... او احساسی برای حرکات پر زرق و برق دارد و زمانی گفت که اگر نخست وزیر شود اولین اقدام او این است که سفری به خانه مصدق خواهد نمود. او یک فرصت طلب سیاسی است..." اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۰، احزاب سیاسی در ایران(۱)، ص ترجمه ۱۴۴ و ص ۶۲ متن انگلیسی در همین کتاب.

۲۹۳- در موقع رأی گیری در شورای جبهه ملی، در مورد دکتر بختیار، باتفاق آراء، رأی به اخراج او داده شد و فقط دو نفر یکی ابوالفضل قاسمی بود که رأی مخالف و تیمسار مدنی که رأی ممتنع داد. کاتم، ایران شناس و استاد هاروارد در تاریخ ۵۷/۱۰/۱۸ این موضوع را چنین گزارش می‌کند: " مخالفین میانه رو... از بختیار به عنوان یک شخصیت متزلزل که نتوانسته در برابر پیشنهادات شاه برای نخست وزیری مقاومت کند، حال بسود ایران باشد یا نباشد، یاد می‌کنند." (اسناد سفارت شماره ۱۰، ص ۶).

۲۹۴- پرونده صالح (در باره الهیار صالح)، ایرج افشار، روشن وابسته به نشر روشن ۱۳۸۴، ص ۳۲۹. مصدق در ۱۶ آذر ۱۳۴۱، نامه را به الهیار صالح نوشته است.

۲۹۵- بختیار گفت: "احدی در ارتش از فرماندهان داخلی و خارجی بدون نظر من حق تصمیم گیری ندارد. ممکن است در یک نقطه دور افتاده ای یک عمل بر خلاف قانون و یا سهوا انجام بدهد ولی وقتی من دستور به ارتش می دهم راجع به تمام نقاط کشور است." (اطلاعات، ۲۸ دی، شماره ۱۵۷۶۳، ص ۸). " میلیونها نفر در ۴۸ ساعت گذشته به راه پیمائی پرداختند... ۳۱ نفر در تظاهرات شهرستانها و ۹ نفر در واقعه اطراف دانشگاه تهران شهید شدند" (اطلاعات، ۸ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۵۷۷۰، ص اول). " جبهه ملی کشتار مردم بشدت محکوم کرد. دلایل دولت برای کشتار مردم بر اساس است." (کیهان ۹ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۲۴، ص اول). " بعد از کشتار- اینجا میدان ۲۴ اسفند. رگبار مسلسلها گروهی را بر زمین ریخته است. شهدا بر جا مانده اند. زخمی ها خود را بر زمین می کشند. آنها که زنده اند خمیده و سینه خیز از مهلکه می گریزند تا آنچه را شهدا بخاطرش جان سپردند حفظ کنند." (کیهان ۹ بهمن ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۲۴، ص اول). دلایل بختیار در مورد کشتار به اندازه ای آبکی است که شاید خودش را هم به خنده وادارد، وی در حالیکه می گوید: " ارتش در اختیار کامل دولت است." می افزاید: " از حوادث دیروز همتا طوری که گفتم مدارکی در دست است که افراد حتی نارنجک حمل می کردند. حتی یکی از قوای انتظامی با گلوله مضروب شد... متأسفانه ما دیروز ۹ نفر کشته داشتیم و در حدود ۲۲ یا ۲۳ نفر زخمی در بیمارستان داشتیم." (اطلاعات، ۸ بهمن ۵۷، شماره ۱۵۷۷۰، ص ۷).

۲۹۶- فعلا از آنچه که خود، از دستنوشته های بازجویی از بعضی از کوتاچیان: نظیر ستوان ناصر رکنی، مهندس رضا مرزبان، ابولقاسم خادم، سرتیپ سرهنگ زاد دیده ام و سپس در زندان جمهوری اسلامی از بعضی از شرکت کنندگان در کودتای نوژه شنیده ام در می گذرم و آن را بوقت دیگری موکول می کنم. از جمله به اسناد زیر نگاه کنید: ۱- توماس ام.دالی، جنگ دیرپای خلیج فارس، نشریه ماهانه نیروی دریایی آمریکا، ۱۹۸۵. ۲- لوموند دیپلماتیک ژونیه ۱۹۸۵. ۳- آژانس فرانس پرس AFP آوریل ۱۹۸۰: "طبق نوشته روزنامه لوموند، سرویسهای اطلاعاتی امریکا تاکید کردند که حکومت بغداد به گروههای نظامی اجازه داده که در خاک عراق برای سرنگونی رژیم ایران تشکیل شوند. اکثر این گروهها وابسته به شاپور بختیار هستند." ۴- آژانس

فرانس پرس AFP ۱۹ ژوئن ۱۹۸۰: "و کماندوهای ایرانی طرفدار بختیار که از عربها و کردها در عراق تشکیل شده اند، عملیات خرابکاری در ایران را انجام می دهند. این کماندوها به موازات نیروهای ژنرال اویسی عمل می کنند. اما به قول یکی از نزدیکان شاپور بختیار، بین دو گروه عملاً همکاری وجود ندارد. شاپور بختیار یکسال اخیر چندین بار به عراق مسافرت کرده و یک ایستگاه رادیویی در آنجا تشکیل داده است." ۵- آژانس فرانس پرس AFP ۸ جولای ۱۹۸۰: "شاپور بختیار در مصاحبه با رادیو فرانسه اعلام کرد که عراقی ها از آنجا که منافع مشترک داریم به من کمک می کنند. شاپور بختیار از عراقی ها که بر خلاف شیخ نشینها علیه رژیم ایران موضع گرفته اند تجلیل کرد." و مجله پاریماج، ۲۱ اکتبر / ۱۹۸۳

۲۹۷- از جمله نگاه کنید به روزنامه لوموند ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱: "ستاد مشترک ارتش عراق قرار بود در عرض کمتر از یک هفته خوزستان- به قول عراقیها عربستان- را اشغال کند و کردها مناطق کردنشین را در دست بگیرند و روز ۵ اکتبر در اهواز شاپور بختیار حکومت آزاد تشکیل دهد." و لوموند ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰ و کتاب ژان ایو اپرون و ژان نوئل تورنیه، پاریس ۱۹۹۲.

Enquete sur l'assassinat de Chapour Bakhtiar, Jean-Yves Chaperon and Jean-Noel Tournier, Edition n° 1 Paris 1992

۲۹۸-گروگان گیری و جانشینان انقلاب، ص ۲۹۱-۲۹۰ و اطلاعات، ۱۵ بهمن ۵۷، ص ۲/

Quotidien de Pari 22 Octobre 1980 - ۲۹۹

۳۰۰-اسناد لانه، شماره ۲۰، احزاب سیاسی در ایران (۱)، ص ۱۱۶-۱۱۷ و ص ۴۷ متن

انگلیسی آن در همین کتاب.

۳۰۱- همان سند، ص ۱۲۹-۱۲۸ و ص ۵۲ متن انگلیسی آن در همین کتاب..

۳۰۲- همان سند، ص ۱۶۹-۱۶۸ و ص ۷۵ متن انگلیسی آن در همین کتاب.

۳۰۳- شعر از خاتم منیر طه است.

کتابهایی که تا کنون از آقای محمد جعفری منتشر شده است

- ۱- اوین، جلد یک، گاهنامه پنج سال و اندی.
- ۲- اوین، جلد ۲، جامعه شناسی زندانی و زندانبان.
- ۳- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد - ۱.
- ۴- گروگانگیری و جانشینان انقلاب، تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد - ۲.
- ۵- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد- ۳.
- ۶- نماز، تمرینی برای زندگی در موازنه علمی.
- ۷- ده سال با اتحادیه در آلمان (وضعیت مبارزین مسلمان خارج از کشور به هنگام ورود آقای خمینی به پاریس).
- ۸- روزنامه انقلاب اسلامی در مسیر تاریخ.
- ۹- مکاتبات محمد جعفری با آیت الله حسینعلی منتظری.
- ۱۰- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین.
- ۱۱- آیا می دانید چرا چنین رژیمی بر پاست؟ (جاذبیت قدرت و شیفتگی به آن)
- ۱۲- مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش.
- ۱۳- سرگذشت یک سفر زندگینامه محمد جعفری فرزندی از تبار کوهستان و کویر
- ۱۴- دروغ مصلحت آمیز
- ۱۵- قرآن تدبیر نامه رشید.
- ۱۶- از چه وقت حجاب وارد اسلام شد و چرا؟ چگونگی حجاب از عصر پیامبر تا به امروز.
- ۱۷- روش، توطئه یا تحول.
- ۱۸- کار پذیری و روش های مبارزه با آن.
- ۱۹- الهام و یا اشاره گرفتن خمینی در طرح ولایت فقیه

اکنون که آفتاب عمر من به لب بام رسیده و دیر یا زود باید برای بروم که همه نگزیر خواهند رفت، ولی چه زنده باشم و چه نباشم امیدوارم، و بلکه یقین دارم، که این آتش خاموش نخواهد شد و مردان میدار کشور این مبارزه ملی را آتقدردنال می کنند تا بستجه برسد. اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیجانان بر ما مسلط باشند ورشته ای برگردن ما بگذارند و ما را به هر سویی که می خواهند بکشند، مرگ بر چنین زندگی تر جیح دارد و مسلم است که ملت ایران با آن سوابق در شان تاریخی و خدائی که به فرهنگ و تمدن جهان کرده است، هرگز زیر بار این ننگ نمی رود. امروز مبارزه بزرگی را ملت ما شروع کرده است که هیچکس از ابهت آن غافل نیست. البته در ایگونه جنبشهای اجتماعی باید در مقابل هرگونه محرومیت ایستادگی کرد و در برابر آن آماده بود هیچ مبارزه ای هر قدر کوچک و پائین باشد باسانی به نستیجه نمی رسد، تاریخ نبریم گنج میسر نمی شود. در این راه نیز سعی ناکرده بجایی توان رسیده.

دکتر محمد مصدق، نطق بیتم تیرماه ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی